

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

حيات جاويد

شرحی اجمالی بر وصیت نامه
أمیر المؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام
در حاضرین

تألیف

سید محمد محسن حسینی طهرانی

سر شناسنامه: حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱۳۷۵ ه. ق .
عنوان: حیات جاوید؛ شرحی اجمالی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
تکرار نام پدید آور: سید محمد محسن حسینی طهرانی .
مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۳۲ ه. ق .
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص .
بهاء: ۴۰۰۰۰ ریال:
ISBN: 978 - 600 - 6112 - 16 - 9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه ص . [۲۱۸] - ۲۴۰ . همچنین به صورت زیرنویس .
یادداشت: عنوان دیگر: حیات جاوید؛ شرحی اجمالی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - وصیت‌نامه .
موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نامه‌ها .
رده کنگره: ۱۳۹۰، ۹ ح ۵ / ۳۸ / ۵ BP
رده دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابخانه ملی: ۲۱۵۸۴۵۶

حیات جاوید

شرحی اجمالی بر وصیت‌نامه
امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام
در حاضرین

مؤلف: سید محمد محسن حسینی طهرانی
ناشر: مکتب وحی / طهران
نویت چاپ: اوّل / ۱۴۳۲ ه. ق، ۱۳۹۰ ه. ش
چاپ: کاتبان کویر
قیمت: ۴۰۰۰ تومان
تعداد: ۳۰۰۰
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۱۲-۱۶-۹

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۰۲۵۱-۲۸۵۴۲۶۳-۹۸+

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

فرازی از وصیّت‌نامه حضرت امیرالمؤمنین
به امام حسن مجتبی علیهما السّلام:

«أَحْيِ قَلْبَكَ بِالمَوْعِظَةِ، وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِاليَقِينِ، وَ نَوِّرْهُ بِالحِكْمَةِ.»

«ای فرزندم حسن، دلت را با موعظه زنده گردان، و با زهد بمیران، و با یقین
قوّت بخش، و با حکمت نورانی کن.»

نهج البلاغة (عبدہ)، ج ۳، ص ۳۷

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات حیات جاوید

صفحه

عنوان

مقدمه

۶۲ - ۱۵

- بیان تمام جوانب و لوازم یک زندگی سعادت‌مند در کلام أميرالمؤمنين عليه السلام ۱۹
تمدن چشمگیر و جاذبه‌های افسونگر غرب ثمره‌ای جز اضمحلال و فروپاشی اصول مدنیت
نداشته است ۲۰
خطرات پدیده نامبارک و ویرانگر دین‌زدگی ۲۱
ضررهای سوء استفاده از باورهای دینی مردم ۲۲
پاسخ أميرالمؤمنين به فرازی از نامه زشت و نامیمون معاویه ۲۳
سوء استفاده از شرع و دین در پیشبرد مقاصد دنیوی موثرترین وسیله علماء سوء ۲۴
نفس‌مداری و انانیت و فرعونیت نکته اصلی در فجایع و حوادث ناگوار ۲۵
مکتب تشیع مکتب حق و عدالت و حریت است ۲۶
عصمت مساوی با ابدیت است و ابدیت پیوسته پابرجا و متقن ۲۷
آفات نگرش‌گزینشی به بیانات معصومین و استفاده‌ابزاری از آنها ۲۸
نظر برخی محققان غربی پیرامون حجاب زنان و کیفیت تعامل آنها ۲۹
تحریف کلمات معصومین علیهم السلام بی‌حرمتی به ساحت ارزش‌های والای انسانی است ۳۰
نقش پیشرفت‌های چشمگیر ارتباطات در از هم‌پاشیدگی پیوندهای خانوادگی ۳۱
نگرش حضرت زهرا در کیفیت روابط زن و مرد اجنبی ۳۱

- ۳۲ متصدیان تعلیم مبانی شرع نباید دایهٔ مهربان‌تر از مادر شوند
- ۳۳ نکوهش و تحقیر آیات الهی افرادی را که استفادهٔ گزینشی از احکام الهی می‌کنند
- ۳۴ برخوردهای ناجوانمردانه و غیر منصفانه با کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۶ مبلغین نباید کسوت تولیت و قیومیت دین بر تن خود نمایند
- ۳۸ خوش بود گر محک تجربه آید به میان
- ۳۹ وظیفه اصلی همه امت اسلام به خصوص زعما و متصدیان تبلیغ
- ۴۰ امیرالمؤمنین صلاح امور اجتماع را در دوری از ارتباط مردان و زنان می‌دانند
- ۴۰ شبهه‌ای که دست‌آویز عده‌ای در برقرار کردن روابط غیر صحیح شده است
- ۴۱ پاسخ‌های سه‌گانه به این شبهه
- ۴۴ دو نمونه از پنهان شدن بیماری در انسان
- ۴۵ علت حرمت سکونت در بلاد کفر
- ۴۵ به وجود آوردن بستری مناسب برای تحصیل امنیت اخلاقی و اعتدال روحی وظیفهٔ همگانی است
- ۴۶ وصایا و کلمات امیرالمؤمنین برای همهٔ اعصار و امصار است
- ۴۷ کیفیت تخاطب امیرالمؤمنین با فرزندش امام حسن علیهما السلام در این وصیت‌نامه
- ۴۷ کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام در چنین مقاماتی منافی مقام عصمت ایشان نمی‌باشد
- ۴۹ توجیحات ناصواب عده‌ای در مقام دفاع از عصمت اهل بیت علیهم السلام
- ۵۲ حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی او
- ۵۳ جهات افتراق انسان از ملائکه در مبدأ و منتهای خلقت
- ۵۴ تأثر از لوازم عالم کثرت و طبع، منافاتی با خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السلام ندارد
- ۵۶ همه افراد بشر مکلف و موظف به انجام دستورات الهی می‌باشند
- ۵۷ دو جنبه موجود در هر انسانی با هر مرتبه و میزان از علم و معرفت و تجرد
- ۶۰ باید هنگام إلتجاء و دعا به جنبهٔ مربوبی و خلقی و فقر و فاقه خویش توجه نمود
- ۶۱ عالم اولیای خدا عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گوئی نیست

شرح و ترجمهٔ وصیت‌نامه

۲۰۰ - ۶۳

- ۶۵ نامه پدری که عمرش به سر آمده به فرزندی که آرزوها را در ضمیر خویش می‌پروراند
- ۶۷ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در علت و انگیزه بیان این وصیت‌نامه
- ۶۹ وصیت به تقوی و عمران و آبادی قلب و تمسک به ریسمان الهی

- توصیه‌ها و اندرزهای امیرالمؤمنین برای احیاء قلب و نورانی نمودن آن ۷۰
- مبتنی بودن تصوّرات و تصدیقات بر حقایق خارجیّه و امور نفس الامریه و ۷۱
- مبدأ و منشأ پیدایش توهمات جهل بشر و تعلق به امور ظاهریه و حسیّه است ۷۱
- کیفیت تعلق نفس و تمایل آن به امور حسیّه و ظواهر عالم ماده ۷۳
- یکی از موارد ایجاد تخیل و مصادیق فریبنده نفس، کثرت جمعیت و ازدیاد ظاهری است ... ۷۴
- از جمله اسباب ایجاد توهم و تخیل، موقعیت و شخصیت اجتماعی افراد است ۷۶
- یکی دیگر از اسباب ایجاد توهم و تخیل انتساب به شخصیت‌های بزرگ و قابل احترام است ۷۶
- بررسی علل برپایی جنگ جمل ۷۷
- هدف از انعقاد مراسم مذهبی رسیدن به فهم و ادراک و تغییر در روش زندگی است ۷۹
- در مکتب اهل بیت عقل و درایت راه دارد نه احساس و توهم ۷۹
- علل انحراف مردم کوفه و پیروی نکردن از امام حسین علیه السّلام ۸۱
- کلام خداوند در قرآن کریم در مذمت خیال و وهم موجود در قالب‌های شعری ۸۱
- مقابله حکمت و نور با وهم و خیال ۸۲
- بیان علل استعلاء و برتری طلبی صاحبان زر و زور و سلاطین جور ۸۳
- علل کرنش و تواضع افراد در برابر عظمت ظاهری و فریبنده ارباب معابد و کلیسا ۸۴
- دعوت انبیاء و اولیای الهی فقط به سوی ذات واجب الوجود می‌باشد ۸۶
- در مکتب اولیای الهی عزّت و کبریایت فقط از آن خداست ۸۶
- حکایتی راجع به عملکرد دوگانه یکی از علمای معروف و مشهور ۸۸
- تغییر سنت و روش پیامبر اکرم پس از رحلت آن حضرت توسط خلفاء و سلاطین جور ۸۸
- فاصله گرفتن مساجد امروزی از مسیر ترسیم شده در مکتب اسلام و دستورات پیامبر اکرم ۸۹
- اهمیت جایگاه حکمت در دیدگاه قرآن کریم ۹۰
- کلام امیرمؤمنان در بیان اوصاف اولیای الهی ۹۱
- توصیه‌های امیرالمؤمنین علیه السّلام در ارتباط با یادآوری مرگ و عبرت گرفتن از گذشتگان ۹۲
- تأکید و تشویق بزرگان به زیارت اهل قبور و مشاهده آثار گذشتگان به منظور عبرت گرفتن ۹۳
- دیدگاه بزرگان در ارتباط با کیفیت زیارت ائمه معصومین علیهم السّلام ۹۴
- توصیه امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به تأمل و سیر در آثار و عملکرد گذشتگان ۹۶
- دستورات عملی امیرالمؤمنین علیه السّلام در ابعاد شخصی و اجتماعی زندگی ۹۷
- پیامدهای ناگوار سخن گفتن در غیر حوزه علم و آگاهی ۹۸
- پرهیز از ورود در مسائل شبهه‌ناک و اموری که صحت آن آشکار نیست ۹۹

- توضیح و تفسیر کلام امام صادق علیه السلام: «الأمر ثلاثة...» ۹۹
- لزوم انجام امور بر اساس علم و قطع و یا حجت شرعی ۱۰۰
- توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۲
- وظیفه خطیر و حیاتی عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت ۱۰۲
- برخی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۳
- لزوم تأسیس نهاد امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۴
- جهاد در راه خدا باید بر اساس بصیرت و بینش باشد ۱۰۴
- بینش در دین و بصیرت در مبانی وحی ۱۰۶
- توصیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به صبر و شکیبائی در کارها ۱۰۷
- صبر با ناملایمات و کیفیت تأثیر آنها در سیر و سلوک معنوی و روحانی ۱۰۹
- اخلاص در نیت و توجه تام به پروردگار ۱۱۰
- جایگاه استخاره در بین باورها و فرهنگ شیعه ۱۱۱
- سودمندی و انتفاع فرد و جامعه در مسائل فرهنگی ۱۱۳
- اهداف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از بیان این وصیت‌نامه ۱۱۵
- علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد ۱۱۷
- بهترین زمان برای تلقی مسائل اخلاقی عنفوان جوانی است ۱۱۷
- استفاده از تجربه دیگران در تصحیح مسیر و اعتدال طریق ۱۱۸
- راه و روش امیرالمؤمنین در ارشاد و هدایت امام حسن علیهما السلام ۱۱۹
- توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به تقوای الهی ۱۲۱
- توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به استعانت و مدد خواستن از پروردگار ۱۲۱
- انسان نباید از ناحیه خود تکالیف را کم و زیاد نماید ۱۲۲
- علل اصلی انحرافات بشری حرکت در فضای شک و تردید و جهل و بی‌خبری است ۱۲۵
- اخلاص نیت و صفای باطن و تسلیم در برابر حق ۱۲۷
- توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به بی‌ثباتی دنیا، و اعتصام به پروردگار ۱۲۸
- جمع حوادث و عوارض مترتبه بر آن به اراده و تقدیر خداوند است ۱۲۹
- اشاره‌ای به مسأله حیاتی هدایت و ارشاد و مسیر سعادت و رستگاری بشر ۱۳۰
- لزوم متابعت از انسان کامل و اصل ۱۳۱
- ذکر بعضی از اوصاف پروردگار و عجز و فقر بنده در پیشگاه ربوبی ۱۳۲
- بیان علت و انگیزه آن حضرت از تبیین احوال و خصوصیات دنیا و آخرت ۱۳۳

- ۱۳۵ حالات مفروض انسان در مواجهه با حوادث پیش روی
- ۱۳۶ شوق و علاقه اولیای الهی برای مرگ و سفر آخرت
- ۱۳۷ وصایای حضرت علامه طهرانی به مؤلف کتاب در بیمارستان
- ۱۳۹ میزان و ترازوی سنجش ارتباط با دیگران
- ۱۴۰ غنی‌ترین و کارگشایترین آموزه در مسائل اخلاقی
- ۱۴۲ توجّه به خویش و عدم دخالت در امور دیگران
- ۱۴۳ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به فرستادن توشه قبل از فرا رسیدن أجل و مرگ
- ۱۴۵ مرجعیت عامّه و مقام اصدار فتوا ظرفیتی بسیار وسیع می‌خواهد
- ۱۴۷ تربیت نفوس و دستگیری افراد فقط توسط افراد راه رفته و راه یافته ممکن است
- ۱۴۸ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه قرار ندادن بین خود و خدا
- ۱۵۰ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام در توجّه به آخرت و مرگ
- ۱۵۱ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام در کثرت ذکر موت
- ۱۵۲ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف دنیا و اهل آن
- ۱۵۳ جایگاه حقیقی روح و بدن و جسم و جان آدمی
- ۱۵۵ توصیه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به کوتاه نمودن آمال و آرزوها
- ۱۵۸ اشتغال به دنیا نباید نفس را از توجّه به خداوند متعال باز دارد
- ۱۵۹ نباید در انتخاب شغل و حرفه، مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی مقصد و مقصود باشد
- ۱۶۰ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به رعایت و حفظ اصالت نفس و شرافت آدمی
- ۱۶۲ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به حفظ زبان و سکوت
- ۱۶۴ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پرهیز از طعام شبه‌ناک و ظلم و ستم
- ۱۶۵ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به حفظ فرصت‌ها و اوقات
- ۱۶۷ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در کیفیت و میزان رفاقت و دوستی و حقوق آن
- ۱۷۰ اقسام رزق و روزی در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۱ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به نصیحت پذیری
- ۱۷۲ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به میانه‌روی و اعتدال
- ۱۷۳ توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام در تعجیل نمودن در انجام امور زشت و ناروا
- ۱۷۳ اطلاق رزق در کلام اهل معرفت به بارقه‌های قلبی و تجلیات الهی
- ۱۷۴ کلام بزرگان اهل طریقت در لزوم کسب حلال و اشتغال به آن
- ۱۷۵ پرهیز نمودن از امری که با کرامت انسانی و مناعت طبع سازگاری ندارد

- کیفیت برخورد با فرصت‌های از دست رفته و نیافته ۱۷۶
- پندپذیری و تقبل نیکو در مقام اندرز و موعظه ۱۷۸
- لزوم اتکاء انسان به اراده و اختیار خویش ۱۷۹
- بحثی در عدم رسوخ و استواری فکر و رأی زنان ۱۷۹
- تحلیل کلام أميرالمؤمنین علیه السلام پیرامون کیفیت ارتباط مردان با همسران خویش ۱۸۱
- تمسک به ادله و اهیه برای ترجیح جنس زن بر مرد ۱۸۱
- دین، نیازی به دایه دلسوزتر از مادر ندارد ۱۸۲
- توصیه‌های اولیای الهی فقط برای پندپذیران است ۱۸۳
- کیفیت ارتباط زن و مرد در متون حضرات معصومین علیهم السلام ۱۸۴
- مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيْمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوْطِ، نَوَاقِصُ الْعُقُوْلِ ۱۸۵
- برای خوش آمدن و تحسین گروهی نباید دست از مبانی برداشت ۱۸۶
- ما از خداوند به بندگانش دلسوزتر نیستیم ۱۸۷
- سرشت زن و مرد از مبدأ واحد نشأت پیدا نموده است ۱۸۸
- مسأله رجولیت و انوثیت در مراتب مادون نفس نشأت پیدا می‌کند ۱۹۰
- حکمت الهی در خلقت مرد و زن ۱۹۱
- کیفیت زندگی در اجتماعات امروز شرم‌آور است ۱۹۲
- اختلاط زن و مرد در محیط کاری و علمی پیامدهای زیادی به دنبال دارد ۱۹۳
- تدریس علوم اسلامی، مجوز تصدّی تعلیم و تدریس مردان نسبت به بانوان نمی‌شود ۱۹۴
- فضاحت‌های به بارآمده توسط موبایل و اینترنت ۱۹۵
- پاسخ‌های محکم به یک شبهه عوام فریب ۱۹۵
- علل عدم جواز مشورت با زنان در کلام أميرالمؤمنین علیه السلام ۱۹۷

۲۰۱ - ۲۲۱

فهارس عامه

۲۲۳ - ۲۴۰

آثار منتشره

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس لایتناهی ذات لایزالی را سزااست که بر اساس حکمت بالغه تکوین، شرع مبین را هادی و راهنمای ابناء بشر قرار داد تا از ورطه اجمال و استعداد به منزلگاه فعلیّت و شهود وفود نمایند و در این سیر، راه یافتگان منزل محبوب و ذائقین زلال معشوق، سرگشتگان وادی حیرت و تشنگان متوغل در کثرت را به سر منزل معهود رهنمون گردند و با موازین رصین و قوانین متین، فطرت پاک و ضمیر بی‌آلایش الهی، و عقل مستنیر به انوار ساطعه نشئه ربوبی را در وصول به مرتبه معرفت و تجرّد یاری رسانند. چنانچه مولای متّقیان فرمود:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُدْكَرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجَّجُوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...^۱

«تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت، و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیّت حقّ و عبودیتّ خویش مستتر بود، باز جویند، و نعمت فراموش شده اتصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند، و با حجّت و برهان،

۱- نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۱۳.

تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند، و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود، و به مرتبه عقل فعّال متّصل شوند و دولت معرفت را به دست آورند.»

و نیز شایسته‌ترین درودها بر روان پاک و مطهّر لوادار عرصه توحید و تک سوار وادی تجرید، خلاصه جوهره وجود و ثمره تکوین ربّ و دود، خاتم سفراء مقرّبین و غایت تشریح انبیاء و مرسلین، محمّد بن عبدالله و اهل بیت او صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین باد که با تبیین حقایق و رقائق دقائق، شاهراه سیر الی الله و تمکّن در ذات احدیّت را برای پویندگان سیر توحید بگشودند؛ و کلمات عرشی آن بزرگواران همچون آفتابی تابناک، ظلمات وادی حیرت و سواد مهالک جهالت را محو و نابود ساخته، نور امید را در دل‌های سرگشته و سرگردان ابناء بشر برافروخته‌اند، و تلاءؤ بوارق قدسی را از مبدأ انوار ربوبی بر قلوب واله و گم‌گشته در کثرات دنیای دنیّ بشارت می‌دهند.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾^۱

حمد و سپاس خدای متعال را که توفیق ترجمه و نشر یکی از گران‌سنگ‌ترین آثار اهل بیت عصمت علیهم السّلام، یعنی وصیّت امام علی امیرالمؤمنین علیه السّلام در حاضرین را نصیب این حقیر نمود؛ و مرا مفتخر گردانید که آرزوی ده‌ها ساله خویش را در نشر این بیان معجزنما، که قطعاً و تحقیقاً باید از مصدر وحی نشأت گرفته باشد، برآورده سازد. گرچه اُمنیّه و نیت حقیر آن بود که شرحی در خور فهم قاصر و عقل فاتر بر آن بنگارم، ولی کثرت مشاغل و تراکم شواغل مانع از حصول چنین توفیقی گردید، و لذا بدین مختصر بسنده نمودم، و همراه با برخی از توضیحات

۱- سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۱۵ و صدر آیه ۱۶.

و تعلیقات به شیفتگان مکتب علوی و دلدادگان جمال سرمدی تقدیم می‌نمایم.
 مرحوم والد ما، علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - پس از مراجعت از نجف اشرف در روزهای جمعه، این وصیت‌نامه را برای دوستان شرح و توضیح می‌فرمودند، و بسیار به مضامین و حقایق آن اهتمام و توصیه می‌کردند و همه را به مطالعه و تدبّر و تعمّق در عبارات و دستورات آن تشویق می‌فرمودند. و اهتمام در عمل به آن را تکلیف شرعی و اصل و اساس حرکت سالک به سوی پروردگار می‌دانستند، و خود در وصیت‌نامه خویش متذکر شده‌اند که:

می‌خواستم وصیت‌نامه مفصّلی بنویسم که حاوی مطالب مهمّ اخلاقی باشد، دیدم با وجود مطالب عالیّه و حقایق سامیه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در حاضرین به امام حسن مجتبی علیه السلام در وصیت‌نامه خود نوشته‌اند و در نهج البلاغه مسطور است، دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب، دم زدن مایه شرمندگی است.^۱

در این وصیت‌نامه که بجاست آن را آئین‌نامه فلاح و رستگاری دو سرا نامید، امیرمؤمنان تمام جوانب و لوازم یک زندگی سعادت‌مند و موفق، در دو جنبه دنیوی و اخروی و شخصی و اجتماعی برای رسیدن به نقطه کمال را مورد توجه قرار داده‌اند؛ و دقیقاً با اشراف کامل و ولائی بر سرائر نفوس بشری و اسرار حیات طیبه اجتماعی، و رموز سیر در مراتب فعلیت‌های انسانی و تحصیل سعادت دنیا و آخرت به نحو اتمّ در زمینه و بستر امنیّت و اعتدال اجتماعی، دستورالعمل و برنامه آن را مدوّن و مبوّب، روشن و آشکار نموده‌اند. تو گوئی این شخصیت ممتاز عالم وجود از ابتداء خلقت افلاک و زمین و زمان و پیدایش بنی آدم، همراه و هم‌صحبت با تک‌تک آنان بوده و با رمز و راز هریک به خوبی آشنایی داشته و در همه احوال و تبدل حوادث با همه حضور عینی و شهودی داشته است، و اینک ثمره و نتیجه این تجربه نایاب را در اختیار

۱- مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۱.

آیندگان و تشنگان سبل سلام، و حتی پویندگان مسیر امنیت و صلاح دنیوی، خصوصاً در زمان حاضر، قرار می‌دهد؛ و نه تنها آنان که مسیر حیات طیبه خود را بر محوریت آموزه‌های اولیای الهی و حقایق و حیانی تنظیم نموده‌اند و هیچ مقصد و غایتی را جز لقاء حق و رفع حجب ماسوی‌الله و تحقق حقیقت عبودیت محضه مورد توجه و امعان نظر قرار نداده‌اند، باید از این منهج و دستور حضرتش به طور دقیق و صد در صد پیروی و تبعیت نمایند، بلکه حتی غیر ملتزمین به مبانی شرع از سایر مذاهب و ملل و منکرین اصل دین و تشریح و وجود صانع و پروردگار نیز اگر بخواهند با روشی عقلانی و منطقی و در امنیت و آرامش کامل و تحصیل خواست‌های مشروع و منطقی انسانی و حقوق شهروندی به نحو مطلوب، به دور از نگرانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های فردی زندگی کنند، باید به این وصیت‌نامه و نکات طلایی آن جامعه عمل بپوشانند.

امروزه در جوامع غرب به این نکته اذعان شده است که مسیر طی شده در روابط اجتماعی غرب، مسیری منحنی و منحرف از نیازها و اهداف عالی‌انسانی بوده است و تمدن چشمگیر و جاذبه‌های افسونگر آن، ثمره‌ای جز اضمحلال و از هم پاشیدگی کانون روابط خویشاوندی و اصول مدنیت متعالی نداشته است، و نتیجه‌ای به غیر از محو در مادیات و فراموشی مقاصد حیات به بار نیاورده است.^۱

الکسیس کارل^۲ در این باره می‌گوید:

ای کاش تمدن مغرب زمین به جای پرداختن به ارتقاء تکنولوژی و دستیابی به رموز ظاهری حیات، به پرورش و احیاء صفات باطنی و تقویت جنبه معنوی وجودی خویش می‌پرداخت، تا دچار این‌گونه خسارت معنوی و دور بودن از مراتب عالی‌ه ارزش‌ها نگردد.^۳

۱- [جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۳ مراجعه شود. (محقق)]

۲- Alexis carrel.

۳- انسان موجود ناشناخته، مقدمه.

البته باید از این نکته غفلت نورزید که علت مهم و اساسی گرایش غرب به جنبه ظاهری حیات، و شتاب سحرآمیز به سوی مراتب عالیة تکنولوژی و تکنیک، دل سردی و یأس از هماوردی آموزه‌های مسیحیت و روش تبلیغ آن توسط سلطه بی‌رقیب و حریف کلیسا بوده است، که این مسأله موجب پیدایش تفکر و نیاز به ژنسانس و تجدید نظر در باورها و اعتقادات آنان گردید.

از دیدگاه حقیر گرچه دوری از فضای کلیسا و ارتباط با روحانیت مسیحی آنان را به سمت و سوی گزینش لا ابالی‌گری و آزادی افسار گسیخته و به دور از شأن و مقام انسانی سوق داده است، اما نفس قطع تعلق و ارتباط با فضای مسیحیت دروغین و آکنده از زر و زور و تزویر، طلیعه‌ای بس میمون و مبارک در حرکتی به سوی عقلانیت و پایبندی به موازین فطری و اصول ارزشمند بقاء بشری است.

پدیده نامبارک و آفت ویرانگر دین زدگی را با هیچ‌یک از خطرهای آفت‌ها و موانع مسیر حیات و زندگانی امن بشری نمی‌توان در یک کفه ترازو نهاد و به یکسان در معرض نقد و کاوش درآورد.

فطرت آگاه و عقل متصل نهادینه الهی در نفوس بشر را با هیچ ترفند و وسیله‌ای نمی‌توان به خدمت امیال و خواست‌های حیوانی و ضد بشری و ضد ارزش‌های معنوی درآورد، بلکه تنها با تزیین مقاصد خلاف، پرده و ستاری بر شکوفایی و خلاقیت آن در ارائه مسیر رشد و صلاح می‌توان قرار داد و به راه خلاف ادامه داد. حتی در کریه‌ترین مقاطع جنایت و قساوت، باز فطرت و عقل عاملین آنها، صورت کریه و قبیح ظلم و فساد را به آنان می‌نمایاند، و خود را از ادای مسئولیت ارائه حق از جانب پروردگار مبرّی و برکنار نمی‌دارد.

ولی آنگاه که خواست‌های پلید حیوانی و شهوات و امیال و قبیح شیطانی و کثرات، از ابزار و ادوات دین، برای وصول به اهداف بهره می‌گیرند و نیات زشت و قبیح خویش را در پس آموزه‌های دینی و اصول اعتقادی پنهان می‌سازند، برای

عموم مردم که دانش و اطلاع آنها از مبانی شرع، محدود و ضربه‌پذیر می‌باشد، این مسأله می‌تواند به خطری خانمان برانداز و دین و دنیا سوز بدل گردد؛ و فطرت و عقل ناقص آنان را در سویدای مطامع پلید خویش محو و مضمحل نماید و یا اینکه به خدمت خویش درآورد.

این فاجعه گرچه در دوران نبوت انبیاء الهی کم و بیش به چشم می‌خورد، و دخالت ارباب کنائس و کلیساها در امور اجتماعی مردم با توسل به آموزه‌های دینی و استفاده از باورهای مردمی، کاملاً مشهود و محسوس می‌نماید، ولی به طور کاملاً صریح و آشکار و بدون هیچ‌گونه اخفاء و پرده‌پوشی، پس از رحلت پیامبر اسلام با غضب خلافت از صاحب اصلی و هجوم بر بیت دختر رسول خدا و آتش زدن و تخریب درب منزل به بهانه بیعت با خلیفه مسلمین و کشتن دختر رسول الله و سقط جنین او و اخراج افراد متحصن در بیت، از جمله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و کشاندن آنان به سمت مسجد و الزام بر بیعت اجباری، چهره‌گریه و نامیمون خویش را آشکار نمود.

سوء استفاده از باورهای دینی مردم به واسطه عدم اطلاع کافی از محتوای دین و به کارگیری دلایل و بهانه‌های عوام‌پسندانه، چون: مخالفت با اجماع مسلمین، ایجاد تفرقه و شکاف بین صفوف متحد مردم، اخلال در نظم و امنیت جامعه، اهانت به حاکم اسلام و خلیفه برگزیده مسلمین و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاربه با خدا و رسول، ارتداد از مسلک و آئین اسلام، ایجاد شک و شبهه در باورهای دینی و اعتقادی مردم، سست نمودن پایه‌های نظام اسلامی، زمینه‌سازی برای دخالت بیگانگان در امور سیاست و داخلی مملکت اسلام، وابستگی به دشمنان خارج از مرزها و ثغور بلاد اسلامی، توطئه و بستر سازی تغییر و تبدیل حکومت اسلام، از جمله بهانه‌ها و دسائسی بود که حکام غاصب و منحرف و محرّف نسبت به خاندان وحی و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روا می‌داشتند، و

هرجنایتي که در تصور آید در حق آنان اعمال می نمودند.

معاوية بن ابی سفيان در نامه‌ای به أميرالمؤمنين عليه السلام در مقام سرزنش و اهانت به شخصیت آن حضرت چنین می نگارد:

كُنْتَ نُقَادُ، كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ.^۱

«تو را مانند شتری که ريسمان در بينی او فرو کرده‌اند تا رام خود سازند به

سوی مسجد برای بيعت بردند.»

و حضرت در پاسخ او می فرماید:

و قَلْتَ أَنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَايِعَ، وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ
أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ؛ وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاصَةٍ فِي أَنْ
يَكُونَ مَظْلُومًا، مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ.^۲

«ای معاويه! تو مرا تشبیه به شتری نمودی که ريسمان در بينی او قرار داده‌اند

و به سوی بيعت مرا می کشانند. قسم به خدا! که تو خواستی مرا پست گردانی ولی با این تشبیه، مدح و ستایش نمودی، و اراده نمودی که مرا مفتضح نمایی در حالی که خود مفتضح شدی؛ برای یک مسلمان نقص و عیب به حساب نمی آید اگر مورد ظلم و تعدی قرار گرفته باشد (نقص و ننگ و رسوائی برای ظالم و متعدی است، نه برای کسی که مورد تعرض و ظلم واقع شده است)، مادامی که در دین خود دچار شک و تردید نشود و در اعتقادات خویش ثابت و استوار بماند و یقینش به حدس و شبهه مبدل نگردد.»

از این نامه به عمق فاجعه‌ای که در تاریخ اسلام پس از رحلت بنیان‌گذار آن به

وقوع پیوست می توان پی برد؛ فاجعه‌ای که هنوز پس از یک‌هزار و چهارصد سال مسیر

۱- بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۶۷.

۲- نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۳۸.

اسلام را در انحراف و بیراهه نگه داشته، و صدها میلیون مردم مسلمان را دستخوش آفت‌های آن نموده است.

در این باره آشکارا می‌توان مدعی شد که تمامی جنایت‌های حاکمان و زور مداران در تاریخ اسلام، به واسطه همین آفت ویرانگر؛ یعنی دین‌زدگی و اغفال با ابزار و وسائط دینی صورت پذیرفته است.

علماء و فقهای عامه با سوء استفاده از همین ابزار، دست به خون هزاران مسلمان بی‌گناه به جرم تشیع آلودند و صفحه‌نگینی در تاریخ اسلام پدید آوردند. جایی که زمامدار خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین برحق او علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام ملاقات با علماء یهود با عبارت: «یا أبا الیهود» (ای برادر یهودی) با آنان به بحث و مناظره می‌پردازد، فتوای جواز و اباحه قتل و کشتار و تجاوز به شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به بهانه اختلاف و افتراق در دین، چه جنایت‌ها و فجایعی که نیافرید! و خون چه بی‌گناهان و اطفال معصوم را که بر زمین نریخت! و هنوز نیز این کج‌راهه هولناک و انحراف ادامه دارد.

البته باید توجه داشت که آفت دین‌زدگی و سوء استفاده از شرع در پیشبرد مقاصد دنیوی مختص به مکتب عامه و علماء اهل تسنن نیست، بلکه در تاریخ تشیع نیز چنین ناهنجاری‌ها و انحرافات دیده می‌شود.

اگر عالمان سترگ و بزرگان نامداری همچون: شهید اول و شهید ثانی و قاضی نورالله شوشتری به فتوای فقهاء فاسد و فاسق اهل سنت، به دست تیغ و چوبه دار سپرده شدند، روحانی بزرگ و عالم جلیل، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نیز، توسط همین علماء شیعه و فتوای بر اعدام او، بر سر دار رفت.

علامه بزرگوار، عارف بالله و فقیه نزیه، مرحوم سلطان محمد گنابادی - رضوان الله علیه - به فتوای چه کسی و توسط چه اشخاصی به دیار باقی شتافت و مرغ روحش به ملاء اعلی پرواز نمود؟!

قتل و اعدام بزرگان از عرفاء به بهانه تصوّف، توسط کدام گروه و نحله‌ای
تحقق پذیرفت؟!

هتک حرمت و اهانت و ایجاد انواع تزییقات بر عارف بالله و بامر الله، آیه الله
العظمی سید علی قاضی طباطبایی در نجف اشرف، به اشاره و تجویز چه کسانی
انجام می‌شد؟!

تبعید و تهجیر علامه فقیه و فیلسوف نامدار، حضرت آیه الله سید حسن
مسقطی از نجف اشرف، توسط چه مرجع دینی صورت پذیرفت؟!

اهانت و هتاک بی‌شرمانه نسبت به افتخار عالم اسلام، حضرت علامه والد
حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - اعلی الله مقامه - در کتاب‌های اخلاقی و
تهذیب نفس، توسط کدام مرجع بی‌نزاکتی به وقوع پیوسته است؟!

تکفیر و تفسیق و حکم به ارتداد علماء و بزرگانی چون: مرحوم آیه الله انصاری و
آیه الله دستغیب شیرازی، و نابغه دهر و علامه علی الإطلاق، مرحوم آخوند ملا حسینقلی
همدانی - رضوان الله علیهم أجمعین - توسط چه گروه و اشخاصی انجام گرفت؟!

اعمال ظلم و جنایت بر آحاد رعیت به بهانه عدم مقبولیت و گرایش به سمت
و سوی خاص، به واسطه چه افرادی انجام می‌گیرد؟

نکته اصلی در تمامی این فجایع و حوادث ناگوار، چه در قالب یهودیت و
نصرانیت و یا تسنن و تشیع، فقط یک چیز است و بس؛ و آن نفس‌مداری و انانیت
و فرعونیت است و بس. چه این خصلت شوم و شیطانی در لباس و زینت علماء یهود
و نصاری ظاهر شود، و یا در کسوت علماء و فقهاء تسنن و تشیع، همه یکی است و
هیچ فرقی در میان نیست.

آن روز به جرم حق‌خواهی و مطالبه حق، درب خانه دختر رسول خدا را به
آتش کشیدند و فرزند جنین او را سقط نمودند و خود او را از هستی و دوام حیات
محروم ساختند؛ و امروزه به همان جرم خون افراد بی‌گناه، سخاوت‌مندانه در معرض
حراج و تاراج قرار می‌گیرد؛ هر دو یکی است!

مکتب تشیع مکتب علوی است و مکتب حق و عدالت و حریت، مکتب رفض و دور باش از هر دنائت و پستی و سستی و نفاق و مکر و دورویی و مصلحت اندیشی و فرو غلطیدن در شهوات و کثرات، مکتب تعالی روح و تجرید نفس و معرفت و توحید و وصول به عالی ترین مرتبه متصوره از فعلیت و حصول. در این مکتب خطّ قرمز و مرز فقط سخط الهی و انجام خلاف رضای اوست و بس.

در این مکتب، حرکت به سوی تعالی و رشد در سایه امنیّت و عدالت و رعایت و ایفاء حقوق و استیفاء حظوظ به نحو اکمل و اوفی تحقّق می یابد، و هر کس در سایه و بستر این موقعیّت طلایی، به هر آنچه قلم تقدیر و کفایت او ایجاب می نماید، خواهد رسید.

در این مکتب، رعایت صلاح دنیوی و سعادت اخروی همچو دو عنصر انفکاک ناپذیر در حیات بشری ارزیابی شده است، و هیچ کدام بر دیگری غلبه نمی کند و موجب محکومیّت آن نمی شود.

در این مکتب، برنامه حیات بر اساس اشراف دقیق بر مقتضیات نفس بشری و اطلاع بر کنه و ضمیر و سرّ فطرت انسانی و ادراک کامل از خصلت ها و صفات و ملکات حسنه و رذیله آدمی تشکّل یافته است، و رعایت دقیق این برنامه راهگشای انسان به سوی فضای قدس و تحصیل سلطان معرفت، در سایه امنیّت و آسایش روح و روان در حیات دنیوی خواهد بود.

در این مکتب، احکام و تکالیف بر اساس شهود و لمس و مسّ واقع صورت پذیرفته است و مدوّن آن، پدید آورنده انسان، ذات اقدس پروردگار می باشد، که توسط بندگان برگزیده اش به سایرین ابلاغ گردیده است.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۱

«بگو ای پیغمبر! اینست راه من که من از روی بصیرت به سوی پروردگار، مردم را به پیمودن این راه می‌خوانم و دعوت می‌کنم، و نیز پیروان من از این راه مردم را به سوی خدا می‌خوانند.»

وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در راستای تحقق این هدف و فعلیت این مقصد و غایت است. در این وصیت تمام زوایای زندگی بشر در جنبه‌های مختلف، برای جمیع افراد بشر و تمامی آحاد بنی آدم از هر ملت و آئین و از هر طبقه و هر صنف، چه عالم و چه جاهل، برای سعادت دنیا و فلاح آخرت مورد توجه و التفات قرار گرفته است؛ و هیچ فردی نمی‌تواند خود را از پابندی به آن مستغنی بشمارد؛ به خصوص افرادی که از حیثیت اجتماعی دارای تشخص و معروفیتی می‌باشند - مانند ارباب سیاست و فقهاء و مراجع - حتماً باید حداقل ماهی یک‌بار آن را مطالعه نمایند و تک‌تک عبارات و مضامینش را آویزه گوش و اسوه در فعل و کردار خویش نمایند. و چقدر بجا و پسندیده است که عبارات و بخش‌های مختلف آن با ترجمه‌ای زیبا و روان در لوح‌ها و قاب‌هایی جذاب با طرح‌های متنوع و جالب قرار گرفته، در منازل و دفاتر و محل مراجعه عموم، مورد توجه و بینش افراد واقع شود.

کلام معصوم علیه السلام، معصوم است و با سایر کلمات و تعبیر - هرچند قابل توجه - متفاوت می‌باشد؛ زیرا عصمت مساوی با ابدیت است و ابدیت پیوسته پابرجا و متقن و ثابت و مستقر خواهد بود. بنابراین باید کلمات و تعبیر اهل بیت عصمت علیهم السلام پیوسته در مرئی و منظر افراد واقع شود، و بدان نظره کلام و حیانی و رحمانی داده شود و با سایر جملات و تعبیرها متمایز گردد.

امروز بیش از هر زمان دیگر، جامعه ما نیازمند رجوع و نگرش به آثار و احادیث به جای مانده از موالیان خویش، حضرات معصومین علیهم السلام است، و باید به این نکته حیاتی، اهمی و وصف ناپذیر بنماید و غفلت گذشته خود را با رویکردی متین و استوار، به مضامین و کلمات وارده از امامان و پیشوایان خویش جبران و تصحیح

نماید؛ و یکایک از دستورات و متون اخلاقی و حکمی آن بزرگواران را نصب‌العین خویش گرداند، که تنها راه‌هایی از تنگناها و مصائب و حیرت و درماندگی و غوطه خوردن در کثرات و همچون کلاف سر درگم به دور خود گشتن و حرکت در وادی ظلمت و تعصّب و خودمحوری و جهالت، در متابعت از فرامین و بیانات نورانی اهل بیت عصمت علیهم السّلام است و بس.

ما نباید به این نکته بیندیشیم که چرا دیگران به این مسائل اعتناء و توجّهی ندارند؛ و پایبندی ما به این اصول چه اثری می‌تواند داشته باشد؟ ما باید به این مسأله فکر کنیم که این وصیّت‌نامه، تریاقی است که داروی همه دردها و شفای همه آلام و مصیبت‌ها و اکسیر حیات ابدی و سعادت جاودانه ماست. به دیگران چه کار داریم و از روی گرداندن آنان ما را چه باک؟!

با نهایت تأسّف و تحسّر باید اقرار و اعتراف کنم که اگر بزرگان ما و افراد مسئول و موجه به این وصیّت‌نامه عمل نموده و پایبند می‌بودند، امروزه این ابتلائات مولمه و حوادث دلخراش و مسائل دور از شأن و مرتبت انسانی که دامن جامعه را فرا گرفته است، وجود نمی‌داشت.

نگرش‌گزینشی به بیانات معصومین علیهم السّلام و استفاده ابزاری از آنها و پذیرش آنچه با سلیقه‌های شخصی ما منطبق می‌باشد و مردود دانستن آنچه مخالف تفکر و سلیقه‌های فردی است، راهی جز بدبختی و نکبت و ضلالت و سرگستگی و حیرت و تباهی برای فرد و جامعه به وجود نخواهد آورد.

به یاد می‌آورم پس از تحقّق انقلاب اسلامی ایران، یکی از فضلاء محترم، این وصیّت‌نامه را با ترجمه‌ای روان و سلیس در یکی از جرائد کشور منتشر می‌نمود، ولی متأسفانه هنگامی که به عبارات آن حضرت در مورد شئون زنان و کیفیت تعامل فرد و اجتماع با این طائفه رسید، به کلی آن کلمات و جملات را حذف نموده و نه در متن عربی و نه در ترجمه، اسمی از آن به میان نیاورد!

عجبا! مگر چه کاستی و منقصتی در کلام معصوم علیه السّلام مشاهده کرده بود که این چنین سلیقه‌وار و خودسرانه دست به تحریف و سانسور فرمایش امام علیه السّلام زده بود؟!

آیا این عمل مصداق صریح و روشن ﴿تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ﴾^۱ نمی‌باشد؟! و آیا این مضامین مختصّ زمان صدور آن است و شامل زمان ما و زمان‌های پس از آن نمی‌شود؟! و آیا طبیعت و سرشت انسانی با افراد گذشته تفاوت پیدا کرده است؟! و دیدگاه‌ها نسبت به مسائل فیما بین مرد و زن با گذشته تغییر نموده است؟!

آنی رود،^۲ یکی از نویسندگان مشهور انگلستان می‌گوید:

ای کاش کشور من مانند کشورهای اسلامی می‌بود که زنان با پوشش و عفت، آسوده‌ترین زندگی را دارند. این برای انگلستان یک ننگ است که دخترانش به خاطر آمیختگی با مردان در مشاغل اجتماعی به رذالت کشیده شوند. چه می‌شود ما را که سعی نمی‌کنیم وظائف و مسئولیت زنان ما هماهنگ با فطرت و طبیعت آنان باشد؛ یعنی همان خانه‌داری و تربیت فرزند، و کارهای مردانه را به مردان واگذار کنیم تا شرافت و ارزش زنان را به دست آوریم.^۳

خانم کلیور السون، روانشناس معروف می‌گوید:

تحقیقات نشان می‌دهد که زنان علاقه‌مند هستند که تحت نظر اشخاص دیگری کار کنند، و از مرئوس بودن و تحت نظر دیگران کار کردن بیشتر خوششان می‌آید. خانم‌ها بیشتر تابع احساساتند و آقایان تابع عقل و منطق. بسیار دیده شده است که خانم‌ها از نظر هوشی بالاتر از مردان هستند، ولی نقطه ضعف آنها احساسات شدید آنهاست.

مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند و بهتر قضاوت می‌کنند و سازمان دهنده

۱- سوره النّساء (۴) قسمتی از آیه ۱۵۰.

۲- Annie rood

۳- المرأة فی ظلّ الإسلام، تألیف مریم نور الدین فضل الله، ص ۴۵.

بهتری هستند و بهتر از زنان هدایت و رهبری می‌کنند؛ و برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که خداوند طراح آن بوده است، و هر چقدر خانم‌ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند، بی‌فایده است. خانم‌ها به خاطر اینکه حساس‌ترند، باید قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی نیاز دارند. کارهایی که به تفکر مدام و تصمیم‌گیری‌های دقیق نیاز دارد، زن را خسته و ناتوان می‌کند.

بزرگترین هدف خانم‌ها در زندگی تأمین شدن است، و وقتی به این هدف رسیدند، دست از فعالیت می‌کشند.^۱

اگر مولای متقیان در شرایط آن روز و محدودیت‌های اجتماعی در روابط زن و مرد و رعایت عفاف در همان محدوده، چنین وصیت و سفارشی به اولاد و مردم آن زمان فرمود، باید به طور قطع و یقین اعلان و اعتراف نمود که با ظهور تکنیک امروز و تکنولوژی افسار گسیخته قرن و سهولت دسترسی بدان برای تمامی افراد جامعه، فاجعه اضمحلال و نابودی اساس و کیان خانواده و بروز هرج و مرج در روابط مردان و زنان، به زشت‌ترین و شنیع‌ترین وجه ممکن در شرف وقوع است.

آن مترجم محترم زمانی که این فقرات دوران‌دیش و مضامین معجزآسای امیرمؤمنان علیه السلام را در رابطه با روابط زن و مرد حذف و تحریف می‌نماید، بدین بهانه که جامعه امروزی از پذیرش و تقبل چنین مضامینی سر باز می‌زند، و لذا نباید با طرح این گونه عبارات از حضرات معصومین علیهم السلام، موجبات وهن و اهانت به ساحت مقدس آنان را فراهم نمود، نمی‌داند که با این کردار خود چه بی‌حرمتی و اهانتی به ساحت ارزش‌های والای انسانی و عفاف و امنیت اجتماعی و طهارت نفس آدمی می‌نماید! او نمی‌داند که این عبارات از هر زمان و برهه‌ای برای این زمان و مقطعی که کنون در آن روزگار می‌سپاریم، واجب‌تر و حیاتی‌تر است!

۱- نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۵.

امروزه با پیشرفت‌های چشمگیر ارتباطات، همچون اینترنت و صنعت تلفن و موبایل، خدا می‌داند که چه به روزگار پیوندهای خانوادگی و چه ضربه‌ای بر پیکره روابط زناشویی وارد آمده است. این جانب اعتراف می‌کنم که در محدوده ارتباطات و اطلاع خود با افراد، ناظر از هم پاشیدگی ده‌ها مورد از پیوندهای خانوادگی به واسطه این پدیده نامیمون در عرصه ارتباطات اجتماعی بوده‌ام.

امروزه باید با صدای رسا و عالم‌گیر اعلام کرد که جمله معجزنا و وحیانی امیرمؤمنان در این وصیت‌نامه که می‌فرمایند:

و إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ، فافعل.^۱

«اگر می‌توانی روشی در پیش بگیری که زنان تو جز تو کسی را نشناسند، حتماً در انجام آن کوتاهی منما»، یک معجزه علوی در عرصه روابط اجتماعی و مسائل اخلاقی و خانوادگی به شمار می‌رود.

مطالبی که از ناهنجاری‌های اخلاقی در روابط خانوادگی و زناشویی به واسطه پدیده اینترنت و موبایل به سمع ما می‌رسد، آنچنان وحشتناک و بی‌شرمانه است که ذهن و عقل آدمی را مبهوت می‌نماید. و این مسأله نشان می‌دهد که هیچ تفاوتی در رعایت و عدم رعایت ضوابط اخلاقی و مبانی انسانی و تکالیف شرعی بین انسان‌ها و آدمیان گذشته و حال وجود ندارد؛ و اگر تدوین این وصیت‌نامه در یک‌هزار و چهارصد سال قبل برای افراد آن زمان دارای درجه‌ای از اهتمام و الزام می‌نمود، امروزه صدها و بلکه هزارها مرتبه افزون‌تر باید بر این نکته تأکید کرد و پای فشرده.^۲

امروزه با آموزه‌های وحیانی اهل بیت عصمت علیهم السلام روبرو هستیم. در

۱- نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۶۱.

۲- اخیراً در یکی از اردوهای تابستانی که در کشور آلمان برای حدود یک‌صد و هفتاد نوجوان بین سیزده تا بیست سال ترتیب داده شده بود، اکثر دختران کم سن و سال، مورد تعرض جنسی توسط جوانان اردو قرار گرفته بودند که این فضاحت با شکایت والدین آنها پیگیری گردید.

جائی که حضرت صدیقۀ کبری، فاطمۀ زهراء سلام الله علیها نسبت به روابط زن و مرد اجنبی می فرماید:

«بهترین زنان عالم کسی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند.»^۱
می گویند: رعایت این مسائل امروزه مشکل، بلکه ممتنع است؛ و در شرایط اجتماعی امروز، ارتباط بین زن و مرد و سخن گفتن با یکدیگر و مزاح و شوخی، چه بسا امری اجتناب ناپذیر است. عجباً! آیا شرایط اجتماعی از آسمان بر سر ما فرود می آید و یا از قعر چاه بالا آمده، گریبان ما را می گیرد؟! یا ما خود سازنده و به وجود آورنده آنها هستیم؟ آن اجتماعی که ناخواسته به هر چه برای او بنویسند، مهر تأیید بگذارد و به هر پدیده و موقعیتی که بر او تحمیل نمایند کرنش نماید، با چهار پایان و وحوش چه فرقی خواهد داشت؟!

امروزه در بعضی از کشورهای اسلامی، دانشگاه‌ها و مراکز علمی وجود دارند که از فزایش تا رئیس دانشگاه همه و همه از بانوان هستند و یک مرد در میان افراد وجود ندارد، در حالی که از نظر موقعیت علمی و مقبولیت رتبه دانشگاهی، از زمره مراکز علمی نمونه در جهان قلمداد می شوند!^۲

و نیز به خاطر دارم که همین مسأله، در بیمارستان امام رضا علیه السلام در مشهد مقدس رضوی به مدت شش ماه به احسن وجه جامه عمل پوشید، ولی متأسفانه به واسطه بروز برخی از سلیقه‌های منحرف، پایدار نماند و به حالت اولیه خود بازگشت.

نکته قابل توجه و مهم در اینجا، این است که متصدیان تعلیم مبانی شرع و مبلغین دیانت اسلام و مروّجین احکام سید الانام، آیا کاسه داغ تر از آش می باشند و دایهٔ مهربان تر از مادر؟! یا اینکه وظیفه و تکلیف آنها صرفاً و قانوناً ابلاغ و القاء آن

۱- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

۲- عربستان سعودی، جلد.

حکم و تکلیفی است که از طرف پروردگار و شارع تدوین و تنظیم گشته است، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش.

مگر خداوند ما را متولّی بر شریعت و صاحب اختیار در دخل و تصرف آن قرار داده است تا به میل و سلیقه خود هر جا که صلاح دیدیم حذف و یا اضافه نمائیم؟! چنین اختیاری هرگز به ما داده نشده است و داده نخواهد شد.

متولّی و صاحب اختیار در شریعت و احکام فقط یک فرد می‌باشد، و آن وجود مقدّس و مطهّر صاحب ولایت کبری، مهدی آل محمّد، حضرت حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است؛ و باقی هر که می‌خواهد باشد، صرفاً و صرفاً مبلغ و داعی و هادی به سوی این عتبه و این بارگاه خواهد بود، نه بیشتر؛ و هیچ فردی حق ندارد حتّی یک کلمه از پیش خود کم یا زیاد نماید، و الا باید پاسخگو باشد.

در سوره البقرة (۲) آیه هفتاد و پنج می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ نَعْمُرْكَ أَنْ يَوْمَئِذٍ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

«آیا امیدوارید که آنان به شما و مسلک و دین شما ایمان بیاورند، در حالی که گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنوند و به محتوای آن پی می‌برند، آن‌گاه در صد تحریف و تبدیل آن برمی‌آیند، در حالی که به خوبی و روشنی می‌دانند که این کلمات و مفاهیم، تمامی از جانب خدای متعال است و دست بشر دخالتی در آن ندارد.»

و نیز در سوره النساء (۴) آیه یک صد و پنجاه و یک صد و پنجاه و یک می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾

«کسانی که به خدا و رسول او کفر ورزیدند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدائی بیندازند و می‌گویند: ما به بعضی از آیات که مطابق میل و سلیقه و

مصلحت شخصی و اجتماعی ماست، ایمان می‌آوریم و به بعضی که مخالف مصالح ماست، کفر می‌ورزیم. این گونه افراد، می‌خواهند راهی از پیش خود در این موقعیت ابداع کنند و کاری به آموزه‌های وحیانی ندارند. اینان حقاً و واقعاً کافر هستند و ما برای کافران عذاب دردناکی را تدارک دیده‌ایم.»

در این آیات، خدای متعال با صراحت آنان را که در صدد تحریف و گزینش احکام و آیات الهی هستند، به سختی نکوهش و تحقیر می‌نماید، و ندای دور باش از رحمت و لطف خودش را سر می‌دهد. متأسفانه و صد افسوس که این آفت و بلیه، پیوسته بر پیکره تاریخ اسلام و تألیف مؤلفین و توریخ مورّخین چنگ انداخته است، و متون اسلامی ما را چه بسا از درجه اعتبار و وثاقت تنزل داده است.^۱

از جمله مواردی که متأسفانه از این مصیبت و آفت مصون نمانده است، همین فقراتی است که در این وصیت‌نامه امیر مؤمنان، راجع به روابط بین زن و مرد و پاره‌ای از احکام و مطالبی که درباره زن می‌فرمایند، می‌باشد.

البته ناگفته نماند که در برخی از خطب دیگر نهج البلاغه نیز حضرت در این باره مطالبی دارند، مانند خطبه‌ای که پس از جنگ جمل راجع به عایشه، زوجه رسول خدا بیان می‌کنند، و در آن به نقصان عقول زنان و ضعف در تدبیر ایشان اشاراتی دارند که مع الاسف باید گفت: افرادی که به این فقرات برخورد کرده‌اند، یا به کلی آنها را انکار و از زمره فرمایشات امیر مؤمنان به کناری نهاده‌اند، و یا با تأویلات و توجیهاات مضحک، به خلاف آنچه که مقصود و منظور صاحب کلام است، تحریف نموده‌اند، و یا با عباراتی چون «ما نمی‌فهمیم»، و یا «ما از این مطالب اطلاع نداریم»، و یا «شاید این کلمات بعداً به خطبه اضافه شده است»، خواسته‌اند از زیر بار تعهد و مسئولیت بلاغ و ابلاغ شانه خالی کنند.

۱- توضیح بیشتر این مسأله، در جلد اول کتاب *اسرار ملکوت*، از این حقیر آمده است.

جای تعجب نیست که بزرگان ما با کلام معجزآسای امیرمؤمنان این طور غیر منصفانه برخورد کنند، چرا که حتی با آیات قرآن نیز چنین برخوردها و بی حرمتی‌ها از برخی دیگر دیده می‌شود!

استاد ما، مرحوم آیه الله غروی تبریزی - رحمة الله علیه - نقل می‌فرمودند: در سفری که برای معالجه به هامبورگ رفته بودم، شبی در منزل اخوی، جمعی از پزشکان و مهندسان ایرانی مقیم هامبورگ حضور داشتند و صحبت از حلّ پاره‌ای از مسائل اعتقادی و اخلاقی بود. در این هنگام یکی از حضار گفت: زمانی که یکی از آقایان، تصدّی مسجد هامبورگ را داشت و پس از نماز عشاء، مجلس سخنرانی و طرح مسائل اعتقادی داشتیم، شخصی از ایشان سؤال می‌کند: نظر شما درباره این آیه شریفه چیست؟

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...﴾^۱

«خداوند مردان را بر زنان برتری بخشیده است و به واسطه آن، زمام امور زنان بر عهده مردان می‌باشد و قیمومت مردان بر زنان در امور خانه و مسائل اجتماعی مستقرّ خواهد بود.»

آن شخص عالم می‌گوید: تا آنجا که من اطلاع دارم، اسلام دین تساوی بین زن و مرد است!

البته کیست که نداند معنی و مفهوم این جمله حذف و تحریف قرآن و انکار

آیات وحی است با بیانی تلویحی و عبارتی تلمیحی؟!

و همین شخص در مورد این فقرات از نهج البلاغه می‌گفت: «ما این حرف‌ها را نمی‌فهمیم!» طبیعی است که این افراد، این عبارات را نمی‌فهمند؛ نباید هم بفهمند، و هیچ‌گاه هم نخواهند فهمید؛ زیرا برداشت آنها از اسلام، با متن قرآن و آموزه‌های و حیانی و شریعت نبوی یک‌صد و هشتاد درجه در تضادّ و مخالفت است. و اسلام مورد نظر آنان، اسلامی ساختگی و من‌درآوردی و سلیقگی و ساخته و پرداخته ذهن مشوّش و روان بیمار است؛ و به قول حضرت شیخ محمود شبستری، اعلی الله مقامه:

۱- سوره النساء (۴) صدر آیه ۳۴.

رمد دارد دو چشم اهل ظاهر که از ظاهر نبینند جز مظاهراً چشم‌های این افراد از دیدن حقایق نورانی وحی کور و نابیناست و توان ادراک آن حقایق را ندارد؛ و خود و دیگران را به ضلالت و تباهی و از بین رفتن استعدادات و ناکامی از عمر بی‌بدیل و از دست دادن فرصت‌ها می‌اندازند.

آخر کسی نیست به آنها بگوید: مگر شما قیّم دین و متولّی شریعت می‌باشید که خودسرانه دست به تحریف و تزییف مبانی آن می‌زنید؟ و دین خدا و رسول را ناقص و تحریف شده و بی‌فائده و نتیجه، به دست مردم می‌سپارید؟

آیا اینان نمی‌دانند که عدم توجّه به این فراز از آموزه‌های وحیانی، چه عواقب ناگوار و چه ضرر و زیان‌هایی برای مردم بی‌اطلاع به بار خواهد آورد؟!

و اگر امیرمؤمنان در این زمان حیات ظاهری داشت، این فقرات از خطب خویش را حذف و محو می‌نمود؟! و می‌فرمود که این عبارات مربوط به یک‌هزار و چهارصد سال پیش است، و ابدأً ارتباطی به جامعه امروز و اجتماع منور الفکر کنونی و ذهن‌های باز و فرهیخته عصر حاضر ندارد؛ و باید آنها را به یک سو افکند و کنار گذاشت؟! هیهات! هیهات!

مشکل این گروه این است که خود را قیّم دین تصوّر می‌کنند و خود را در قبال پرسش‌ها و ابهامات مسئول می‌شمرند، و پای خود را از گلیم خویش فراتر می‌گذارند و خود را نماینده شریعت و پناهگاه مردم به نحو تامّ الإختیار به حساب می‌آورند، و آبروی خود را آبروی دین و سرشکستگی خویش را فضاحت و بی‌آبرویی دین می‌شمرند؛ و خلاصه، خود را نماینده خدا در روی زمین و فرستاده او بر خلق، ولی نه مانند انبیاء و رسل، بلکه در رتبه‌ای پایین‌تر می‌دانند.

اگر ما بتوانیم جایگاه تبلیغی خود را، نه در کسوت تولیت، بلکه در موقعیت

۱- گلشن راز، بخش ۵، تمثیل در بیان سرّ پنهانی حقّ، در عین پیدایی.

آلئیت و وساطت به دست آوریم، دیگر نگران خوش آمد و بد آمد مردم نخواهیم بود؛ و ما را با اقبال و ادبار آنان کاری نمی‌باشد و از تشویق آنان و تعییر معیّرین، تبدل حال و تغیر افکار پدیدار نخواهد گشت. تمام این مصائب فقط به جهت این است که ما جایگاه خود را تغیر داده‌ایم، خود را در موقعیت و منزلگاه امام زمان، و امام زمان را بر مسند و متکای خود نشانده‌ایم.

داستانی جالب و حکایتی عبرت‌آمیز به خاطر آمد، حیف دیدم آن را در اینجا نیاورم.

اخیراً کتابی در خاطرات و مطالب قابل توجه، از یکی از اعلام منتشر شده است.^۱ در آن کتاب مسطور است که:

زمانی در رژیم پهلوی، ایشان را به یکی از بلاد کردستان تبعید می‌کنند و مدتی در آن شهر با مردم و سکنه در ارتباط و حشر و نشر بودند. از قضا در یکی از فصول که احتیاج مبرم به نزول باران بود، باران نیامد و اضطراب و تشویش اهالی آنجا را فرا گرفته بود، و مردم در خوف و هراس از بین رفتن زراعت و محصول درختان بسر می‌بردند. در این هنگام، بعضی از افراد از ایشان تقاضای نماز استسقاء را می‌نمایند که به اتفاق جمعی از ساکنین شیعه به اقامه نماز باران بپردازند، ایشان قبول نمی‌کنند، و هرچه افراد اصرار می‌ورزند، ایشان نمی‌پذیرند.

بعدها دلیل عدم پذیرش را برای یکی از دوستان چنین نقل می‌کنند:
من دیدم اگر اقدام به اقامه نماز باران کنم و باران نیاید، از آنجا که اکثر ساکنین آن شهر از اهل تسنن می‌باشند، این موجب وهن و سستی مذهب شیعه می‌شود، لذا ترجیح دادم که از اقامه نماز باران استتکاف نمایم.

این داستان بسیار عبرت‌آمیز و قابل توجه است، و صحت مدّعی ما را اثبات می‌نماید.

۱- مرحوم آیه الله منتظری، رحمة الله علیه.

از جمله موارد قابل تأمل اینکه: ما در نگرش به احکام و تکالیف، آنها را بر اساس مصالح و سلیقه‌های شخصیّه ارزیابی می‌کنیم، نه بر اساس حاقّ واقع و ملاک تشریح و تدوین، و هر جا که سلیقه فردی و مصلحت شخصی، حکم به انجام آن عمل نمود، اقدام می‌کنیم و هر جا با انجام آن مخالفت نمود، از اقدام استنکاف می‌نماییم.

و دیگر اینکه: در یک تأمل و تعمق نفسانی، متوجّه می‌شویم که مقصود از آبروی اسلام و تشیّع، آبروی خود ماست و تنزل شخصیت و شئون اجتماعی خود ما می‌باشد، نه آبروی دین و شریعت؛ زیرا شریعت و دیانت متولّی و صاحب دارد و آن خدای متعال و بنده خالص او، ولیّ حیّ و زمامدار عالم وجود، امام عصر ارواحنا فداه است؛ و ما را چه رسد که در ساحت و حریم ولایت و پاسداری او دخالت کنیم، و خود را بر مسند و جایگاه او بنشانیم؛ و به ما چه ارتباطی دارد که دین و آئین او موهون گردد یا متعالی شود.

و از اینجا می‌توان به خیلی از مسائل پی برد و هدف و انگیزه بسیاری از پدیده‌ها و منویات پشت پرده آنها و عباراتی که در این زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرد و توجیهاتی که برای مردم نسبت به کردار و گفتار افراد می‌شود، روشن می‌گردد.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هر که در او غشّ باشد
روزی خواهد رسید - چه در این دنیا و چه در آن سوی - که پرده از نیات و مقاصد و تمایلات و کردار نهفته ما برداشته خواهد شد؛ و بر همگان مانند خورشید تابان روشن و آشکار گردد که در پس کلمات دلنشین و تعبیر دلفریب و خنده‌ها و تبسم‌ها و لطف‌ها و حرکات عوام پسندانه، چه نیات سوء و چه خود محوری‌ها و چه دورویی‌ها و سیرت‌های منافقانه‌ای وجود داشته است.

چه می‌شود ما را که نمی‌خواهیم هر آنچه از ناحیه پروردگار به لسان رسول و

معصومینش به دست ما رسیده است، همان طور که هست و همان گونه که بیان شده است، بدون کم و زیاد و بدون تفسیر و توجیه و بدون تغییر و تبدیل برای مردم بازگو کنیم؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که به خود باز آییم و راهی را که برادران عامه ما پیموده‌اند و سرگشته و گم‌گشته، سال‌های سال را به تباهی و ضلالت سپری نموده‌اند، نیمائیم؟! و تجربه تلخ و دردناک و موبقه آنان را نیاز ماییم، و به سرنوشت آنان گرفتار نشویم؟! آن عالم دینی که با وجود علم به رجحان مؤکد و رضای شارع به تفریق صلوات یومیّه، به جهت مخالفت با عامه حکم به رجحان جمع بین صلوات می‌دهد تا امتیاز بین شیعه و اهل سنت بدین وسیله محقق شود، چه جوابی به صاحب شریعت و امام زمان خود دارد که بدهد؟!

و اگر امام زمان از او بپرسد: مگر شما صاحب اختیار در شرع و مبسوط الإراده در دخل و تصرف آن هستید که این گونه بر خلاف سنت نبوی و سیره ائمه معصومین علیهم السلام صرفاً به خاطر مخالفت با عامه، حکم خدا را تغییر می‌دهید، چه پاسخی می‌تواند ارائه دهد؟!

و اگر امام از او سؤال کند: آیا فکر نمی‌کنید که با فتوای مخالف سنت، موجبات وهن مکتب تشیع را در قبال مذهب عامه فراهم می‌کنید و باعث سخریه و خرده گرفتن آنان و بهانه دادن به دست دشمنان اهل بیت می‌شوید؟! آیا این است معنی و مراد از پاسداری مکتب اهل بیت؟! و آیا در این فتوا موجبات بُعد طرفین از یکدیگر و بروز افکار مخالف و سوء ظن نسبت به تشیع در میان عامه فراهم نمی‌شود؟!

بنابراین وظیفه اصلی همه امت اسلام، به خصوص زعماء و متصدیان تبیین مبانی شرع، رعایت دقیق و عنایت و سواس گونه به اجراء تکالیف و قوانین مدنی و اجتماعی و شخصی، از ناحیه لواداران مکتب حق می‌باشد، تا در این راستا کسانی که استعداد پذیرش آموزه‌های دینی و اخلاقی را واجدند و از متابعت مبانی شرع و اطاعت فرامین الهی ابائی ندارند، محروم نگردند؛ و در آن دنیا در پیشگاه عدل الهی ما

را شرمنده و مسئول نمایند که چرا ما را از تفهّم و معرفت این مطالب محروم نمودید، و آنچه را که حاقّ واقع دستورات و مبانی وحی بود برای ما روشن نساختید و ما را از رسیدن به فعلیات غائیّه در خلقت محروم ساختید؟

دیدگاه و پیش مبّلعین دین مبین، فقط باید بر اساس توحید و اداء تکلیف الهی باشد و بس؛ و از بدگویی و انتقاد و سخریّه افراد فرومایه، بیمی به خود راه ندهند و آیه شریفه: ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ را پیوسته سر لوحه جمیع تصرّفات و حرکات و سکنات خویش قرار دهند، و مسئولیت قوام شرع و دیانت را به صاحب اصلی آن، امام حیّ معصوم عجل الله فرجه الشریف بسپارند، و خود را به جای او و بر مسند او نشانند و مایه خجالت و شرمساری در دنیا و عقوبت در آخرت نگردند.

در این وصیّت‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، صلاح امور اجتماع را در دوری از ارتباط مردان و زنان می‌داند؛ و امنیّت جامعه را در رعایت این اصل اساسی بر می‌شمرد، و تربیت نفس و تزکیه روح را در سایه امنیّت اخلاقی و رعایت عفاف و خِدار می‌داند، و آسایش فکر و آرامش خیال و طمأنینه ضمیر را در پرهیز از مظاهر شهوت و تحریک، و دوری از روابط مخرب فضای روحانی و نورانی اطراف و محیط می‌پندارد.

در این فضا و شرایط است که نفوس و افراد می‌توانند به مراتب فعلیّت و رُقَاءِ مراحل غیب و معرفت، دسترسی پیدا کنند. تحصیل مراتب معرفت و نیل به کمالات معنوی در شرایط ناهموار و نامناسب، بسیار بسیار دشوار و یا ممتنع است.

ممکن است بعضی تصوّر کنند اختلاط در روابط زن و مرد و برخورد ضمن گفتگو و معاشرت، مشکلی در پندار و رفتار آنان پیش نمی‌آورد و تصوّر خاصی در ذهن و ضمیر آنان شکل نمی‌گیرد و احساس غیر متعارفی در وجود خویش نمی‌یابند، و نه تنها به امور روزمره، که به عبادات و مسائل معنوی در جای خود اشتغال دارند، و احساس کدورت در این گونه ارتباطات ندارند، و در مجالس مختلط زن و مرد به

۱- سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۵۴.

گفتگو و شوخی می‌پردازند، و بر سر سفره غذا در کنار هم می‌نشینند و در ارتباط تلفنی به احوال‌پرسی از یکدیگر و بیان قضایا و متعارفات می‌پردازند، و در عین حال، مطلب خارج از عرف و حادثه دور از شؤون اخلاقی از آنان سر نمی‌زند؛ پس چگونه است که در این وصیت، دستور بر احتراز از برخورد و هم‌سخن شدن و ارتباط متعارف آمده است؟

در پاسخ باید گفت: خلقت انسان و غرائز نهفته در آن، به خودی خود خواهان ارتباط و تعلق و گرایش به سمت مخالف است، و در این مسأله فرقی بین مرد و زن وجود ندارد. گرچه در مواردی تمایل و گرایش به واسطه برخی از اولویات و مرجحات، در مرد بیشتر و در مواردی نیز به عکس می‌باشد؛ و کسی نمی‌تواند این مطلب را انکار کند؛ زیرا وجود این مسأله از بدیهیات و ضروریات ثابت‌ه در نظام خلقت است.

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست^۱

بر این نکته باید اضافه نمود که حالات شخصی افراد و اقتضای مقتضیات جسمی و روحی شخص، در همه اوقات و امکانه و شرایط به یک شکل و یک منوال و یک جهت نبوده است. بسیار اتفاق می‌افتد که فردی در شرایط خاص، از نظر روحی آمادگی لازم را برای برخورد با جنس مخالف نداشته و تمایلی به هم‌صحبتی و ارتباط در خود نمی‌بیند، ولی همین شخص، در شرایطی دیگر بسیار نسبت به این موضوع شائق و راغب می‌گردد. بر این اساس، پاسخ از اشکال، خود به خود واضح و آشکار خواهد شد؛ زیرا:

اولاً: با وجود غرائز نهفته و گرایش پنهان، چه بسا این ارتباط کم‌کم و به صورت غیر واضح و علنی، دریچه ذهن و نفس طرفین یا یکی از دو طرف را به سمت ورود خواطر و تصورات و ذهنیات نامناسب بازگرداند، و پس از گذشت

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم.

زمانی این تخیلات و تصوّرات، به صورت ثابت و مستحکم فضای قلب و ذهن را به تسخیر خود درآوردند و قلب شخص را به تصرف عدوانی در اختیار خویش گیرند و خود صاحب‌خانه گردند و فضای روحانی و آرامش خیال و آسایش بی‌آلایش را از درون این فضا بیرون رانند؛ و در اینجاست که دیگر کار از کار می‌گذرد، و شخص با تمام امیال و خواست‌ها و تفکّرات و باورهای عقلانی و شرعی و اجتماعی و فطری، در تحت تسخیر و سیطره این قوا و صاحب‌خانه جدید در خواهد آمد.

و این جانب به موارد بسیاری از این قبیل، در افراد مختلف و اصناف گوناگون برخورد کرده‌ام. و باید اذعان نمود که در این مسأله، هیچ تفاوتی بین عامی و عالم، بی‌سواد و باسواد و غیره وجود ندارد؛ زیرا شرایط و غرائز و صفات نهفته باطنی و تمایلات، در اختیار شخص نمی‌باشد، و او محکوم به متابعت و پیروی از آنها در چنین صورتی خواهد بود.

و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ.^۱

«نظر انداختن بر سیمای زن، همچو تیری است از تیرهای شیطان که بر قلب آدمی فرود می‌آید و آن را از کار می‌اندازد و تباہ می‌گرداند.»
روزی یکی از جوانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! ما را چه می‌شود که زمانی که در خدمت شما هستیم و به سخنان و نصایح و بیان معارف شما گوش فرا می‌دهیم، چنان حالت جذبه و روحانیتی در خود احساس می‌کنیم که گویی در آسمان پرواز می‌کنیم و تعلق به زمین و اهل آن نداریم، و خود را در فضای روح و ریحان و معنویت خاصی مشاهده می‌کنیم که هیچ تمایلی به بیرون آمدن از این فضا نداریم و پیوسته می‌خواهیم همچنان در این جذبه روحانی و نفعه

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸.

رحمانی باقی و برقرار بمانیم؛ ولی همین که از خدمت شما مرخص می‌شویم و به خیابان و انظار عمومی وارد می‌گردیم و چشممان به زنی می‌افتد، همه آن حال و هواها و آن نشاطها و آن روحانیتهایی که کسب نموده‌ایم، یک مرتبه بر باد می‌رود و با سر به این دنیا سقوط می‌کنیم و از آن مرتبه و منزلت به حسیض کثرات و شهوات و نفسانیات تنزل پیدا می‌کنیم! حضرت فرمودند: اگر بر همین حال مدتی بمانید، هر آنچه را که من می‌بینم شما نیز خواهید دید! و آنچه را من می‌شنوم شما نیز خواهید شنید.^۱

۱- [الكافی، ج ۲، ص ۴۲۳]:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مُهْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ مُهْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أُخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ أَنَا نَأْتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرَقَّ قُلُوبُنَا وَ تَسْلُو أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهْوَنَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التُّجَّارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا.»

قال: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ» ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا التَّفَاقُ. قَالَ فَقَالَ: وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْتَنَا وَ رَعَبْتَنَا وَ جَلْنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَأَنَّا نُعَايِنُ الْأَخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ شَمِمْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ، يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَأَنَّا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ. أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا؟»

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوبَاتُ الشَّيْطَانِ فَيُرْعَبُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ لَوْ تَدُمُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَ صَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنَّكُمْ تُذْنِبُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذْنِبُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهُ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُتَمَنَّئٌ تَوَّابٌ. أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾* وَ قَالَ: ﴿وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾**

*- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۲۲.

**- سوره هود (۱۱) صدر آیه ۳. (محقق)

ثانیاً: بر فرض که انسان بتواند بر نفس و امیال و هواهای آن مسلط و مقتدر باشد، و این ارتباطات تأثیری بر افکار و ذهنیات او نگذارد و با همان حال و وضعیتی ثابت و پایدار خویش، بتواند به سیر تکاملی و حرکت صعودی خود ادامه دهد، ولی آیا می‌تواند آثار این گونه ارتباط را از طرف مقابل نیز دفع گرداند؟ و لذا در مواردی که فعل و کردار انسان موجب شود که فرد دیگری به معصیت بیفتد و فعل حرام مرتکب شود، آن عمل نیز بر انسان حرام است.

مثلاً می‌گویند که ستر تمام بدن مرد لازم نیست و فقط مواضع حرمت باید پوشیده شود، و انسان می‌تواند در شوارع و بیرون از منزل حتی بدون پوشش تمام بدن ظاهر شود. این مسأله تمام نیست، بلکه صحت آن در صورتی است که نگاه زن نامحرم بر بدن مرد نیفتد؛ و در غیر این صورت بر مرد واجب است که خود را بپوشاند؛ زیرا زن به واسطه نگاه بر بدن مرد، مرتکب فعل حرام می‌شود؛ و سبب آن، عدم رعایت مرد بوده است.

ثالثاً: این تصوّر که ارتباط بین زن و مرد هیچ تأثیری در افکار و خلق و رفتار طرفین نخواهد داشت، باطل است؛ زیرا در بسیاری از موارد، ممکن است فرد در تشخیص خود، مرتکب خطا شده باشد و نفهمد که این حالت به ضرر اوست و موجب سلب حرکت و رکود او می‌شود.

نظیر این مسأله حتی در موارد فیزیکی و جسمانی انسان ممکن است رخ دهد؛ مثلاً دفاع بدن نسبت به ورود بیماری با احساس درد، انسان را از وقوع چنین خطری آگاه می‌سازد و قبل از، از کار افتادن عضو، سیستم عصبی هشدار لازم را به واسطه درد خواهد داد و انسان فوراً به فکر علاج و درمان خواهد افتاد، ولی در بعضی موارد این چنین نیست؛ مانند دندان که انسان هنگام پوسیدگی چه بسا متوجه این ضایعه و از بین رفتن جدار داخلی دندان نشود، و وقتی پی می‌برد که دیگر کار از کار گذشته و عصبِ دندان را فاسد نموده است.

نمونه دیگر را در بدن، می‌توان در سیستم عصبی مغز (اتورگولاسیون)^۱ برای تنظیم فشار خون و هشدار نسبت به بالا رفتن یا پایین آمدن فشار دانست. اما در برخی از موارد، این هشدار انجام نمی‌شود و عارضه هیپرنانسیون، یا به عبارت دیگر قاتل پنهان^۲، در شخص بیمار بروز می‌کند و بیمار خود را فرد سالم و بدون عارضه می‌بیند؛ و لذا در صدد مداوا و درمان بر نمی‌آید و در نتیجه عوارض بیماری او را مبتلا خواهد نمود.

و لذا اینکه بزرگان فرموده‌اند: سکونت در بلاد کفر حرام است، به همین دلیل است؛ یعنی انسان با اقامت در بلاد کفر و دور بودن از فضای معنوی و روحانی اسلام، و غلبه جوّ و فضای کفر، چه بسا خود متوجه این تحوّل و تغییر صفات و حالات نفسانی خویش نشود، و خود را متأثر از فرهنگ و حال و هوای آنجا نداند، و به صرف اداء نماز و گرفتن روزه و کمک به مستمندان و اتیان حجّ و پرداخت حقوق شرعیّه، تصوّر نماید دیگر خلل و نقصانی در مذهب و آئین و روش و منش او وجود ندارد و اداء تکلیف را همچنان که مورد رضای پروردگار است، انجام خواهد داد. این مسأله برای بسیاری از مرتبّین با نویسنده این سطور اتّفاق افتاده است. در حالی که انسان در چنین شرایط، اگرچه رو به فقهرا نرود و اوصاف حسنه او تبدیل به رذیله نشود، ولی کم‌کم در صفات و خصائل اخلاقی و سلوک معنوی رنگ و بوی فرهنگ کفر را به خود خواهد گرفت، و اعمال و رفتار و عبادات او صرفاً مانند چوب خشک، و بدون هیچ تأثیر معنوی و کشش روحانی خواهد شد؛ و از عمر و سرمایه هستی طرفی نخواهد بست و طومار حیات را به بطلان و عبثیت سپری خواهد نمود، و خائِباً خاسراً با دست خالی، بدون تحصیل نتیجه، رخت به آن سرای خواهد کشید. و لذا وظیفه تک‌تک افراد، علی‌الخصوص حکومت اسلام در جامعه اسلامی،

۱. Autoregulation

۲. Silent Killer

تحقق چنین فضا و به وجود آوردن چنین بستری برای تحصیل امنیت اخلاقی و اعتدال روحی است. در بستر و فضائی که هر فرد مکلف و عاقل، بتواند به بالاترین مرتبه از مراتب کمال انسانی و معرفت ربوبی نایل شود و هیچ مانع و رادعی در وصول به این غایت قصوی، بر سر راه او قرار نگیرد.

این وصیت‌نامه گرچه به حسب ظاهر برای فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیه السلام به رشته تحریر در آمده است، ولی کیست که نداند مقصود و منظور آن حضرت، فقط امام مجتبی علیه السلام نبوده است؟! بلکه جمیع شیعیان و موالیان حضرتش و بالاتر، جمیع افراد دنیا را که خواستگاه آنها و هدفشان در این دنیا، زندگی عقلانی در شرایط مناسب و بستر امنیتی و طمأنینه نفس و فراغت بال می‌باشد، شامل می‌شود.

چنانچه در آخرین وصیت‌نامه که در ساعات آخر حیات خویش انشاء فرمود، چنین بیان داشت:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَن بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ ...^۱

«وصیت می‌کنم شما دو نفر را (حسن و حسین) و تمامی فرزندانم و خویشانم و هر کسی که این وصیت‌نامه به رؤیت و سمع او برسد و آن را مطالعه کند، به تقوای الهی و انتظام امور خویش ...»

و نیز در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر تقریر فرمود، این نکته کاملاً نمایان است. او که می‌دانست یار و یاور او مالک در بین راه توسط عمال معاویه به سم شهید خواهد شد، چگونه یک چنین عهدنامه‌ای برای او می‌نگارد؟! عهدنامه‌ای که به شهادت جمیع خبراء و ارباب سیاست و مدوّنین قوانین اجتماعی و سیاسی، نظیر او تا کنون در جامعیت و کفایت به عرصه بیان و قلم وارد نشده است.

سرّ این نکته در این است که امام علیه السلام، پدر و مربی و هادی و دستگیر همه

۱- نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۸۵.

افراد بنی آدم تا روز قیامت است؛ و این مسئولیت بر دوش او گذاشته شده است؛ زیرا به مرتبه عصمت مطلقه رسیده است و کلام او متصف به ابدیت و جاودانگی شده است. پس باید نسبت به تمامی افراد چه آنها که در زمان حیات او بسر می‌برند و چه آنها که تا روز قیامت پا به عرصه وجود می‌گذارند، احساس مسئولیت و تکفل بنماید؛ و این وظیفه‌ای است که خدای متعال فقط و فقط بر عهده امام معصوم علیه السلام گذاشته است نه کس دیگر، و لو اینکه به مراتب عالیه از علم و اطلاع و تجربه رسیده باشد. بنابراین، از این جهت وصیت‌نامه حضرت برای ابدیت و هر شخص که در این عرصه پای می‌گذارد و ماهیت او به هویت تشخص و وجود ممهور خواهد شد، نگارش یافته است.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، کیفیت تخاطب امام امیرالمؤمنین علیه السلام با فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ چنانچه از لحن این وصیت‌نامه به دست می‌آید، گرچه حضرت با عبارت: *إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ*^۱ «به فرزندی که در پی آرزوهای دست نیافتنی، روزگار سپری می‌نماید»، تصریح به فرزند خاص ندارند؛ و لذا برخی با استناد به بعضی از مستندات، آن را به محمد بن حنفیه، فرزند دیگر امام علیه السلام نسبت می‌دهند و وصی حضرت را در این مکتوب، محمد بن حنفیه می‌شمرند؛ در حالی که مقتضای عرف در این موارد، رعایت جانب ملاحظات عرفیه، از قبیل اولیّت در سنّ و اولویّت در انتساب و سایر خصوصیات امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد.

نکته‌ای که اینان را بر آن داشته است تا چنین تصویری بنمایند، اینست که: پاره‌ای از عبارات، مانند *عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْعُرُورِ*، و یا مثل *صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ*، با مقام امام علیه السلام و عصمت مطلقه، سازگار نمی‌باشد. بنابراین، یا مقصود از مولود در

۱- نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۴۲.

این فقرات فرزند دیگر آن حضرت، جناب محمد بن حنفیه است، و یا اینکه باید به طور کلی این فقرات را از معنای اصلی و وضعی خود خارج نمود، و به توجیهاات و تأویلات و مجازات و تعیین معنایی غیر از مفاهیم واقعی خود، برای آنها دست یازید. البته صرف نظر از اینکه چنین نگرشی فی حدّ نفسه دور از شئون مبانی محاوره و قواعد ادب است، نسبت به خصوصیت مقام که یک طرف آن حضرت امیرالمؤمنین و طرف دیگر فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیه السلام است، بسیار موهون تر و نامناسب تر و دورتر از تعقل و تأمل خواهد بود؛ زیرا اقتضای مقام امامت در امام مجتبی علیه السلام با اصل این تعبیر در تضاد است، چه به مفهوم اصلی حمل شوند یا توجیه گردند؛ زیرا نفس استعمال لفظ موجب وهن و هتک حرمت امام تلقی خواهد شد، و صدور این مسأله از افراد عادی مستهجن است تا چه رسد به امام معصومی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام.

علاوه بر این، مگر این عبارات اختصاص به این وصیت نامه دارد؟ اگر مولا علی علیه السلام در خطاب به فرزندش که هنوز رسماً به مرتبه ولایت و امامت نرسیده بود این گونه کلمات و عبارات را استعمال کرده است، پس چه خواهید گفت در فقرات دعای ابو حمزه ثمالی که حضرت سجاد علیه السلام در هنگام تصدّی مرتبت ولایت مطلقه و امامت کلیّه، خطاب به پروردگار عرضه می دارد:

أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى، أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى

مَعَاصِي الْجَلِيلِ [المعاصی جلیل] الرُّشَا.

«من آن شخصی هستم که بر مولا و آقای خود جرأت و جسارت ورزیده است، من کسی هستم که با خدای آسمان با آن هیمنه و جبروتش به مقابله و ستیز برخاستم، من آن فردی هستم که برای دسترسی به معاصی کبیره رشوه پرداختم!»

آیا می توان گفت که امام معصوم علیه السلام اقدام به چنین فواحش و گناهانی می کند؟! و یا اینکه می توان تصوّر نمود که امام علیه السلام از این الفاظ و عبارات

معانی دیگری غیر از معنی و مفهوم وضعی و اصلی خود را قصد نموده است؟! و یا در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه می‌خوانیم:

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْجَوَادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْبَخِيلَ إِلَّا الْجَوَادُ...
 مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْهَادِي وَأَنَا الضَّالُّ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّالَّ إِلَّا الْهَادِي ... مَوْلَايَ يَا
 مَوْلَايَ، أَنْتَ الْعَفْوُورُ وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلَّا الْعَفْوُورُ.

طبیعی است که تصوّر بخل و یا گمراهی و یا گناه از امام معصوم علیه السلام محال و ممتنع است، چه اینکه بخواهد با مردم سخن بگوید و یا اینکه با خدا راز و نیاز نماید. در هر حال محال، محال است، فرقی نمی‌کند.

بعضی گفته‌اند: امام علیه السلام در مقام خضوع و خشوع و مسکنت، در قبال خدای متعال از این عبارات و کلمات بهره می‌گیرد، و هنگامی که عظمت و جلال و کبرائیت حضرت حق بر او مکشوف می‌شود، خود را حقیر و گناهکار و متّصف به صفات رذیله می‌پندارد و با خدای خود این‌گونه خطاب می‌کند.

این توجیه نیز ناموجه و نامناسب می‌نماید، به دلیل اینکه:

اولاً: هر گناه و یا طاعتی که از ناحیه پروردگار مورد حکم و تکلیف قرار گیرد، دارای مفهوم خاصّ و حدود مشخص است و از این جهت هر کدام با دیگری متفاوت خواهد بود. گرچه در ترک و یا اتیان به آنها، مکلف به یکسان مورد ثواب و یا عقاب قرار خواهد گرفت.

مثلاً حقیقت نماز با روزه متفاوت است، گرچه هر دو واجب و الزامی می‌باشند؛ و یا حقیقت شرب خمر با رشوه برای امور مذمومه فرق می‌کند، گرچه هر دو حرام بوده و مستوجب عقاب می‌باشند. بنابراین چگونه ممکن است امام علیه السلام در حالی که شرب خمر نکرده است به خداوند عرضه دارد: پروردگارا! من امروز شرب خمر نمودم؛ این کلام کذب محض خواهد بود؛ گرچه به جهت تواضع باشد و به نیت استخفاف و استحقار سر زده باشد.

مثلاً اگر امام زین العابدین که از ناحیه پدر به حضرت سیدالشهداء علیهما السلام منسوب می‌باشند، به خدا عرض کنند: پروردگارا! پدر من فلان عرب بادیه‌نشین و بدوی است، و مقصود آن حضرت تواضع و استخفاف خویش باشد، آیا این عمل صحیح و پسندیده است؟ خیر، بلکه کذب و حرام است؛ زیرا قلب واقعیات است، و قلب یک واقعیّت عقلاً و عرفاً و شرعاً حرام و باطل است، گرچه به جهت تواضع و فروتنی باشد.

ثانیاً: امام علیه السلام می‌تواند به نحو دیگری اظهار عجز و مسکنت و ذلّت در قبال کبریائیّت و جلال پروردگار بنماید، و نیازی به استفاده از این تعبیر ندارد تا موجب شبهه و تشویش اذهان و تردید در حقیقت ولایت بین افراد گردد؛ چنانچه در بسیاری از ادعیه و آثار مأثورّه از ائمه علیهم السلام این نکته به چشم می‌خورد.

برخی نیز گفته‌اند: منظور امام علیه السلام از مقام تکلم، شخص خود او نیست، بلکه خود را نماینده سایر افراد و گناهکاران قرار می‌دهد و از طرف و ناحیه آنها با پروردگار به مناجات و راز و نیاز برمی‌خیزد؛ مثل حاکم و سلطانی که در ارتباط با سایر ملل و دُول، خود را نماینده ملت و مردم سرزمین خویش به حساب می‌آورد و کلام خود را حکایتاً از طرف کلام ملت، به مخاطبین القاء می‌کند.

این توجیه نیز ناموجه است؛ زیرا:

کسی که خود را مبریّ از این اوصاف می‌داند، چگونه با این تعبیر خود را در زمره اهل فسق و فجور قلمداد می‌کند؟ متکلم در مقام نمایندگی از طرف فرد یا افرادی که در یک جهت یا جهات متعدّده اشتراک در عنوان و اّتصاف دارند، اگر خود متّصف و معنون به آن جهت و جهات نباشد، نباید به گونه‌ای سخن بگوید که مخاطب او را هم‌رأی و هم‌مرام و هم‌سلیقه با آن افراد قلمداد کند؛ و در این عبارات دقیقاً بر خلاف این روش سخن گفته شده است. و اگر در مقام نمایندگی، خود را در زمره سایرین می‌پندارد و از جمله آنان می‌شمرد، باز اشکال و نقد در اینجا نیز مطرح خواهد شد؛

چنانچه این نکته در بسیاری از ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السّلام رعایت شده است؛ مثلاً در مناجات و دعای حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه الشّریف به پروردگار عرضه می‌دارد:

«پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، و طینت آنان با آب زلال ولایت تخمیر و پرداخته شده است. پروردگارا! در روز قیامت اگر گناهکار و خطاکاری از آنان را برای عرضه محاسبه و رسیدگی به اعمال، احضار می‌نمایی از کارهای نیک ما بردار و به نامه اعمال آنان بیفزای!»^۱

در اینجا ملاحظه می‌شود که امام علیه السّلام در مقام شفاعت از امت خطاکار، چگونه از اعمال و رفتار خویش می‌گذرد، و از خدای متعال تقاضا می‌کند که کفّه حسنات امت را با شفاعت خویش سنگین نماید.

برخی نیز چنین توجیه کرده‌اند که: مقصود امام علیه السّلام از این تعبیر، جنبه تعلیم و تربیت افراد می‌باشد، نه اینکه خود، متّصف به این اوصاف است. بدین صورت که فرد خطاکار در مقام عجز و استغاثه و طلب بخشش از خدای متعال، باید گناهان خود را در نظر بیاورد و پروردگار را با حالت انابه و مسکنت و خطا، خطاب کند، و از او طلب رحمت و رأفت نماید؛ و هر کسی طبعاً در محدوده تصرّفات و اعمالی که از او سر می‌زند مرتکب گناهی خاصّ و خطایی مشخص خواهد گردید. و اینکه امام علیه السّلام برخی از معاصی را در این فقرات متذکّر شده‌اند، از باب نمونه و مثال است؛ و الاّ سارق باید اعتراف به سرقت نماید و دروغ‌گو به کذب و همین‌طور ... این توجیه نیز موهون‌تر و بی‌پایه‌تر از سایر توجهات گذشته است؛ زیرا حالت امام علیه السّلام و کیفیّ التجاء و ابتهال و گریه و انابه او، کجا با این توجیه سازش دارد؟! مگر امام مانند هنرپیشه‌هاست که در نقش دیگران خود را به هزار

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

نمایش درمی آورند، و حالت تصنّعی و مجازی خود را به صورت حقیقت و واقعیت ترسیم می کنند؟!!

حال که سخن به اینجا رسید، جای آن دارد که قدری راجع به این موضوع بسط سخن دهیم، و پرده از رازی که شاید برای بسیاری از افراد هنوز سر به مهر مانده است، بگشاییم.

حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی که از ذات باری تعالی به نفخه تکوینی، در قالب مثالی و مادی تنزل یافته و ماوا و مسکن گزیده است؛ و به واسطه این تنزل که لازمه اش تعلق به عالم کثرت است، متّصف به صفت شهوت و غضب و انانیت و خودمحوری و تکثرگرایی خواهد شد. به خلاف ملائکه که در عالم تجرد، بدون اتّصاف به شهوت و غضب و حبّ کثرات و انانیت‌ها، به تسبیح و تقدیس و انجام اوامر پروردگار مشغول می باشند؛ و لذا صدور گناه و معصیت که ملزوم انانیت و خودمحوری و تکبر و عناد است، از آنان محال خواهد بود.

ملائکه از جهت خلقت و هویت خویش به فعلیت عقلانی رسیده‌اند و هر کدام نسبت به مرتبه تجردی خود، از علم لایتناهی حق بهره برده‌اند؛ و لذا در طی بقاء و حیات خویش از نظر سیر طولی و سعه وجودی، چیزی بر آنان افزوده نمی شود و مرتبه‌ای از آنان کاسته نمی گردد، و به واسطه همین فعلیت، ارتکاب گناه و عمل مخالف رضای الهی از آنان صادر نمی گردد. ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئُرُونَ، بِأَلْقَابٍ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^{۱، ۲}

و اما انسان از دو جهت با ملائکه تفاوت دارد. اول: تفاوت در مبدأ؛ دوم:

تفاوت در منتهی.

۱- سوره الانبیاء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

۲- «بلکه [فرشتگان] بندگان ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند.»

و اما تفاوت در مبدأ بدین صورت است:

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی که از او تعبیر به روح پروردگار و حقیقت بسیطه و مقام هو هویت می‌شود، نشأت و پیدایش یافته است؛ چنانچه آیات قرآن بر این مطلب تصریح دارد:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱.

و بدین لحاظ است که از بین جمیع اصناف خلایق، فقط انسان متخلع به خلعت خلیفه‌اللهی می‌باشد؛ زیرا جامعیت ذات نسبت به اسماء و صفات کلیه، اقتضای جامعیت منشأ از ذات را که همان نفس و روح انسان است، دارد؛ و به واسطه این جامعیت و مبدأیت است که در سیر طولی، انسان می‌تواند به مرتبه تجرّدی معرفت ذات و فناء ذاتی نایل شود، و پس از فناء ذاتی در مرحله بقاء، جامعیت اسماء و صفات حق را به منصّه ظهور و بروز درآورد.

ولی ملائکه از آنجا که خلقتشان به مادون مرتبه ذات برمی‌گردد؛ یعنی نشأت آنها در مرتبه علم و قدرت ربوبی تحقق یافته است، طبعاً از چنین جامعیتی برخوردار نخواهند بود؛ و انتهای سیر طولی آنها، در همان مرتبه نشأت آنان خواهد بود، نه بیشتر؛ و فناء ذاتی برای آنان متصور نمی‌باشد.

و اما تفاوت دیگر، از جهت انتهاء خلقت در نشئه شهادت و عالم طبع است. بدین صورت که نفس و روح آدمی، پس از پیدایش و شکل‌گیری، به حسب ظرفیت وجودی هر فرد، در تنزل به مراتب اسماء و صفات، به ادنی العوالم که همین عالم ماده و طبع می‌باشد، تعلق پیدا نمود؛ و به واسطه این تعلق، به قالب جسمانی و مادی ارتباط حاصل کرد؛ و لازمه این ارتباط، حدوث غرائز و صفات و ملکات مسانخ و موافق با

۱-سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

۲- [پس چون او را کاملاً درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او به خاک بیفتید.] «(محقق)»

این عالم، همچون غریزه شهوت، جهت استمرار و بقاء نسل؛ و یا غضب، جهت دفاع در مقابل مانع از حیات و تأمین مصالح بقاء و حبّ و رأفت و امثال آنها می‌باشد.

و در این مسأله فرقی بین افراد مختلف با درجات متفاوته نمی‌باشد؛ یعنی همان‌طور که لازمه وجود انسان در این عالم، وجود غریزه شهوت و غیره است، و بدون این غریزه استمرار حیات به مخاطره خواهد افتاد، تمایل به جنس مخالف و تعلق به جنس مخالف در نهاد هر فرد از افراد بنی‌آدم نهادینه شده است، چه این تمایل در افراد عادی و بشر متعارف باشد، یا در اولیاء و معصومین علیهم السّلام؛ و همان‌طور که ما از بوی خوش لذّت می‌بریم و از سیمای زیبا مبتهج می‌شویم و از صدای موزون منبسط می‌گردیم، امام علیه السّلام نیز همانند ما از این امور بهره‌مند می‌شود؛ و همان‌گونه که افراد عادی از زن و مرد از هم آغوشی با یکدیگر لذّت می‌برند و طالب استمرار آن می‌باشند، اولیاء خدا نیز همین‌طورند؛ و همان‌گونه که آلام و ابتلائات دنیوی روح و جسم ما را می‌آزارد، آنان را نیز آزرده خواهد کرد؛ و بر این قیاس ...

اینکه برخی می‌گویند: امام علیه السّلام از ارتباطات جنسی به دور است و فقط به جهت حفظ ظاهر، برای بقاء نسل مبادرت به ازدواج می‌کند و هیچ‌گونه لذّتی از این ارتباط برای او حاصل نمی‌شود، و یا از طعم خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نصیبی ندارد، و یا به واسطه اموری که برای سایر افراد موجب حدث می‌شود، او متأثر نمی‌گردد و نیازی به غسل و وضوء ندارد، همه اینها ناشی از جهل و نادانی این افراد به موقعیت و شأن امام علیه السّلام است. اینها تصوّر کرده‌اند که التذاذ از این موارد و تأثر از اسباب حدث، منافی شأن امام است و ساحت قدس و طهارت امام علیه السّلام، از این مسائل به دور است؛ زهی تفکّر باطل و اندیشه عبث!

شهوت و غضب و التذاذات و تألّمات و حدث و غیره، با هویت و صفات ملائکه منافات دارد، نه با خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السّلام؛ و اگر جز این می‌بود، دیگر امام علیه السّلام نمی‌توانست برای ما اسوه و الگو واقع شود، و داستان

حضرت یوسف علیه السّلام نمی‌توانست برای ما ارزشی داشته باشد، و حکایت عجیب و غریب هجرت هاجر با فرزندش اسماعیل و ذبح آن به دست ابراهیم خلیل، چه ثمره‌ای برای ما می‌داشت و چه آموزه‌ای در آن برای مسیر ما به سوی قطع تعلقات و تحقّق توحید می‌توانست داشته باشد؟ و از همه مهم‌تر، واقعه منحصراً به فرد تاریخ، قضیه عاشورای حسینی، چه پیامی برای نسل‌های بیدار و آزاده و خواهان گسستن از بندهای نفسانی و دام‌های شیطانی و رهایی در فضای ملکوت، می‌تواند داشته باشد؟ آیا در خلقت ما و آنها چنین سرشته‌اند که ما برای از دست دادن فرزندمان، سوگوار و ماتم‌زده و متألّم باشیم و آنان خیر؟ عجب کلام لغو و پوچی است! رضایت بر اراده و مشیّت پروردگار در این‌گونه حوادث و استقبال از خواست و تقدیر او کجا، و عدم تألّم و تأثر و سوز دل در این مصائب کجا؟ هیچ ملازمه‌ای بین این دو پدیده وجود ندارد.

برخی از بی‌خبران خیال می‌کنند، از آنجا که اولیای الهی و طبیعتاً در رأس آنان حضرات معصومین علیهم السّلام در مرتبه توحید، همه اشیاء را از ناحیه پروردگار می‌شمرند و با ادراک شهودی توحید اسمائی و صفاتی و افعالی، کلیّه ذوات با ماهیّات مختلفه و صفات متفاوته را منتسب به ذات حیّ قیوم می‌دانند، پس هیچ پدیده و صفت و فعلی در عالم را خارج از دایره وجود نمی‌پندارند؛ و از آنجا که نفس الوجود، خیر محض است، طبعاً آثار و تراوشات وجود نیز خیر و زیبا خواهد بود، و دیگر در این مرتبه بوی نامطبوع برای آنان مفهومی ندارد، و تلخ و شیرین در کام آنان یکسان خواهد بود؛ و همین‌طور ...

این افراد هیچ تصویری از کیفیّت تکوّن دو نشئه ندارند. آیا تصوّر انتساب همه موجودات به ذات اقدس باری، منافاتی با هویت خارجیّه آنان که یکی شور و دیگری شیرین است، دارد؟! و آیا زیبا دیدن و نیکو پنداشتن تجلّیات و ظهورات حضرت حقّ، با بُرندگی کارد و بریده شدن پوست و گوشت تعارض دارند؟! نه تنها

هیچ تعارض و مباحثی در کار نیست، بلکه عین جامعیت وحدت و کثرت، در تجلی حق است؛ و بدون این، دیگر کثرت معنی و مفهومی نخواهد داشت. پس اولیای الهی همانند ما، تلخی‌ها را ذوق می‌کنند و شیرینی‌ها را می‌چشند و در عرصه طبیعت هر چه بر ما تأثیرگذار است، بر آنان نیز تأثیرگذار خواهد بود.

این مطلب از جهت و حیثیت تکوینی روشن شد و اما از جهت تشریح و مقام تکلیف و مراتب معرفت و تهذیب، همه افراد بشر مکلف و موظف به انجام دستورات الهی می‌باشند و توفیق قیام به تکلیف از ناحیه پروردگار است، چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾^۱

«هر نعمتی که از آن برخوردار شوید، از ناحیه خداوند متعال است.»

یا خطاب به پیامبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَیْظًا لَّالْقَلْبِ لَا تَفَضُّوا مِّن حَوْلِكَ﴾^۲

«و به واسطه بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکوتر برخورد می‌نمایی، و اگر با درستی و سختی، و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو می‌رمیدند.»

در این آیه شریفه، خدای متعال اخلاق نیکو را به خود نسبت داده است، و درشت‌خویی را به خود آدمی و آثار عالم طبع و تعلقات دنیوی.

و یا در دعای صباح، مولای متقیان عرضه می‌دارد:

إِلَهِي، إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ، فَمِنْ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ فِي
وَاضِحِ الطَّرِيقِ.

۱- سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۵۳.

۲- سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۵۹.

«پروردگار من! اگر رحمت و لطف تو، از ابتداء شامل حال من نمی‌گشت و توفیق از ناحیه تو رفیق طریق من نمی‌بود، پس چه کسی می‌توانست مرا به شاهراه سعادت و فلاح و وصل به تو هدایت و دلالت و راهبری نماید؟»
و این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام عین حقّ است؛ زیرا بدون عنایت و لطف حق، لازمه نفس متعلّق به عالم دنیا، تورط در شهوات و معاصی و زلّات است. در سوره الضّحی راجع به ارتباط رسول خدا با پروردگار و کیفیت دستگیری و هدایت او، چنین خطاب می‌کند:

﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۱

«آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟ و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟»
و مفهوم ضلالت و گمراهی، همان تعلق نفس به کثرات است که بدون عنایت حق، نتیجه‌ای جز بدبختی و خسارت و تباهی به بار نخواهد آورد.
و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَن تَبَنَّكَ لَفَدَدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ﴾^۲

«اگر لطف ما شامل حالت نمی‌گشت و تو را در برابر تقاضاهای خلاف آنان ثابت و محکم و پابرجا نمی‌گردانیدیم، تو در دام آنان گرفتار می‌شدی و به سوی آمال و توقّعات آنان متمایل می‌گشتی.»
و در این زمینه از آیات و روایات و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السلام آن قدر مطلب وجود دارد که از شمارش خارج است.
بنابراین هر فرد به هر میزان و مرتبه از علم و معرفت و تجرّد که رسیده باشد، دو جنبه و دو حیثیت در وجود خویش ارزیابی می‌کند.

۱- سوره الضّحی (۹۳) آیات ۶ و ۷.

۲- سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۷۴.

جنبه و حیثیت اول: همان اقتضای فقر و مسکنت و خسران و تباهی است که لازمه ورود و وفود در این دنیا و کثرات است، که توأم با شهوات و خودمحوری‌ها و تجاوز به حقوق و حریم دیگران می‌باشد.

و حیثیت دوم: لطف و عنایت و توفیق حضرت حق است که اقتضای عبودیت و سکونت و اطمینان و نورانیت و صفای باطن و رعایت عدل و سداد و برخورداری از همه مواهب عامه و خاصه پروردگار است. و این دو جنبه پیوسته و به طور ناگسستنی همراه و همدم با انسان خواهند بود و دمی از او جدا نخواهند شد، و هر کدام جایگاه خود را خواهند داشت و تعارضی با یکدیگر حتی در یک لحظه پیدا نخواهند کرد. و لذا می‌بینیم که در سخنان اولیای الهی از هر دوی این حالات و روئیات و خصوصیات، مطالبی به چشم می‌خورد.

خواجه عبدالله انصاری در مناجات خویش گوید:

الهی! چون در تو می‌نگرم، از جمله تاجدارانم و تاج بر سر؛ و چون به خود می‌نگرم، از جمله خاکسارانم و خاک بر سر.^۱

خواجه دو عالم، سرور کائنات در مقام عزت حضرت حق، خطاب به ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ شود، و در قرب به مرتبه ذات و ورود در حریم اله به توصیف ﴿ثُمَّ دَنَا فَدَدَلَىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۳ متصف گردد؛ و در مقام عبودیت و مسکنت و ذلت عرضه می‌دارد:

اللهم! لا تكلني إلى نفسي طرفة عينٍ أبداً في الدنيا والآخرة.^۴

«پروردگارا! به مقدار چشم به هم زدن، مرا در دنیا و آخرت به خود وامگذار.»

۱- مناجات خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۱۲، مناجات ۲۱۳؛ ص ۱۱۹، مناجات ۲۲۳، با قدری اختلاف.

۲- سوره النجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

۳- سوره النجم (۵۳) آیه ۸ و ۹.

۴- الإقبال، ص ۸۱ و ۱۶۰؛ مصباح الكفعمی، ص ۶۰۴.

حضرت مولانا سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - در جایی می فرماید:
هزار معجزه ظاهری به اندازه یکی از مطالب و مسائل ما نمی رسد.

و در مقام و منزلت بشری و ذلّت خود می فرماید:

وقتی به خود می نگریم، می بینم خدای متعال از من رو سیاه تر در تمام کره زمین کسی را نیافریده است.

و هر دوی این حالات صحیح است، و هر دو به حق و حقیقت واقعیت است.

امیرمؤمنان علیه السلام در مرتبه ظهور ولایت و تجلی مشیت قاهره، خود را قسیم الجنة و النار برمی شمرد و با احاطه به تمام عالم وجود ندای سلونی قبل آن تفقدونی^۱ بر می آورد؛ و در مقام تضرع و خشوع و نگرش عبودیت، مناجات مسجد کوفه را سر می دهد.

بنابراین نباید چنین تصور کرد که معصومین علیهم السلام این عبارات را صرفاً جهت تربیت و تعلیم ما بر زبان آورده اند، بلکه آنها واقعاً و حقیقتاً به معنا و مفهوم این تعابیر رسیده اند و از روی واقع این کلمات را ادا می کنند، و بلکه از همه افراد بشر بیشتر و بهتر و رساتر به این مفاهیم دسترسی یافته اند.

وقتی امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرض می کند:

«من آن کسی هستم که برای گناهان کبیره متوسّل به رشوه شده ام»^۲، واقعاً خود

را در یک چنین وضعی احساس می کند و با خدا شوخی نمی کند و شکسته نفسی نمی نماید؛ زیرا مقام عرض با پروردگار شوخی و شکسته نفسی بر نمی دارد، تعارف بر نمی تابد؛ مقام، مقام عرض حقایق و واقعیات است، نه مقام مجاز و استعارات. امام علیه السلام که با خدا رودر بایستی ندارد. این واقعیّت را همچنان که ما بالعیان در حالات و نفسانیات خود مشاهده می کنیم، همین طور امام علیه السلام مشاهده و احساس می کند.

۱- الأمالی للصدوق، ص ۱۳۳ و ۳۴۱ و ۳۴۳.

۲- الإقبال، ص ۷۱: «أنا الَّذی أُعْطِیتُ عَلَی الْمَعاصِی جَلِیلَ [مَعاصِی الْجَلِیلِ] الرُّشَا.»

و لذا خدای متعال در داستان حضرت یوسف می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾؛^۱ یعنی اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حق است نمی‌دید، قطعاً به این عمل زشت اقدام می‌نمود. پس حضرت یوسف علیه السّلام دقیقاً به این فقرات حضرت سجاد علیه السّلام واقف است، و کاملاً به مفهوم و مغزای آن رسیده است و با تمام وجود صحت و واقعیت آن را احساس می‌کند.

حال که مسأله کاملاً روشن و واضح گشت، به این مطلب می‌رسیم که چرا بزرگان و معصومین علیهم السّلام در هنگام التجاء و دعا و درخواست از پروردگار به این جنبهٔ مربوبی و خلقی و بشری نظر داشته‌اند، نه به حیثیت ربوبی و جنبهٔ ربطی و الهی، و در ادعیه و نیایش با پروردگار توجّهی به آن صورت مسأله ندارند.

این مطلب بسیار سهل و بدیهی می‌نماید؛ زیرا بنده در مقام تقاضا و درخواست از مولا و صاحب اختیار خویش، هیچ‌گاه نمی‌آید از اوصاف و نعوت مولا و آقای خود برای خویش حساب باز کند؛ زیرا همهٔ آن اوصاف و حالات از جانب مولای او افاضه شده و ارتباطی به او ندارد.

آیا صحیح است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در مقام استغاثه و درخواست به درگاه قاضی الحاجات به خدا عرضه بدارد: خدایا! کسی در برابر تو قرار گرفته که قادر است شقّ القمر کند و خورشید را نگاه دارد، و سنگ‌ریزه را به شهادت آورد و همهٔ عوامل و فواعل عالم وجود در تحت اراده و تسخیر او قرار دارند و همهٔ ملائکه و فرشتگان گوش به فرمان او می‌باشند؟!

اگر او با خدا این چنین خطاب کند، خدا در جوابش خواهد فرمود:

بگو ببینم این مسائلی را که به رخ من کشیدی، از پیش خود آوردی، یا افاضه

۱- سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۲۴.

و عنایت من بود به تو؟ تو قادر نیستی حتی پشه‌ای را از خود دور سازی، آنگاه این خوارق عادات را به رخ من می‌کشی و در مقابل من عرض اندام می‌نمایی؟! اینجاست که ما تحقیقاً و واقعاً حقیقت توحید و توحید الحقیقه را در وجود اولیای الهی ممثّل و مجسّم می‌یابیم، و سایر افراد در مراتب مختلفه معرفت، به شرک و نفاق مبتلا می‌باشند.

عالم اولیای خدا، عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گویی نیست، عالم حقّ است و سخن آنان بر اساس حقّ است، نه بر سیل مجاز و توریه و تأویل و توجیه؛ چنان‌که در عرف محاوره بین افراد چنین است. گاه در مقام تمجید و اغراق، چنان فرد را به آسمان می‌برند که به مرتبه قاب قوسین می‌رسد، و گاه در مقام تنقید و تعبیر آن چنان بر زمین می‌کوبند که اثری از او باقی نخواهد ماند. گاهی فردی را بر ماه می‌نشانند، و گاه بنده خدایی را در قعر چاه؛ ولی رسم و ذی‌دَن مردان الهی این چنین نیست.

بنابراین گرچه در این وصیّت‌نامه أميرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام خطاب **أسیر الشّهوات** و **یا تاجر الغرور** دارند، ولی این خطاب، خطاب به جبلّت آدمی و شاکله اوست، خواه امام مجتبی علیه السلام باشد، یا افراد دیگر، همه و همه در این انصاف داخل و مشمول می‌باشند.

عمل به این وصیّت‌نامه انسان و جامعه را در چنین موقعیّت و فضائی قرار خواهد داد؛ و بدین داعی و منظور، جمعی از اخلاء روحانی و اخوان طریق بر این کمترین فرض نمودند که به ترجمه و توضیح این اکسیر سعادت و ره توشه فلاح و سعادت و سرمایه تجارت اخروی اقدام نمایم.

لذا این حقیر، ملتّمس ایشان را به دیده منت نهاده و با برخی از تعلیقات و اضافات، به مشتاقان لقاء حضرت دوست و پیروان راستین تشیّع علوی تقدیم می‌دارم؛ و از همه شیعیان مخلصش امید دعای خیر و شفاعت روز بازخواست را

دارم. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱.

مگر صاحب‌دلی از روی رحمت کند در حق درویشان دعایی^۲

بیست و چهارم ماه مبارک رمضان ۱۴۳۱ هـ. ق

عش آل محمد و کریمه اهل بیت، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

و أنا الرّاجی عفوّ ربّه، سید محمد محسن حسینی طهرانی

۱- سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹.

۲- دیوان اشعار شوریده شیرازی.

شرح و ترجمه وصیت نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

”و من وصیّیه له علیه السّلام، للحسن بن علیّ علیهما السّلام،

کتبها إليه بحاضریّن منصرفاً من صفین.“

«این وصیّت نامه از امیرالمؤمنین به فرزندش حسن بن علی علیهما السّلام است که در قریه‌ای به نام حاضریّن در نزدیکی صفین،^۱ پس از مراجعت از جنگ صفین، توسط خود آن حضرت به رشته تحریر درآمده است.»

”مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ،
الدَّامِّ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا، إِلَى الْمَوْلُودِ
الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهِيئَةِ
الْأَيَّامِ، وَرَمِيَةِ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا،
وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ، وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ، وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَ نُصْبِ الْآفَاتِ، وَ
صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَ خَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.“

«این وصیّت از طرف پدری است که عمرش به سر آمده است، و به گذشت

۱- [صفین موضعی است نزدیک شهر رقه در دوست کیلومتری حلب که جنگ صفین در آنجا اتفاق افتاده است و اکنون مزار او ایس قرنی، عمّار یاسر و شهدای صفین است. (محقق)]

ایام و سپری شدن روزگار اقرار و باور دارد، زندگانی خویش را پشت سر گذاشته، و خود را تسلیم سرنوشت و روزگار ساخته است، کسی که از دنیا روی گردان شده و آن را نکوهش می‌نماید، و در جایگاه مردگان مسکن گزیده است، و فردا رحل اقامت به دیگر سرای کشد و به عالم آخرت کوچ نماید.»

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزع بر سر دنیای دون مکن درویش^۱
 «به فرزندی که آرزوهای دست نیافتنی را در ذهن و ضمیر خود می‌پروراند، و راه و مسیر هلاک‌شدگان گذشته را درمی‌نوردد، بیماری‌ها و آلام گرداگرد او را فراگرفته، و روزگار او را در چنبره سلطه و غلبه خویش به ستوه آورده است، مصیبت‌ها و ناگواری‌های زمانه او را مورد آماج تیرهای بلا گردانیده‌اند، و دنیا او را به تذلل و تواضع و خشوع و عبودیت خود فرا می‌خواند، و به واسطه این عبودیت در مقابل دنیا، بر غرور و تکبر و خود محوری و انانیت او دائماً افزوده می‌گردد، و از داد و ستد در دنیا متاعی جز تفاخر و تکاثر و برتری طلبی به دست نمی‌آورد.»

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ای هیچ، ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ
 «کسی که پیوسته گردباد حوادث او را از پای در آورده، و در چنگال مرگ اسیر و ناتوان بسر می‌برد.»

و إذا المنيّة أنشبت أظفارها ألفت كل تميمة لا تنفع^۲
 «و زمانی که مرگ چنگالش را بر بدن آدمی فرو برد درمی‌یابم که هیچ حرز و محافظی فایده نخواهد بخشید.»

«فرزندی که ملازم با درگیری‌های فکری و اضطرابات نفسانی، و همنشین با غم‌ها و غصه‌هاست، امراض پیوسته او را هدف قرار داده و شهوات بر زمینش می‌زند،

۱- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۲۸۲.

۲- [أقرب الموارد]: التميمة: عودَةٌ تُعَلَّقُ عَلَى صِغَارِ الْإِنْسَانِ مَخَافَةَ الْعَيْنِ؛ وَمِنْهُ قَوْلُهُ: أَلْفَيْتُ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ. «مَحَقَّقٌ»

۳- العقد الفريد، ج ۳، ص ۲۱۰، یک بیت از قصیده ابی ذؤیب هذلی.

و در مسیر مردگان چند صبحی سپری خواهد نمود و به آنان ملحق می‌شود.»

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيهَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَ جُجُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ، وَ إِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يُرْغَبُنِي [مَا يَزَعُنِي] عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَ الْإِهْتِمَامِ بِهَا وَرَائِي، غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي - دُونَ هُمُومِ النَّاسِ - هَمُّ نَفْسِي، فَصَدَقَنِي رَأْيِي، وَ صَرَفَنِي عَنِ هَوَايَ، وَ صَرَّحَ لِي مُحَضُّ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَ صِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ، وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ [كِتَابِي] مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقَيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.»

«اما بعد، پس از آنکه آشکار شد که دنیا از من روی گردانده است، و روزگار با گذشت زمان بر سرنوشت من چیره و غالب گشته است، و آخرت را در پیش روی خویش می‌نگرم، دیگر فائده‌ای از یاد کردن دیگران نمی‌یابم؛ زیرا پرداختن به امور خود مرا از توجه به غیر و کنکاش در کار دیگران باز می‌دارد و کفایت می‌کند؛ و رغبتی در اهتمام به امور گذشته در خود نمی‌بینم.»

در حدیث آمده است:

كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بَعِيهَ لِنَفْسِهِ عَنِ عِيُوبِ النَّاسِ ۲.

«آدمی را همین بس که مشغول به عیوب خویشتن باشد و از جستجو و سر درآوردن از کاستی‌ها و عیوب دیگران پرهیز کند.»

۱- رباعیات حکیم عمر خیّام نیشابوری.

۲- تحف العقول، ص ۲۸۲، به نقل از امام سجاد علیه السلام.

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی و طنم
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
 خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوش پر و بالی بزنم^۱
 «مگر در چنین موقعیتی که هموم و اشتغال به امور مردم و پیگیری نیازهای
 آنان را به کناری نهادم و به نیازها و ابتلائات خویش پرداختم، و دریافتم که اهتمام به
 نیاز خود، فکر و رأی مرا با خویش همراه و موافق نموده است، و از هوا و آرزوهای
 بشری دور ساخته، و واقعیت مرا و عاقبت روزگارم را بر من روشن و بر ملا نموده
 است، پس مرا به سمت اراده‌ای آهنین و عزمی راسخ و اهتمامی بلیغ در امر خود
 سوق داده است که هیچ شائبه شوخی و مزاح و بازیگری در اراده خویش نمی‌یابم،
 و به جد نسبت به مال و آینده خود نگرانم و حقایق پیش روی خود را بازی و هزل
 نمی‌نگرم، و وقایع در انتظار خویش را دروغ و خلاف نمی‌پندارم.

در یک چنین وضعیتی و موقعیت خود، تو (امام حسن علیه السلام) را پاره‌ای
 از وجود خویش می‌یابم، نه، بلکه تمام وجود باقی و استمراری خود احساس می‌کنم.
 تا این مقدار که اگر مسأله‌ای برای تو رخ دهد گویا برای من پیش آمده است، و اگر
 مرگ تو را دریابد گویی مرا دریافته است، و هرچه تو را به سختی و تعب اندازد این
 چنین می‌پندارم که مرا به اذیت و ابتلاء انداخته است. بنابراین مشغول تدوین این
 وصیت‌نامه شدم و امیدوارم که مورد پذیرش و اهتمام تو قرار گیرد. چه در حال
 حیات و چه در حال ممات. (یعنی این وصیت را فقط برای زمان پس از فوت خویش
 ننوشتم، بلکه برای عمل کردن و پرداختن به آن در هر حال و هر لحظه از عمر و
 حیات تو نوشتم.)»

۱- مثنوی معنوی، طبع میرخانی، ص ۴۲۰، پایان دفتر چهارم.

”فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ [أَيُّ بُنَى] وَتُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالْإِعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ، وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ؟“

«پس ای فرزند من! تو را به تقوای الهی وصیت و سفارش می‌کنم، و اینکه پیوسته در انجام اوامر او و ترک منهیات حضرت حق کوشا باشی، و قلبت را به یاد پروردگار آباد گردانی و به آن حیات و زندگانی بخشی، و به ریسمان مستحکم بین خود و خدایت بیاویزی، و کدام وسیله و واسطه‌ای محکم‌تر و بادوام‌تر و مطمئن‌تر از ربط تو با پروردگارت می‌باشد، اگر تو پیوسته این ربط را پاس بداری و در پایداری و پیوند آن کوشا باشی؟!»

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم^۱
و در حدیث قدسی است:

لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي، كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ وَشَوْقِي إِلَى رُؤْيَيْهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا.^۲
«اگر بندگان گریزان از من می‌دانستند که چقدر اشتیاق قرب آنان را دارم و به لقاء و زیارت آنها تا چه حدّ و اندازه‌ای میل و رغبت دارم، از شدّت شوق کالبد تن را رها کرده، به سوی ملاقات من پرواز می‌نمودند.»

خواجه حافظ شیرازی - رضوان الله علیه - می‌فرماید:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

۱- گلستان سعدی، باب دوم، در اخلاق درویشان.

۲- احیاء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۹۵؛ المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۶۲، با اختلاف.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم^۱
«أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ، وَ نُورَهُ
بِالْحِكْمَةِ.»

«قلبت را به موعظه و حدیث نفس زنده نگاه دار، و به زهد و اعراض از هواهای
نفسانی و آرزوهای ناصواب بمیران، و با قطع و یقین به معتقدات و کارها و باورهای
خود، آن را مستحکم و ثابت و نیرومند گردان. هیچ گاه بدون تحقیق و اطمینان و یقین
به مسأله‌ای وارد آن مشو، و در هر امری که مردّد و شاکّ می‌باشی اقدام مکن، و با
حدس و گمان و تخیل و گفتار مردم و شایعات دنبال مطلبی مرو، و در آن امر توقّف
نما و حرکت نکن.»

آیه شریفه: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
شَيْئًا﴾^۲

«مردم همواره از حدس و گمان خویش پیروی می‌کنند و به دنبال هواهای
نفسانی خود روزگار می‌سپزند، در حالی که حدس و گمان هیچ گاه و در هیچ صورتی
نمی‌تواند راهی به سوی حقّ و واقع بگشاید.»
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ! فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ.^۳
«در جایی که حقیقت مطلب بر تو منکشف نشده است اقدام نکن! زیرا توقّف
در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت.»
مولانا جلال الدین رومی - رحمة الله عليه - می‌فرماید:

۱- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

۲- سوره النجم (۵۳) آیه ۲۸.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

بر خیالی صلحشان و جنگشان از خیالی فخرشان و ننگشان^۱
 جان همه روز از لگدکوب خیال وز زیان و سود و از خوف زوال
 نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ نی به سوی آسمان راه سفر^۲
 «و با مطالب حقیقی که بر مبنای برهان عقلی و شهود ربّانی است، قلبت را نورانی
 و بصیر گردان (از شایعات و توهمات و اموری که بر اساس حدس و گمان در میان افراد
 رایج و دارج است پرهیز، و آنها را معیار عمل و اندیشه و برنامه زندگی خود مگردان.)»
 تصوّرات و تصدیقات و در یک کلام پدیده‌های ذهنی بشر یا مبتنی بر حقایق
 خارجیّه و امور نفس الامریه است که به آن علم و معرفت و شناخت گفته می‌شود،
 و یا ساخته و پرداخته ذهن و نفس، بدون هیچ‌گونه ارتباط با واقعیت‌های خارجی
 است. مثلاً دیده شده است که کودکان چه بسا خبر از افراد خارجی و یا موجوداتی
 می‌دهند که هیچ تحقیقی در خارج نخواهند داشت و صرفاً بر اساس تخیلات کودکانه
 شکل گرفته است.

البته این مسأله اختصاص به کودکان خردسال ندارد، چه بسا بزرگسالان خرد
 نیز مرتکب چنین پدیده‌هایی خواهند شد؛ مانند دیدن تصویر برخی در ماه که در میان
 بسیاری از افراد شایع گشته بود! که به این نوع از پدیده‌ها، تخیل و توهم اطلاق می‌شود.
 این نوع تصوّرات و تصدیقات، نه عقلاً و نه شرعاً و نه عرفاً به هیچ وجه منشأ
 آثار نبوده و اثری بر آن مترتب نخواهد شد و گره‌ای را باز و مشکلی را حل نخواهد
 کرد، و شخص متوهم را هرچه بیشتر در باتلاق جهل و نادانی فرو برده، از حقیقت و
 انکشاف واقع دور خواهد ساخت.

توجّه به این نکته ضروری است که علّت و منشأ پیدایش توهمات در مقابل
 تعقّلات، دو چیز می‌باشد.

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۸.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۲.

اول: جهل و عدم معرفت بشر نسبت به پدیده‌های خارجی و موضوعات و مسائل واقعی و حقیقی که این خود به تنهایی عامل بسیار مهم و اساسی در گمراهی افراد و انحراف اذهان و طی مسیر غوایت و ضلالت است.

عدم شناخت و اطلاع کافی به قضایای کلیه و مبانی اصیل و آموزه‌های عقلانی و رهنمودهای فطری - که سرمایه‌ای است بس گران‌سنگ در نهاد بشر برای تشخیص حق و باطل - و دست‌آوردهای و حیانی از ناحیه لواداران وحی و پاسداران مکتب حق باعث فرو غلطیدن در دام توهمات و تخیلات می‌شود، و در نتیجه هلاکت روح و جسم و از دست دادن فرصت‌ها و از بین رفتن استعدادها و قوای بشری را به دنبال خواهد داشت.

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست^۱
 پیروی و متابعت افراد از اشخاص ناصالح و مکار با ظاهری فریبنده و جاذب، و سخنانی دل‌نشین و موزون، و چهره‌ای متبسم و خندان، و تواضعی از روی مکر و حيله، و سخاوت و بخشش برخاسته از نیات پلید نفسانی، و زهدی فریب‌کارانه و ریازگونه، نتیجه‌ای جز خسران و بدبختی و هلاکت و از دست دادن عمر و فرصت بازناگشتنی به بار نخواهد آورد. و همه این مصائب به جهت عدم شناخت افراد نسبت به اصول و مبانی و پیروی و اطاعت از فرد دیگر است؛ و اگر کاملاً بر این قواعد و اصول اطلاع داشته باشند و بدانند ملاک متابعت و حرف شنوی و تبعیت از یک فرد چه مسائلی خواهد بود، دیگر کورکورانه و از روی احساس و عقل ناقص و ذهن ناآگاه خود از او اطاعت نمی‌کنند.

و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت‌نامه توصیه می‌کنند به حکمت؛ یعنی کلام متقن و اعتقادی راسخ که با وجود آن، انسان موارد شبهه را تشخیص

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۸.

می‌دهد و در دام هوا و هوس و شیطان گرفتار نمی‌شود.

دومین علت پیدایش توهمات و گرفتاری بشر در دام آنها، گرایش و تمایل و تعلق نفس آدمی است به ظواهر جزئیّه و امور حسیه و پدیده‌های عالم طبع و ماده. و این قضیه در تمامی افراد، چه عالم و چه جاهل، و چه خرد و چه کلان، و چه مرد و چه زن وجود دارد؛ البته به استثنای آن دسته از افرادی که با تهذیب و تزکیه و تربیت نفس و به فعلیت رساندن قوای روحی و عقلانی، از جزئیّت رسته و به کلیت پیوسته باشند.

نفس به جهت تعلق به عالم ماده که عین ظهور و بروز حوادث جزئیّه و قوالب محدوده است، گرایش و علاقه او طبعاً به جزئیّات و امور ظاهری بیشتر از توجه به کلیّات و قضایای حقیقیّه و ملاکات کلیّه است، و در انتخاب و گزینش خود به امور ظاهری بیشتر از مسائل منطقی و معنوی می‌اندیشد.

مثلاً یک پسر برای انتخاب همسر، بیشتر به زیبایی چهره و اندام و اطوار چشمگیر دختر فکر می‌کند، و از اصالت خانواده و اخلاق نیکو و تعهد به مسئولیت‌های زندگی، و وفا به عشق و علاقه فیما بین، و پذیرش خواست‌ها و تمایلات منطقی خود، صرف نظر می‌نماید؛ و عدم رعایت همین نکته است که در آینده موجب بروز تلخی‌ها و ناکامی‌ها و مشکلات و چه بسا افتراق و از هم پاشیدگی کانون خانواده می‌گردد.

از آن طرف دختر نیز برای اختیار همسر به جهات ظاهری، همچون موقعیت اجتماعی و اشتغال مناسب و تناسب شمایل می‌اندیشد، و از میزان تعهد به لوازم پیوند زندگی و عقلانیت در تدبیر و تربیت، و اخلاق شایسته و تقید به موازین شرع غفلت می‌ورزد.

در انتخابات امور اجتماعی، بالعیان مشاهده می‌کنیم که چه بسا میزان گزینش یک فرد، وابستگی خانوادگی و هم‌شهری و هم‌محله بودن، و سخنان دل‌فریب و وعده‌های دروغین و چشم‌گیر، و بذل و بخشش‌های حساب شده محتالانه، و زرق

و برق‌های چشم پر کن خیابانی و رنگ و لعاب پوست‌های تبلیغاتی، و اجتماعات مدیریت شده حزبی و... خواهد بود؛ و ابداً فرد به لیاقت شخص منتخب در تدبیر امور و اصلاح نظام اجتماعی و استعداد‌های او برای ادارهٔ مجتمع نمی‌اندیشد، و به عاقبت امر و فروپاشی نظام مدنیت فکر نمی‌کند.

تمام این مصائب و مشکلات و مفسده‌ها، ناشی از توجه انسان به امور جزئی و حسی و مظاهر فریبنده و اغواگر مادی می‌باشد.

در یکی از کشورها شنیده شد که برای انتخاب ریاست جمهوری، میزان رأی و گزینش، زیبایی اندام و معروفیت به اشتغال هنرپیشگی بوده است؛ البته این گزینش اختصاص به آن کشور خاص ندارد.

حال بنگرید که چگونه در حساس‌ترین موقعیت اجتماعی و پذیرش سخت‌ترین مسئولیت‌ها و تعهد‌های ملی که ریاست بر اداره و تدبیر یک مملکت است، احساسات فردی و تمایلات حیوانی و تعلقات پوچ و ابلهانه، جای خود را به ملاکات و ارزش‌های عقلانی و معنوی و منطقی می‌دهند، و سعادت و فلاح و امنیت فرد و جامعه را نیست و نابود می‌سازند، و فلاکت و بوار را برای آن مملکت به ارمغان می‌آورند. و این است نتیجه و محصول پیروی از توهمات و تخیلات به جای تعقلات و ملاکات واقعی و حقیقی.

و همان‌طور که گفته شد این نکته تنها در میان مردم عوام و ساده لوح به چشم نمی‌خورد، بلکه در میان اهل فضل و طبقهٔ تحصیل کرده نیز دیده می‌شود؛ چنانچه برای این مطلب شواهد فراوانی در طول زندگی خویش مشاهده کرده‌ایم.

در قرآن کریم به یکی از موارد توهم و تخیل و مصادیق گول‌زننده و فریبندهٔ نفس که کثرت و ازدیاد ظاهری است، اشاره می‌کند:

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَتَأُولَىٰ

أَلَا لَبِئْسَ لَكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱﴾

«ای پیامبر! به مردم بگو: هیچ‌گاه انسان شریر و فاسد، با انسان پاک سرشت و نیکو رفتار برابر نخواهند شد، گرچه افراد پلید از حیث تعداد و نفرات بر عدّه نیکوکار غلبه کنند و فزونی گیرند. پس ای گروه مؤمنانِ ژرف اندیش، از خدا و اوامر او متابعت نمایید! (و چشم خود را به مظاهر فریبنده و کثرت‌گرا مدوزید) باشد که به رستگاری و سعادت ابدی نایل گردید.»

در این آیه خداوند به یکی از موارد توهم و تخیل که کثرت‌گرایی و فزونی طلبی است، اشاره دارد و آن را یکی از ارزش‌ها و معیارهای برتری و تقدّم در بین عوام و اهل باطل می‌شمرد. و جالب اینکه در آخر آیه خطاب خود را متوجّه صاحبان عقل و خرد می‌گرداند؛ یعنی این منقصد مربوط به تعقل و عقل‌گرایی و متابعت از آموزه‌های عقلانی نمی‌باشد، بلکه بر اساس غلبه احساسات و ظاهر‌نگری و ترجیح جنبه حسّی بر حیثیت عقلانی و فطری بشری استوار شده است.

در آیه دیگری نسبت به همین مورد و مصادق می‌فرماید:

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۲﴾

«زیادی اموال و کثرت فرزندان مشرکین و اهل خلاف، باعث گمراهی و تردید تو نگردد. خداوند می‌خواهد آنان را در این دنیا گرفتار نماید و عمر و سرمایه حیات آنها در تدبیر و اداره اموال و رسیدگی به اولاد سپری گردد، و هیچ بهره‌ای از گذران حیات نصیبشان نگردد، و دست خالی از این دنیا در حال کفر و خسران به سرای آخرت کوچ نمایند.»

این نکته در آیات دیگر بسیار واضح‌تر و بی‌پرده‌تر مطرح شده است؛ مانند:

۱-سوره المائدة (۵) آیه ۱۰۰.

۲-سوره التوبة (۹) آیه ۵۵.

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱.

«اگر از اکثر افراد موجود در کره زمین بخواهی پیروی کنی، تو را از راه و مسیر استوار به سوی پروردگارت باز می‌دارند و منحرف می‌گردانند.»

از جمله موارد و مصادیق توهم، موقعیت و شخصیت اجتماعی افراد است که باعث گمراهی و ضلالت سایرین خواهد شد؛ خواه این اشتهار و شائیت، به واسطه ازدیاد اموال و بذل و بخشش باشد، یا به واسطه تصدّی مقام و کرسی حکومتی به دست آید، و یا به خاطر جهات علمی و مسئولیت‌های شرعی حاصل شود. و لذا مشاهده می‌گردد فردی که به تنهایی از هیچ محبوبیت و احترام و تکریمی برخوردار نیست، و افراد حتی پاسخ سلام او را نمی‌دهند، به واسطه اشتغال به یک پست و مقام حکومتی مورد توجه و محطّ انظار و اشخاص واقع می‌گردد، و در مجالس و محافل او را بر اهل فضل و درایت مقدّم می‌دارند و به سخنان و اطوار او توجه خاصی می‌شود. اینها همه ناشی از غلبه قوه خیال و توهم بر قوای فطری و عقلانی بشر است.

از جمله موارد ایجاد شبهه و توهم، انتساب فرد به شخصیتی بزرگ و قابل احترام در میان جامعه و یا گروه و فرقه خاصّ است؛ مانند فرزندان آن شخص، و یا عیال آن فرد و یا افراد خاصی که بیشتر با او حشر و نشر داشته‌اند، و یا منتسبین به او و همین‌طور... در این صورت نیز قوه و اهمه و متخیله، موقعیتی را که از آن شخصیت بزرگ، به واسطه وجود و ظهور ارزش‌های اخلاقی برای انسان ترسیم کرده بود، به جوانب و اطرافیان و دور و بر او سرایت و گسترش می‌دهد، و همان ملاک پذیرش و اطاعت از آن فرد بزرگ را به نحوی برای افراد دیگر جایگزین می‌نماید؛ غافل از اینکه صرف انتساب دلیل بر ثبوت همان معیارها و ملاک‌های برتری و ترجیح نیست، و چه بسا اطرافیان و منتسبین، درست در نقطه مقابل مرام و منهاج آن بزرگ حرکت نمایند و با

۱- سوره الأنعام (۶) صدر آیه ۱۱۶.

روش و منهج قویم او، در تضاد کامل واقع شوند.

فتنهٔ پس از موسای کلیم به واسطهٔ زوجهٔ او، صفورا به وقوع پیوست؛^۱ چنانچه جنگ جمل و مقابلهٔ با خلیفهٔ به حق و منصوب رسول خدا، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام نیز به واسطهٔ زوجهٔ رسول خدا، عایشه و افراد نزدیک به آن حضرت، چون طلحه و زبیر انجام شد.

و لذا می‌بینیم که در این جنگ، وقتی مصادیق و اسباب توهم؛ چون: انتساب به رسول خدا (عایشه)، و معروفیت و اشتها در میان جامعه به واسطهٔ قدمت در اسلام و مبارزه با کفار و مشرکین و نیز اقتراب به پیامبر (طلحه و زبیر)، و انتحال به ملت اسلام و ادعای متابعت از سنت رسول خدا و پذیرش قرآن به عنوان تنها منبع وحی و هدایت (لشکر بصره)، و خون‌خواهی خلیفهٔ مسلمین (عثمان) برای برخی از اطرافیان امیرمؤمنان ایجاد شک و شبهه و توهم نموده بود، حضرت پاسخ او را این چنین می‌فرمایند:

إِنَّكَ رَجُلٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، لَا يُعْرِفُ الْحَقُّ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ
أَهْلَهُ، اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.^۲

«تو فردی هستی که قوای متوهمه و متخیلهٔ تو بر عقل و اندیشه‌ات غالب آمده‌اند و حقیقت را بر تو مخفی ساخته‌اند و از جادهٔ انصاف و اعتدال خارج نموده‌اند، و جاذبه‌های ظاهری تو را از گرایش به حق اغواء نموده‌اند؛ پس بدان که هیچ‌گاه حق و واقع به موقعیت و شخصیت ظاهری و فریبندهٔ افراد سنجیده نمی‌شود! بنابراین ابتداء باید حق را به خوبی و وضوح و آشکارا بشناسی، آنگاه تو خود، گروندگان به آن را خواهی شناخت؛ و نیز باید باطل و خلاف را خوب تشخیص دهی و کاملاً به زوایا و جوانب آن آگاه گردی که در این صورت پیروان باطل و گمراهان را باز خواهی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۷؛ اثبات الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۴.

۲- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۵، با قدری اختلاف.

شناخت، و آنان را از اهل حق و سداد تشخیص و تمییز خواهی داد.»
 روزی از یکی از اعزّه و احبّه و منتسبین که در صنعت تشخیص سنگ‌های
 قیمتی و جواهرات از افراد کم نظیر و بسیار خبیر در دنیا به حساب می‌آیند، سؤال
 کردم: علت این موفقیت و اشتهار و خبرویت شما چیست که در تمییز بین سنگ
 ارزشمند واقعی و ساختگی چنین متبحر و مجرب می‌باشید، و شما را برای این منظور
 به کشورهای مختلف می‌برند و از خبرویت شما استفاده می‌کنند؟

ایشان در پاسخ فرمودند: علت فقط این است که من ابتداءً تمام توجه و مطالعه
 و تفحص خود را بر تشخیص سنگ‌های اصلی و واقعی و ارزشمند گذاردم، و آن
 قدر در این زمینه مطالعه کردم و کتاب خواندم که تحقیقاً به تمام زوایا و کیفیت‌ها و
 خصوصیات آنها اشراف کامل و معرفت تام حاصل نمودم. پس از این دیگر تشخیص
 سنگ‌های ساختگی و تقلبی و بدلّیات برای من بسیار سهل و آسان گردید، در حالی که
 سایر افراد از همان ابتداء همراه با سنگ‌های اصلی، به بدلّیات و ساختگی‌ها نیز توجه
 و التفات می‌نمودند؛ و لذا دیگران نتوانستند مانند من، این چنین دقیق به خصوصیات
 آنها پی ببرند.

آن شخص متردد و مشوش در جنگ جمل نیز نتوانست دریابد که زوجه رسول
 خدا بودن، شخص را به مرتبه عصمت و محفوظ بودن از خطا و گناه نمی‌رساند، و
 نزدیک بودن به رسول خدا دردی را دوا نخواهد کرد؛ و نیز صرف مسلمان بودن، دلیلی
 بر عدم خطا و لغزش و انحراف مسیر در لشگر بصره نمی‌باشد، و بر این قیاس ...

و لذا مشاهده می‌کنیم که در طول تاریخ پیوسته از همین اسباب توهمات و
 تخیلات، چه انحرافات و انقلاب‌ها و جنایات بر بشریت روا داشته‌اند؛ و چگونه از
 نفوس ساده و بی‌اطلاع عوام برای رسیدن به آمال حیوانی و شهوات نفسانی بهره
 برده‌اند، و از افراد کم سن و سال و بی‌تجربه با القاء توهم و تخیل در آنها، آنان را
 وسیله مقاصد پلید و شوم خود قرار داده‌اند.

آن شخص می‌بایست این‌طور می‌اندیشید که صرف خلیفه بودن تا زمانی که پشتوانه الهی و حجّیت شرعی و عقلانی نداشته باشد، پیشیزی ارزش ندارد. خلیفه‌ای کلامش نافذ و اطاعتش واجب است که منصوب از ناحیه پروردگار و رسول خدا باشد، نه انتخاب مردم و انتصاب خلیفه؛ و این موضوع منحصر در شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است، نه فرد دیگر.

لذا مکتب شیعه بر اساس فهم و یقین و اتقان است، نه شعار و داد و بیداد و جنجال و مغلطه و زور.

انعقاد جشن‌های مذهبی و مراسم متعارف مناسبات سنتی، بدون دست یافتن به فهم و ادراک و تغییر در روش و تصرّفات انسان بر اساس مکتب اهل بیت، فائده‌ای ندارد و اثری بر آن مترتب نمی‌شود. صرف شادمانی در میلاد بزرگان دین و سوگواری در مصائب آنان بدون دریافت پیام آنها و تحوّل در نگرش آدمی، و خروج از وادی تخیّلات و توهمات و ورود در عرصه اندیشه و عقل و فهم، و وصول به مبانی مکتب اهل بیت و عقاید راستین آنان - که باید توسط علماء و وعّاظ عالم و دانشمند و خبیر به سیره و سنت و مبانی تشیع، به دور از هواهای نفسانی و رعایت مصالح دنیوی و پرهیز از سخنان شعارگونه برای مستمعین و حضّار بیان گردد - نتیجه‌ای ثمربخش و تأثیری در تغییر منهج و مرام انسان به وجود نمی‌آورد.

و بر این اساس موالیان ما امر کرده‌اند که در مجالس و مناسبات، باید احیاء ذکر این مکتب گردد و مبانی و آموزه‌های این مدرسه برای افراد تفسیر و تبیین شود؛ و صرفاً به اشعار و مدیحه‌سرایی در موالید و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در مصائب اکتفا نشود؛ زیرا در این صورت قوه متخیّله و واهمه تقویت می‌یابد و قوه عاقله به دست نسیان و غفلت سپرده می‌شود، و این درست نقطه مقابل تعلیمات مدرسه اهل بیت علیهم السلام است.

در این مکتب عقل و درایت راه دارد نه احساس و توهم. با پای پیاده در

مصائب آنها حرکت کردن و بر سر و سینه زدن، گرچه نزد عوام بسیار ممدوح و محمود است، ولی متابعت از موازین و مبانی آنان و رعایت اعتدال و اتقان و سداد است که انسان را در زمره شیعیان و موالیان ایشان قرار می‌دهد.

آنچه که بر ائمه ما از مردم نادان و سفله عوام گذشت به واسطه همین موضوع بوده است. مردم آن زمان در رعایت و اقامه مراسم مذهبی و شرکت در جماعات و مساجد و بر سر و سینه زدن، کم از مردم زمان ما نبودند؛ اما دیدیم که چگونه پس از گذشت چند ساعت از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقعه و فاجعه سقیفه بنی ساعده شکل گرفت. مگر شرکت کنندگان در این موقف، غیر از آن کسانی بودند که دیروز در پای منبر رسول خدا بر سر و سینه می‌زدند؟! و مگر غیر از همان‌هایی بودند که فرمایش آن حضرت و توصیه او را به رعایت: **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَإِتْمَانَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا، حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ**،^۱ به دست نسیان و اهمال سپردند؟! تو گوئی که اصلاً این عبارت از آن حضرت صادر نشده است!

افرادی که در جنگ صفین فریب مکر عمرو عاص و معاویه را خوردند و قرآن بر نیزه کردن، قوه و اهمه آنان را برانگیخت، و کار را به متارکه جنگ و پذیرش مذاکره کشاند، مگر همان‌هایی نبودند که در مسجد کوفه سوگند یاد کردند که از فرامین خلیفه رسول الله، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام سر پیچی ننمایند و

۱- امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می‌کند: اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲، و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود، لکن عبارت آن چنین است: «قال النبي: إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي وَإِتْمَانَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.» و در تفسیر الدرر المشهور، ج ۶، ص ۷ گوید: «و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهَا.»

تا آخرین قطره خون خود را در راه مدرسه و مکتب او نثار نمایند؟! پس چه شد؟! و آنها که در لشکر یزید و ابن زیاد به جنگ با فرزند رسول خدا آمدند و آن فاجعه و جنایت تاریخی را مرتکب شدند، مگر همان‌هایی نبودند که چند روز قبل با نایب و فرستاده آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل بیعت کردند، و هزاران نامه و دعوت برای سیدالشهداء علیه السلام فرستادند و آن سوگندهای مؤکد و درخواست‌های مصرّانه را خدمت حضرتش عرضه داشتند؟! چرا چنین شد؟! دلیل این مطلب دو چیز بود:

یک، عدم معرفت به امام و لزوم اطاعت و متابعت از او؛ و دیگر، سپردن دل و جان به شایعات و گرایش به ظواهر و مظاهر عالم ماده و جایگزینی وهم و خیال به جای علم و معرفت و تعقل؛ چنانچه حکومت ری را به سعادت و رستگاری ابدی ترجیح می‌دادند. زهی خیال باطل و اندیشه ناصواب و پوچی تخیلات و توهمات! و دیدیم که چه شد.

در قرآن کریم در مذمت خیال و وهم که در قالب شعر مطرح می‌شود، می‌فرماید:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾^۱

«شعراء را افراد گمراه و منحرف پیروی می‌کنند (زیرا پایه و اساس مرام و مشی آنها بر مبانی متین و راسخ استوار نیست). آیا نمی‌دانی که آنها در هر فضایی، چه راست و چه دروغ، چه وهم و خیال و چه واقع به حرکت در می‌آیند، و به آنچه می‌گویند خود پایبند و ملتزم نمی‌باشند؟!»

و بدین لحاظ است که شعر در اسلام مذموم و مقدوح است؛ یعنی تخیل و

۱-سوره الشعراء (۲۶) آیات ۲۲۴ الی ۲۲۶.

توهم، نه شعر به معنای کلام مُسَجَّع و مقفّی که دارای معانی حکیمانه و اندرز و پند اخلاقی و آموزه‌های مفید و متین باشد که آن عین صلاح و صواب و ممدوحیت است، و از خود حضرات معصومین علیهم السّلام نیز صادر شده است.

در مقابل وهم و خیال، حکمت و نور است که همان انکشاف حاقّ واقع و انطباق صور ذهنیه با عین خارج است؛ خواه این حکمت به صورت کلام در نثر و نظم در آید، و خواه به صورت کشف برای مُدرک در خواب که از آن به الهامات غیبی در رؤیا تعبیر می‌کنند، و یا در مکاشفات رحمانیه در مراتب مختلفه کشف؛ چنانچه برای حضرت داوود علیه السّلام در محراب عبادت رخ داد، و به آن حضرت تعلیم داده شد که هیچ‌گاه در قضاوت نباید به توهمات و تخیلات اتکاء نمود؛ و صرف زیادی گوسفندان در یک طرف مخاصمه و دعوا، دلیل بر مظلومیت طرف مقابل نمی‌شود، و باید معیار قضاوت و حکم بر اساس ادله و شواهد متقنه و متین استوار باشد.^۱

در این صورت این مکاشفه حکمت است؛ زیرا تبیین واقع و رفع اشتباه و خطا می‌نماید. و بدین لحاظ به حکم قاضی و حاکم، حکم می‌گویند؛ زیرا بدین وسیله رفع شک و ابهام و ختم غائله و شکوی را می‌نماید، و موضوع متخاصّم فیه را یکسره می‌کند و واقعیت را آشکار می‌سازد؛ مانند اعجاز انبیاء علیهم السّلام در قبال سحر و شعوذه سحره که قوه خیال و توهم را در بینندگان تقویت می‌کند و آنها توهم خود را واقع و خارج می‌پندارند.

و لذا در قرآن می‌فرماید: ﴿سَكَّرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾^۲ یعنی دیدگان مردم را به تسخیر خود در آوردند، نه اینکه فعل و تصرف خارجی بنمایند و یک پدیده‌ای را تغییر داده و به صورت دیگری درآورند.

بنابراین اعجاز موسی حکمت است؛ زیرا باعث رفع ابهام و توهم و ابطال

۱- [این مطلب به سوره ص (۳۸) آیات ۲۱ الی ۲۶ اشاره دارد. (محقق)]

۲- سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۱۶.

تصرّف و تسخیر آنان، و افتضاح سحر سحره گردید.

خواجه حافظ شیرازی - رحمة الله علیه - می فرماید:

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد
سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد^۱
و از اینجاست که مشاهده می کنیم پیوسته صاحبان زر و زور و حکام و
سلاطین جور، برای استعلاء و برتری طلبی خود، و خضوع و تواضع سایرین در
قبال این گردنکشی ها و فرعونیت ها، در صدد تسلط بر قوای وهمیّه افراد برمی آیند؛
و به واسطه تسخیر و تسلط بر قوّه تخیل و توهم، آنان را از اندیشه و تعقل و رجوع
به فطرت، و به کارگیری ابزار خدادادی برای تشخیص حق و مجاز، راست و دروغ،
صفا و مکر، واقع و اعتبار محروم می سازند.

این کاخ ها و قصرهای آنچنانی، مانند کاخ نمرود و فرعون، نرون و تاتار،
قصرهای امپراطوری چین و شاهان هخامنشی و ساسانی، سلاطین روم و یونان با
این زیورها و خدم و حشم ها و سربازان و افسران، برای همین موضوع بوده است؛
یعنی دور کردن روح و جان از اراده و اختیار خویش و تسلط بر نفس، و جدا شدن از
هویت استقلالیّه بشری و ارتباط با مبدأ هستی و وجود مطلق؛ و در نتیجه بروز عجز،
سستی، پستی، نیستی، پوچی و تهی شدن از سرمایه های الهی همچون فطرت و عقل
و خرد و استقلال وجودی در برابر ما سوی الله.

چنانچه امام علیه السلام می فرماید:

يَا بُنَيَّ، لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا!^۲

«ای فرزندان! هیچ گاه بنده غیر خدا مباش در حالی که خداوند ترا آزاد آفرید!»
اغلب افراد هنگام مواجهه با این مظاهر دروغین و شیطانی، هویت خود را

۱- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۲۲۲.

۲- نهج البلاغه (عبد)، ص ۵۰، نامه ۳۱.

فراموش می‌کنند و در قبال عظمت و اقتدار یک مشت سنگ و آجر و چوب به حال تعظیم و تواضع در می‌آیند، و ناخواسته در تحت سیطره و تسلط نفسانی آن فرد مکار و مقتدر و ظالم واقع می‌شوند، و هرآنچه را که اراده و مشیت او بر آن تعلق پذیرد، مُتقاد و مطیع می‌شوند. و به جای عبودیت خالق جبار و خالق ارض و سماوات، عبودیت و بندگی مخلوقی پست و مفلوک را به گردن می‌گیرند، و خواست‌های شهوانی و نیت پلید او را جامه عمل می‌پوشانند، و تن و روان خود را در یک فضای کاریزماتیس^۱ در اختیار او قرار می‌دهند.

این مسأله حتی در میان ارباب کلیسا و کنشت دیده می‌شود. امروزه کلیساهای و کنیسه‌های سر به فلک کشیده با آن شیوه معماری و مهندسی، واقعاً هر بیننده‌ای را مبهور می‌گرداند. موقعیت جغرافیایی آنها و ارتفاع مکان، و رعایت ظرافت‌ها و دقت‌ها، و به کارگیری گران‌ترین سنگ‌ها و مواد بنا، و کیفیت ساخت و جایگاه اسقف و پاپ، و زخارف موجود در کلیسا و کنشت، همه و همه حکایت از یک مطلب دارد و آن، تقویت قوه واهمه و متخیله و از بین بردن قدرت تفکر و تعقل، و دور شدن از خویشتن و هویت استقلالی انسان و تواضع در برابر این همه عظمت ظاهری و پوشالی که ناخواسته در برابر ارباب معابد سر تعظیم و تکریم فرود آورده‌اند، و آنان را در جایگاهی بس رفیع و منزلتی فوق عادت و سیره و سنت متعارف قرار می‌دهند. به راستی چرا این چنین است؟ و چرا باید این افراد خود را در چنین موقعیتی قرار دهند؟ و مگر آنان با سایر افراد تفاوت دارند که دوست دارند سایرین در برابر

۱- [کاریزماتیک (Charismatic) کلمه‌ای است یونانی به معنای موهبت؛ کاریزما در اصطلاح به خصوصیت کسی گفته می‌شود که به اعتقاد خود یا به عقیده دیگران دارای قدرت رهبری فوق‌العاده است. این اصطلاح اغلب در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به کار برده می‌شود، تا زیر مجموعه‌ای از رهبرانی را که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می‌توانند تأثیراتی عمیق و استثنایی در پیروان خود داشته باشند، توصیف کند. (محقق)]

آنان سر تعظیم فرود آورند و به کرنش و ذلت بیفتند؟!

سرّ این مسأله در این است که این گونه اشخاص، به واسطه انانیت نفسی و غلبه هوی و خودمحوری و بزرگ بینی، رابطه ای بین خود و مبدأ هستی احساس نمی کنند، و خود را در تحت اراده و مشیت قاهره او نمی بینند؛ و بدین جهت در مقابل کبریایت حقّ و عظمت و جلال او برای خود، عظمت و جلال پوشالی و اقتدار اهریمنی و علو مجازی و توخالی دست و پا می کنند. و از آنجا که از صفات حسنه و ملکات عالیّه و راقیه به دور می باشند، و نقد قابل عرضه به بازار مکارم اخلاق و دانش را فاقد می باشند، و متاع در خور توجه اهل تشخیص و تعقل را در سرمایه وجودی خویش نمی یابند، مجبور خواهند بود که از طریق مکر و فریب و ارباب و تحذیر، به اقتدار ظاهری و مظاهر چشم پر کن دنیوی، و رفعت و جلال پوشالی روی آورند و آن را به رخ مردم عوام بکشانند، و آنان را از عزّت و جلال حضرت حق دور نگه دارند و کبریایت و عظمت او را به فراموشی بسپارند، تا بتوانند هرچه بیشتر بر مرکب هوی و هوس خود استوار گردند، و بر اراده و اختیار مردم حکومت کنند و اسب هوسرانی و خود کامگی را هرچه بیشتر به پرش و پرواز در آورند.

حال بیائیم، بین این سنّت و روش و بین سنّت و شیوه ای که رسول خدا و ائمّه معصومین علیهم السّلام دستور داده اند، و خود بدان موظّف و پایبند بوده اند، مقایسه ای بنماییم.

در یک طرف، معابد سر به فلک کشیده با ارتفاع بیش از پنجاه متر و سنگ های قیمتی و تصاویر بُهت آور و عجائب زخارف و حرّف و فنون، و جایگاه رفیع پاپ و اسقف و ارباب مسیحیت و یهود و بر این قیاس... و در طرف دیگر، مسجدی در مدینه بر روی خاک و حصیر با دیواری به ارتفاع دو متر و سقفی از شاخه های خرما، بدون هیچ اثر و شاخصه ای برای امام جماعت و رهبر جامعه و لواداران وحی و صاحب لوای حمد و شفاعت کبری؛ حتّی هنگامی که از او درخواست می کنند

سقفی با خشت و چوب بر آن دیوار بنا کنند، اجازه نمی‌دهد و می‌فرماید: ابداً، عریش کعریش موسی^۱ «سقفی از شاخه خرما، چنانچه موسی کلیم این چنین برای خود ساخته بود» و از آن تجاوز نمی‌نماید. چرا باید چنین باشد؟ و چه انگیزه‌ای رسول خدا را بر آن داشت که این‌گونه حکم براند؟

دلیل این مسأله اصل توحید و اساس عبودیت در قبال ربوبیت است، و مکتب انبیاء بر این محور استقرار یافته است.

در مکتب انبیاء الهی، اصل وجود و اساس هستی متمحص و منحصر در ذات واحد ربوبی است، و اصل خلقت و تحولات مترتبه بر آن، همه و همه ناشی از آثار وجود اطلاق حق است. و خارج از حیطه وجودی او، عدم و فناء محض است.

بنابراین دعوت انبیاء و اولیای الهی فقط و فقط به سوی ذات واجب الوجود خواهد بود، و هیچ شائبه‌ای از وجود خود در این دعوت راه ندارد. پس دیگر برای چه باید دور و بر خود را همانند حکام و سلاطین و ارباب کلیسا و کنشت بدان صورت در آورند؟ و چه ضرورتی احساس می‌شود که از آنان تقلید و پیروی نمایند؟ علاوه بر این و مهم‌تر اینکه در جایگاه عبادت بندگان، هیچ رادع و مانعی از توجه به ذات معبود نباید وجود داشته باشد، و بنده پروردگار در حال عبادت، فقط باید در نفس و قلب خود، خدا را بیابد و تمام وجود خود را متوجه ساحت ربوبی کند؛ و بدین جهت هر چیزی که او را از چنین هدفی باز دارد با اصل عبادت و حرکت به سوی عالم توحید در تعارض و تقابل خواهد بود.

در مکتب اولیای الهی عزت از آن خداست، نه از آن بندگان خدا. کبریایت ردائی است که فقط بر قامت رعنا ربوبی برانده است، نه بر قامت نازیبای مدعیان و محتالان. عبودیت شایسته ذات ذوالجلال است، نه شهوترانان و زورمداران. کرنش

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۹۵.

در برابر عظمت لا یتناهی حق زبنده است، نه برای فرومایگان و پست فطرتان. سجده برای خلاق ارضین و سماوات است، نه از آن دیوسیرتان و ددمنشان.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد که مسجد باید از هرگونه اثر و نمائی که بنده را از توجّه به ذات اقدس الهی منصرف نماید، عاری و خالی باشد و ساده ترین شکل ممکن را برای عبادتگاه بندگان توصیه می نماید. در مسجد رسول خدا عزّت و کبریائیت از آن خداست، و در کلیساها و کنیسه ها از آن ارباب و صاحبان آنهاست.

در مسجد رسول خدا دعوت به ذات واحد قهار است، و در جاهای دیگر به خود صاحبان و متصدیان آن مکانهاست.

در مسجد رسول خدا ندا، ندای توحید است، و در امکنه دیگر ندا، ندای کثرت و توجّه به نفس است.

در مسجد رسول خدا جایگاه خاتم پیامبران و افتخار عالم خلقت با جایگاه سایر شرکت کنندگان به اندازه سر سوزنی تفاوت ندارد، و در کلیسا و کشت و سایر معابد، بلندترین و عالی ترین و چشمگیرترین نقطه، از آن کشیش و خاخام و غیره است.

در مسجد رسول خدا ندا، الله اکبر است، و در جای دیگر آنا اکبر است، گرچه به زبان، احتراز کنند.

در مسجد رسول خدا ترویج از عبودیت مطلقه در برابر ربوبیت مطلقه است، و در معابد دیگر ترویج از ربوبیت نفس و انانیت و فرعونیت است.

اگر فردی برای دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه می رفت و به مسجد درمی آمد، رسول خدا را نمی شناخت، چون هیچ امتیازی بین حضار و آن حضرت وجود نداشت. برای ملاقات با او نه دربانی بود و نه دفتری، نه وقت طولانی

و نه وجود وسائط و وسایلی. مانند سایر افراد در مسجد می‌نشست و به رتق و فتق امور می‌پرداخت. با همه راست بود و در ارتباطش مکر و نیرنگ راه نداشت.

مرحوم والد ما - رضوان الله علیه - روزی به بنده فرمودند:

در آن سال‌ها که تازه از نجف به ایران هجرت نموده و در طهران سکنی گزیده بودیم، به جهت یک امر حیاتی برای ملاقات با یکی از علمای معروف و مشهور به یکی از شهرستان‌ها رفتم، و چون نمی‌خواستم از این ملاقات، فرد دیگری مطلع شود، بنا گذاشتم که بین الطلوعین با آن عالم مشهور ملاقات نمایم. صبح پس از اداء نماز به سمت منزل آن شخص حرکت کردم، و وقتی به منزل او رسیدم، هنوز هوا تاریک بود. در زدم، خادم درب را باز کرد، و چون مرا می‌شناخت به داخل منزل راهنمایی کرد، و ضمناً گفت که آقا در اندرونی هستند و هنوز به بیرونی نیامده‌اند، من الآن می‌روم و ایشان را از آمدن شما مطلع می‌کنم. پس از گذشت سه یا چهار دقیقه خادم برگشت و گفت: ایشان در همین اطاق کناری الآن منتظر شما هستند. من برخاستم و وارد اطاق شدم. دیدم ایشان با لباس رسمی پشت میز نشسته‌اند و مشغول مطالعه یک کتاب فقهی رحلی هستند، در حالی که خادم گفته بود: ایشان الآن در اندرونی هستند و به زودی خدمتان می‌رسند! وقتی من این منظره را مشاهده نمودم در دل به آن شخص گفتم: با همه بله با من هم بله؟! و برخاستم و ارتباطم را برای همیشه با او قطع نمودم.

متأسفانه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت آن حضرت تغییر یافت، و خلفاء جور، روش و مرام خود را همانند سایر سلاطین و حکام و امپراطوری‌های سایر ملل و نحل قرار دادند.

کاخ‌ها و قلعه‌ها و قصرهای آنچنانی به عنوان حفظ آبروی اسلام و رعایت شئون سلاطین اسلام برافراشته شد. مساجد مسلمین همانند کلیساها به زر و زیور و زخارف و تصاویر و به کارگیری انواع فنون آلوده گشت، و تنها اثری که در آن مشاهده

نمی‌گشت، ندای توحید و توجّه به وجود اطلاقِ حقّ، و تواضع و بندگی و رفضِ اعتبارات و تعینات بود. ائمهٔ جماعات همانند ارباب کلیساها، در پی رونق بخشیدن به مسجد و محراب و منبر بر یکدیگر سبقت می‌ورزیدند، و هر کدام در صدد اعتلاء و برتری موقعیت خویش بر سایرین برمی‌آمدند.

استمرار این روش ناپسند تا به امروز، همگان را از ادراک فیض حضور مساجد به شیوه و سنت اسلامی محروم ساخته است.

امروزه مساجد ما از مسیر ترسیم شده اسلام و مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاصله گرفته‌اند. کاشی‌کاری‌ها و آینه‌کاری‌ها و زخارف دیگر، از جمله طلاکاری‌ها، به کلی آنها را از سنت سنیهٔ اولیای حق به دور انداخته است. نمازگزاران در این مساجد به همه چیز می‌اندیشند به جز حضور بی‌قید و اطلاقِ پروردگار؛ و نباید هم بیندیشند؛ زیرا در این مکان خدا جای ندارد، و ذهن و قلب آنان به هر سمتی جز توجّه به خالق معبود، در حرکت و اضطراب است؛ و تمام اینها برای تقویت قوای وهمیه و خیالیّه است.

در این مکان‌ها به جای تعلیم و تربیت صحیح و متقن اسلامی و روشن ساختن اذهان نسبت به معارف اصیل مکتب تشیع، در پی کسب افتخار و اعتلاء و تفوق طلبی بر سایرین گام برداشته می‌شود و افراد همواره در صدد به‌دست آوردن امتیاز بیشتر اجتماعی و شهرت و معروفیت شخصی می‌باشند و در کتمان حقایق و معارف مدرسهٔ اهل بیت علیهم السلام، به بهانهٔ واهی رعایت مصالح و ملاحظات اجتماعی، هیچ ابائی ندارند؛ و متقابلاً در نشر مطالب خلاف و تشویش اذهان و تمویه افکار به انواع وسایل دریغ نمی‌ورزند.

و در این صورت چگونه ما می‌توانیم راه و مسیر خود را از سایر فرق و ادیان جدا نموده، خود را بر حق و سایرین را اهل ضلالت و بطلان به حساب آوریم؟ آیا ما به همان مسیر و راهی نرفتیم که خود، آنها را پیوسته مورد نکوهش و ملالت و مذمت قرار

می‌دادیم؟ و آیا به جای ترویج و تبلیغ عقلانیت و فهم و ادراک و تحسین قوای عقلانی و فطری، به تقویت خیالات و اوهام و تصوّرات غیر واقع مردم عوام پرداختیم؟ هنگامی که در بعضی از سفرها، گذارم به آن کلیساهای کذائی و قصرهای حکام و سلاطین می‌افتاد، به کناری می‌نشستم و در اندیشه خود فرو می‌رفتم و به خود می‌گفتم: آیا ما مثل این افراد و صاحبان قدرت و تزویر نیستیم؟! و آیا همان ملاک و معیاری که گذشتگان و نسل امروز را بر آن می‌دارد که در مقام ترفع و انانیت و استکبار، دست به این کارها بزنند، در خود ما و لواداران ما و داعیان ما وجود ندارد؟! در اینجاست که به عمق و مفهوم آیه شریفه، درباره حضرت لقمان پی می‌بریم که فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۱ و یا آیه: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۲.

«تحقیقاً ما به حضرت لقمان حکمت دادیم»؛ «و به هر کس که حکمت داده شود به خیر عظیم و صلاح و رستگاری ابدی نایل خواهد شد.»

حکمت یعنی انکشاف باطن و رفع ابهام در موارد تشکیک و وضوح حوادث و پدیده‌های خارج. کسی که به چنین نعمت عظمائی نایل شود، مگر دیگر گمراه و منحرف خواهد شد؟! و مگر حوادث و ایام می‌تواند او را از مسیر مستقیم خود منحرف نماید؟! و مگر کثرت جمعیت و تبلیغات گسترده و شایعات عجیب و غریب می‌تواند بر ذهن و فکر او تأثیر گذارد؟! هیهات! او در پرتو نور حکمت و شعاع خورشید هدایت، هم سیر خود را تصحیح و هم سایرین را از ورطه هلاکت و بوار به ساحل سعادت و فلاح رهنمون می‌گردد. و از این لحاظ است که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

۱- سوره لقمان (۳۱) صدر آیه ۱۲.

۲- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۹.

ضَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ.^۱

«گمراه و منحرف است کسی که دست خود را در دست حکیم و راه رفته‌ای روشن ضمیر که صلاح و فساد او را به خوبی باز شناسد، و چاه را از راه تشخیص دهد، و کج‌راهه را از صراط مستقیم تمییز دهد، نگذارد و دل و جان به هدایت و ارشاد او نسپارد.»
و در وصف همین افراد است که می‌فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَأْشَرِ رُوحِ الْيَقِينِ. وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ
الْمُتْرِفُونَ، وَ اُنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ
بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلَتْكَ خَلْفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ.^۲

«علم و معرفت به واقع و انکشاف حقایق پشت پرده، بر قلب و ضمیر آنان باریدن گرفت و به آنچه افزون طلبان و ناز پروردگان را ناخوش آمد، پذیرا گشتند، و جوهره ایمان و یقین را به جان و دل خود مس کرده‌اند و با حقایقی که نادانان و دور افتادگان وادی علم و معرفت از آن وحشت و هراس دارند، انس و الفت پیدا نمودند. و در این دنیا با بدن‌ها و اجسام خود، زندگانی را بسر بردند، در حالی که جان‌ها و ارواح آنها متصل به عالم قدس و جایگاه رفیع طهارت و انس بوده است. ایشانند در روی زمین جانشینان خدا و داعیان بشر به سوی دین خدا.»

باری عدم اشتغال به ذکر خدا و توجّه به زخارف دنیا، و محرومیت از نصیحت مشفقان و اندرز ناصحان، و فریفته شدن به تملّق و چاپلوسی متملّقین و حواریون مزور و محتال، و گرفتار شدن در ایادی منحرفان و زیاده‌گویان و تعریف و تمجیدها و ثنا و ستایش‌ها، قوه و همیّه انسان را تقویت و نور عقل و ایمان را تضعیف می‌نماید، و با اشتداد قوای خیالیّه و وهمیّه، صلاح را فساد و فساد را صلاح می‌پندارد. نصیحت

۱- الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة، ص ۸۵۹.

۲- نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۷۱.

مشفقان را دشمنی و مخاصمت، و مدح و ثنای متملقین را محبت و لطف تلقی می‌کند. اطرافیان او به جای نقد و اصلاح، به تثبیت و تأیید مرام و منهج خلاف و منحرف او می‌پردازند، و دوستان و اصدقاء واقعی و مقید، جای خود را به یک مشت افراد فرومایه و مؤید می‌سپارند.

علماء و صاحبان خرد و سداد از او فاصله می‌گیرند و دنیا طلبان از خدا بی‌خبر و دیو سیرت بر جای آنان می‌نشینند و او را در مسیر هواها و هوس‌های خودشان به سوی جهنم و نیران الهی سوق می‌دهند، و عاقبت با دستی خالی و عمری بر باد رفته و سرمایه‌ای از دست داده، با کوله باری از مسئولیت‌ها و جفاها و پرسش‌ها رهسپار دیار ابدی و جایگاه مفسدین و ظالمین می‌گردد. ﴿خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُمِينُ﴾^۱.

”و ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ، وَ بَصَّرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَ حَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ، وَ اعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْهَاضِمِينَ. وَ ذَكَرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ.“

«و با یادآوری مرگ و انتقال به عالم آخرت او را از سرکشی و تفوق طلبی به زیر آور و رام گردان، و همواره یاد و خاطره بوار و نیستی را در نفس خود پایدار بدار و او را به حوادث ناگوار و وقایع تلخ دنیا آگاه گردان و از غلبه روزگار و به زیر آوردن زورگویان و مستکبرین و ناپایداری گردش لیل و نهار او را بر حذر بدار، و داستان‌های عبرت‌انگیز گذشتگان را به یاد آور، و از آنچه که بر نسل‌های پیشین رفته است او را متنبه بگردان.»

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام عبور از مدائن به طاق کسری که رسیدند، از مرکب به زیر آمدند و دو رکعت نماز بجای آوردند، و این آیات را تلاوت فرمودند:

۱-سوره الحج (۲۲) ذیل آیه ۱۱.

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَانِكِهِينَ *
كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾^۱

«چه بسیار از باغ‌های سرسبز و حرّم و چشمه‌های گوارا را رها نموده و رفتند، و مزارع با طراوت و جایگاه رفیع و بلند مرتبه خود را خالی نموده، به سرای آخرت کوچ نمودند و چه بسیار از نعمت‌ها و لذت‌ها که غرق در آنها بودند و همه را از دست دادند. آری، این چنین است سنّت و مشیّت پروردگار که ایشان را می‌برد و گروهی دیگر را جایگزین آنان می‌گرداند. پس نه آسمان در رثای آنان گریست و نه زمین غمناک گشت، و نه از طرف ما به ایشان مهلت زندگانی و حیات داده شده بود.»^۲

خیّام گوید:

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

بزرگان پیوسته شاگردان خود را به زیارت اهل قبور و نیز دیدن آثار گذشتگان جهت عبرت، تشویق و ترغیب می‌کردند.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - به شاگردانش توصیه می‌فرمود به زیارت اهل قبور بروند، و پس از قرائت فاتحه، گوشه‌ای بنشینند و ساعتی را به سکوت و خلوت و تفکر در مآل و عاقبت امر و مرگ بگذرانند، و می‌فرمودند:

«این شیوه تأثیر خوبی در قطع تعلّقات و توجّه نفس به مبدأ هستی دارد، و از

التفات به کثرات مانع می‌گردد.»^۳

۱- سوره الدخان (۴۴) آیه ۲۵ الی ۲۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۹۹.

۳- مرحوم والد ما، علامه طهرانی - رضوان الله علیه - رفیقی داشتند روشن ضمیر و صافی نهاد، دارای مکاشفات معنوی و روحانی، به نام مرحوم حاج هادی ابهری خانصنی - رحمة الله علیه - و این حقیر نیز تا سن هفده سالگی محضر او را ادراک کرده و بهره‌مند می‌شدم. ایشان روزی فرمودند: ←

﴿ من در سنین جوانی به واسطه خصوصیت شغلی سفر بسیار می‌رفتم، و در خیلی از مواقع، حتی با پای پیاده مسافت بین شهرها را طی می‌کردم. روزی در فصل تابستان که هوا بسیار گرم و عطش غالب گشته بود، در کنار کوهی که آبی زلال در جوی پایین آن در جریان بود، کمی به استراحت پرداختم. و چشم به بیابان سوزان و سکوت غریبی که حکایت از عدم حیات و زیست در آن نواحی داشت، دوخته بودم. ناگاه این فکر به ذهنم خطور کرد که: آیا می‌شود چنین احتمالی داد که روزگاری در این منطقه افرادی زندگی می‌کردند و از نعمت حیات و اجتماع و داد و ستد برخوردار بودند، یا اینکه اصلاً این سرزمین تا کنون آدمی به خود ندیده است و کسی در اینجا زندگی نکرده است؟ در این هنگام یک مرتبه خداوند پرده از جلوی چشمانم برداشت و نگاه کردم، دیدم در همین مکانی که نشسته‌ام، در طول تاریخ آن‌قدر از قبایل و افراد و نسل‌ها آمده‌اند و منزل و شهر و روستا و باغ و بنا ساخته و رفته‌اند، و گروهی دیگر به جای آنها آمده و صدها سال زندگی کرده و باز رفته‌اند، و بر همین منوال، که نتوانستم تعداد آنها را به خاطر بسپارم و از اندازه و شمارش خارج بود.﴾

بنده در زمان حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - سفری به شیراز داشتم، پس از مراجعت به مشهد به حضور ایشان رفتم و از کیفیت سفر سخن می‌گفتم.

در این بین ایشان فرمودند: «به دیدن تخت جمشید رفتید؟»

حقیر قبلاً رفته بودم، ولی در این سفر خیر، عرض کردم: نه، نرفتم.

فرمودند: «خوب است انسان به این اماکن برود و عبرت بگیرد، و از حوادث و مسائلی که بر گذشتگان رفته است برای آینده خود بهره ببرد.»

البته این رهنمود کاملاً با آنچه که بین عوام و دورافتادگان از مسیر تکامل و حیات در جریان است، تفاوت جوهری و ماهوی دارد. بعضی پرداختن به این آثار را از باب احیاء آثار ملی و سنن باستانی و تاریخ گذشتگان و افتخار به آن دوران مورد توجه و تأمل قرار می‌دهند، که این خود خطائی است بس فاحش و شیوه‌ای است سخت ناپسند و ناممدوح.

احیاء آثار جاهلیت و سنن غیر الهی و خرافات ملی در فضای توحید و توجه به آموزه‌های الهی و اسلامی جایی ندارد و انسان را به جای رویکرد به مبدأ و توجه به توحید و نگرش به آینده و مآل خویش، به مظاهر کثرت و نشانه‌های جاهلیت و آثار انانیت و ظلم و ستم فرومایگان و زر و زور مداران بی‌خبر از خدا و انسانیت و حکومت‌های ضد ملی و ستمکار سوق می‌دهد؛ و از التفات به مبانی و اصول توحید که به زبان شریعت و توسط اولیای الهی تفسیر گردیده است، به خرافات و مطالب پوچ و عبث متمایل می‌گرداند؛ ولی باز دید این مکان‌ها به قصد توجه و تنبّه و پندگیری و تصحیح افکار و پیدا نمودن مسیر زندگی، بسیار مناسب و مفید است و اشکالی ندارد. ﴿

در حرم معصومین علیهم السلام نیز زائر باید پس از زیارت، گوشه‌ای بنشیند و قدری در سکوت و تفکر بگذراند. قرائت زیاد و دوره کردن همه ادعیه و زیارات و دائماً در حال قرائت بودن، انسان را از نصیب و بهره بیشتر مانع می‌گردد.

زائر باید حضور امام معصوم را در کنار خود احساس نماید و خود را به او تسلیم نماید، و ولایت او را بر خود فرض و حیاتی بشمارد و خود را تحت انقیاد و اطاعت او قرار دهد و در باطن و سرّ خود با او به گفتگو بنشیند و راز و نیاز کند، و در نفس او خود را فانی و معدوم بگرداند و حیات امام علیه السلام و جریانات گذشته بر او را به یاد آورد و خود را در آن زمان و در آن شرایط قرار دهد و موقعیت خود را در کنار امام علیه السلام به ترازوی سنجش درآورد و در صورت خطا و اشتباه سعی بر تصحیح مسیر نموده، و گذشته خود را ترمیم و جبران کند؛ و به هر اندازه که در قدرت و توان اوست، در پذیرش ملزومات امامت و ولایت جدّیت و اهتمام بنماید. آن وقت در این صورت است که این زیارت برای او نصیب بیشتر و برکت افزون‌تر و تقرّب بهتری را به دنبال خواهد آورد.

زیارت ائمه معصومین علیهم السلام با داد و بیداد و فریادهای ملال‌انگیز و نعره‌های گوش‌خراش مُمّثر ثمر نخواهد بود، و باعث رنجش سایرین و سلب آسایش و رفع حضور قلب از زائرین خواهد شد؛ و این عین گناه و اشتباه است.

امام حرف دل ما را می‌شنود، و از مکنون خاطر ما اطلاع دارد و بر مکنونات سرائر ضمیر ما اشراف کلی دارد، و نیاز به سر و صدا کردن و نیاز را با فریاد و نعره‌های خارج از نزاکت مطرح نمودن ندارد.

﴿ أمير المؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه خطبه‌ای در مذمت پرداختن به آثار گذشتگان و فخر فروشی به دیگران دارند و در تفسیر سوره ﴿الْهَنَكُمُ الْكَاكِرُ﴾ مطالبی غریب، به یادگار گذاشته‌اند* که مطالعه آن برای همگان از اهم مسائل می‌باشد.

*- نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۰۴، خطبه ۲۱۵.

کسانی که در حرم ائمه علیهم السلام به روضه‌خوانی و خواندن اشعار و سر و صدا کردن می‌پردازند، قطعاً مورد نظر و توجه آنان قرار نمی‌گیرند. در حرم و مزار اولیای الهی از حد نزاکت نباید خارج شد، و با ادب و احترام باید نسبت به ساحت مقدّس آنان ابراز وفا و عشق و اطاعت نمود.

چه بسا دیده شده است که زائرین ائمه بقیع سلام الله علیهم با کفش تا نزدیک مراقد مطهره می‌روند و به زیارت می‌پردازند، این عمل کمال اهانت و بی‌ادبی در قبال معصومین تلقی می‌گردد. مگر بین حرم امام رضا علیه السلام و حرم ائمه بقیع علیهم السلام چه فرقی است که باید این تفاوت فاحش در حرکات و کیفیت زیارت وجود داشته باشد؟! همه این مسائل ناشی از جهالت زائر است که در و دیوار و آیینه‌کاری‌ها و طلاکوبی‌ها و چهل چراغ‌ها، چشم و گوش او را پر کرده است؛ و از توجه به باطن امام و نفس ولایی او غافل شده است.

”و سِرِّی دِیَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِیْمَا فَعَلُوا، وَ عَمَّا انْتَقَلُوا، وَ اَیْنَ حَلَّوْا وَ نَزَلُوا، فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَبَةِ، وَ حَلَّوْا دِیَارَ الْغُرَبَةِ؛ وَ كَأَنَّكَ عَنِ قَلِیلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ؛ فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ.“

«در دیار و آثار گذشتگان بیندیش (چه به واسطه دیدن و مشاهده خانه‌های مخروبه و آثار باقیمانده و مسکن فرو ریخته، و چه با مطالعه در تاریخ آنها و قرائت کتب و آثار به جای مانده از ایشان)، پس در کار و کردار آنان نیک تأمل کن، و به یاد آور که از کجا نقل مکان نمودند و به چه سرا و جایگاهی فرود آمدند، (از منازل رفیع و کاخ‌های مرتفع و باغ‌های سرسبز نقل مکان نموده، به قعر خاک و درون قبر مأوا گزیدند.) در این هنگام خواهی دید که از کنار دوستان و همنشینان با احبّه فاصله گرفتند، و در دیار غربت و تنهائی فرود آمدند.

و تو ای حسن! در آینده‌ای نه چندان دور مانند یکی از آنان خواهی بود، و به

همان راه و مسیری که آنها رفتند تو نیز خواهی رفت؛ پس جایگاه و آرامگاه خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا بفروش.»

این فقره از وصیّت‌نامه حضرت واقعاً جای تأمل دارد؛ زیرا با این بیان به وضوح عیان می‌شود که هیچ تفاوتی بین آیندگان و گذشتگان وجود ندارد، و فقط در این میان، مسأله زمان مطرح است که بین دو نسل فاصله انداخته است و دیگر امتیازی در میان نیست.

و از این باب است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«وقتی به تشییع جنازه‌ای می‌روی، تصوّر کن که تو خود به جای این میت قرار گرفته‌ای، و تو را به سوی آرامگاه ابدیت سیر می‌دهند. پس مواظب باش که چه توشه‌ای برای آن روز مهیا نموده‌ای؟! و با چه اندوخته‌ای بدان سوی می‌روی؟!»

”وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْحِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ، وَأَمْسِكَ عَنِ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ.“

«از موضوعی که در آن سر رشته و خبر و یّت نداری سخن مگو، و در جایی که تکلیف به سخن گفتن نداری لب فروبند، در راهی که انتهایش بر تو پوشیده است قدم مگذار؛ زیرا توقّف و سکون در مواقع حیرت و خوف از ضلالت و انحراف، بهتر است از وقوع در هلاکت و نابودی جسم و جان و دنیا و آخرت.»

از این فقره به بعد، حضرت وارد دستورات عملی و برنامه زندگی در مسائل شخصی و اجتماعی می‌شوند؛ و سخن خود را با کیفیت آتجاه و تکلیف در صورت جهل و شک به مسأله آغاز می‌کنند. و به طور کلی موقف انسان را در ارتباط با مسائل خارجی و قضایائی که برای او پیش می‌آید، تعیین می‌کنند، و تکلیف او را مشخص می‌نمایند؛ چه مسائلی که انسان نسبت به آن علم و یقین دارد، و چه مسائلی که

در شک و ابهام قرار دارد. آنچه که در این فقرات، جامع بین موارد مختلفه است و می‌توان قدر مشترک بین آنها به حساب آورد، عدم وجود مصلحت و حجت روشن، نسبت به اقدام انسان در این موارد می‌باشد.

مسأله اول: سخن گفتن در جائی است که انسان علم و اطلاع کافی به اطراف و جوانب آن ندارد. در این صورت اظهار نظر کردن و مردم را به سمتی سوق دادن، عین خطا و موجب هلاکت و پیامدهای ناگوار خواهد بود.

معروف است که مردم در سه موضوع صاحب نظر و رأی هستند:

اول: در مورد طبّ و تشخیص امراض و تجویز دارو؛

دوم: در مورد بنا و ساختمان؛

سوم: در مورد احکام و مسائل شرعی، و همه این موارد خلاف است، مخصوصاً دخالت و اظهار رأی در احکام شرع که در این موضوع به خصوص اهل فضل و علم باید بسیار مواظب و بر حذر باشند، و تا علم و قطع نسبت به حکم و یا مسأله اعتقادی پیدا نکرده‌اند، لب به سخن و فتوا نکشایند. و تصوّر نکنند که اظهار بی‌اطلاعی موجب منقصت در دین و وهن شریعت خواهد شد.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ! بل، لا تَقُلْ كُلَّ ما تَعْلَمُ!

«از آنچه آگاه نیستی لب فرو بند! بلکه هرچه را آگاه و مطلع هستی اظهار و

افشاء منما!» که هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد.

در بسیاری از مواقع، افشاء و بیان یک مطلب موجب مفساد و توالی ناگوار خواهد بود و حرام می‌باشد. همان‌گونه که تجویز دارو در جائی که فرد طبیب نمی‌باشد، حرام و موجب دیه و کیفر و تنبیه خواهد شد؛ چنانچه بدین مضمون

روایتی نیز وارد شده است.^۱

مسأله دوم: فقره دیگر وصیت‌نامه انسان را از ورود در مسائل شبهه‌ناک و مبهم بر حذر می‌دارد. مسائلی که صحت و سداد آن بر انسان پوشیده است، و ممکن است بر اثر اصرار اطرافیان و غلبه شایعات و جوّزدگی، قدرت فهم و تشخیص ضعیف شود و راه صواب از ناصواب شناخته نشود، و انسان قدرت و اختیار خود را به دست توده مردم و یا گروهی خاص با اهدافی معین بسپارد، و آنها او را در مسیری قرار دهند که عاقبتی جز بدبختی و خسارت برای او نداشته باشد.

و چه بسا در این مسأله، وساوسی چون تشخیص تکلیف و یا بر زمین ماندن مسئولیت خاصّ، و یا احساس رفع ظلم و امثال ذلک، مزید بر علت و انحراف شوند، و بر این اقدام رنگ و لعاب الهی بزنند، و او را از زمره متعهدین و ملتزمین به وظیفه شرعیّه به حساب آورند.

در آیه شریفه نسبت به این امور می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۲

«در آنچه قطع و یقین نداری داخل مشو و به دنبال آن مرو؛ و بدان که برای شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها و ادراک باطن و قضاوت ضمیر و نهاد تو، خداوند بازخواست خواهد کرد.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيُجْتَنَّبُ، وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شَبَهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، وَ مَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَى مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ ارْتَكَبَ

۱- الکافی، ج ۷، ص ۳۶۴.

۲- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۳۶.

الشُّبُهَاتِ دَخَلَ فِي الْمَحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ^۱.

قضایا و مسائلی که در دور و بر انسان است، از سه حالت خارج نیست:

حالت اوّل: قضیه‌ای است که صِحّت و اتقان و صلاح در آن، کاملاً واضح و روشن و بدون هیچ نقطه ابهام و تشکیک است که طبعاً انسان باید به آن ترتیب اثر دهد و آن را بجای آورد.

حالت دوم: عکس صورت اوّل است؛ یعنی دقیقاً فساد و هلاک و ظلمت در آن مشهود بوده و شکی نسبت به آن وجود ندارد. در این صورت نیز بر انسان واجب و لازم است از ورود در آن خودداری نماید و اقدامی نکند.

حالت سوّم: مواردی است که صلاح و فساد، هر دو آشکار و واضح نیستند؛ و محتمل است ورود انسان در آنها موجب هلاکت و ندامت شود. در این صورت باید از آنها نیز اجتناب شود؛ زیرا بیم آن می‌رود که در حرام و هلاکت گرفتار شود؛ و بدون آگاهی و شعور خط بطلان بر همه استعدادها و ظرفیت‌های خود بکشد، و به ندامت مستمر مبتلا گردد.

در این روایت امام علیه السّلام به طور واضح، وظیفه و تکلیف همه را در قبال کشمکش‌ها و اختلافات و دو دستگی یا چند دستگی‌ها روشن کرده است. مسأله‌ای که پیوسته در طول زندگی و در بستر تاریخ، همیشه گریبان افراد را گرفته و آنان را به خود مشغول داشته است.

شکی نیست که صلاح و رشد واضح و آشکار، در جایی است که انسان یا خود علم و قطع به آن دارد و یا به واسطه حجّت شرعی که مانند علم و قطع مکلف است، بدان راه می‌یابد. گرچه خود فرد نسبت به آن موضوع اطلاع نداشته باشد؛ مانند رجوع مریض به طبیب حاذق، در صورت تأیید و امضای اهل خبره و تشخیص؛ و

۱- الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

مانند رجوع مقلد به مجتهد جامع الشرائط که متصل به عالم غیب و مشرف بر مصالح و مفاسد حکم و انسان می‌باشد، و علاوه بر وصول به مرتبه استنباط حکم ظاهر، با قلب و ضمیر خود بر اسرار عالم ملکوت اطلاع یافته و حوادث را با چشم باطن (نه فقط با رادیو و روزنامه و خبر آوردن زید و عمرو) و مشاهدات ملکوتیه و قلبیه بالعیان ادراک می‌کند، و نفس خود را در آن واقعه و حادثه به علم حضوری، بلکه به عین حضوری حاضر و ناظر می‌بیند.

در این صورت اطاعت از چنین مجتهدی واجب، و حکم او مانند علم و قطع خود انسان، لازم و نافذ است.^۱

اگر بخواهیم مصادیقی را برای چنین صورتی تعریف کنیم، باید از افرادی مانند: مرحوم سید مهدی بحرالعلوم، مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، مرحوم سید احمد کربلائی، و مرحوم آقا سید علی قاضی، و علامه طباطبائی و علامه طهرانی - رضوان الله علیهم اجمعین - نام برده شود.

و در غیر این صورت، اطاعت و انقیاد، مطلق نبوده و مکلف نسبت به مراتب قرب و علم و معرفت مجتهد، باید رعایت موازین احتیاط را بنماید و التزام به مبانی و احکام را به مقتضای مقام ثبوت آنها قرار دهد، نه اثبات؛ زیرا معیار التزام به تکلیف و تقلید در هر فرد مقلد، میزان مرتبت عقل و درایت او نسبت به موضوع و حکم مترتب بر آن و لحاظ موقعیت و رتبه مجتهد مقلد خواهد بود؛ و چه بسا در مواردی که خود، علم به خلاف دارد، تقلید حرام می‌باشد و در صورت عدم وثاقت به اتقان حکم، باید جانب احتیاط را مراعات نماید.

و بدین لحاظ چنانچه ببیند که بزرگان از اهل معرفت و فقاقت حکم به حرمت مسأله‌ای داده‌اند - مثل حرمت موسیقی و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و غیره - ولی

۱- إن شاء الله به حوله و قوته، توضیح این مطلب در کتاب *اجتهاد و تقلید*، از مرحوم علامه والد - قدس الله سره - خواهد آمد.

بعضی از فقهاء قائل به اباحه آنها می‌شود، باید رعایت احتیاط را بنمایند و از استفاده و به کارگیری آنها اجتناب ورزد؛ و نمی‌تواند به صرف توجیه جواز عمل به فتوای فقیه، حکم و فتوای آن بزرگان را نادیده بگیرد و مرتکب آن احکام شود.

”وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ، وَ بَإِیْنِ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ، وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَآئِمٌ، وَ خُضِّ الْعِمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَ تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ.“

«پیوسته امر به معروف و توصیه به کار نیکو را در نظر داشته باش، تا خود نیز از جمله نیکوکاران و صالحین گردی و از انجام عمل زشت و خلاف رضای الهی، مردم را بر حذر بدار، و با آنان به صورت تنبیه و تذکر برخورد نما، و از کسی که به انجام کار خلاف مبادرت می‌ورزد، فاصله بگیر و او را از خود طرد نما. و در راه خدا و اطاعت از دستورات الهی و پیاده کردن رضا و خواست او با تمام وجودت، به پا خیز (با قلب و زبان و عمل)، و از سرزنش ملامت کنندگان بیم و هراسی به دل راه مده. و برای احقاق حق و عمل به آن، از سختی‌ها و موانعی که بر سر راهت قرار می‌گیرد نهراس، و تا جایی که سعه و جودی و قدرت فراگیری و توان تحقیق و شرایط محیط به تو اجازه می‌دهد، در فهم و معرفت آموزه‌های دینی و مبانی شریعت و وحی نهایت سعی و اهتمام خویش را بنمای.»

در این فقرات امیرمؤمنان تکلیف عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت را در مراتب مختلفه معرفت و آگاهی روشن نموده، و آنان را به وظیفه خطیر و حیاتی خود که ارشاد و هدایت جامعه و افراد و احیای سنت و اقامه عدل و داد و ابطال ظلم و جور و کار زشت و ناپسند است، متوجه و متنبه کرده، و توقع و مطالبه مردم را در تبیین حق و افشای ظلم از آنان، گوشزد نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، دو فرع از فروع دین و ضروریات مذهب

است؛ و بدون رعایت این دو مسأله، شیرازهٔ شریعت و مدنیت از هم گسسته می‌شود و قوام اجتماع متزلزل می‌گردد، و جامعه سیر انحطاط و سقوط را در پیش می‌گیرد و ظالم در ظلم و عدوان مستحکم و مظلوم در حرمان خود مستمر می‌گردد؛ و در چنین جامعه‌ای استعدادها از وصول به فعلیت باز می‌مانند و نفوس انسانی از طیّ مراحل رشد، محروم می‌گردند و بوار و هلاکت، مرجع و مآل آنها خواهد بود.

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱.

«باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و امر به معروف نموده و از کار زشت بر حذر دارند.»

البته باید به این نکته توجه داشت که شرط امر به معروف و نهی از منکر، شناخت کامل و دقیق از معروف و منکر است؛ و در مرتبه بعد، شناخت فرد مخاطب و شرایط حاکم بر آن و بر جامعه، تا اینکه امر به معروف در فضا و ظرف مناسب واقع شود؛ و یا نهی از منکر در زمینه و شرایطی نباشد که خلاف مقصود و منظور حاصل گردد.

در برخی از اوقات، نصیحت در میان جمع باعث سرافکندگی مخاطب و در نتیجه عکس العمل نامناسب او خواهد شد؛ و باید این مسأله در خفاء انجام پذیرد.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

نُصْحُكَ فِي الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ^۲.

«نصیحت در میان جمع، باعث کوبیدن نفس و خدشه‌دار ساختن جان و روان

او خواهد شد.»

و در بعضی از مواقع اقدام بر این مسأله، چون در شرایط مناسب واقع نشده،

۱-سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۰۴.

۲-غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۵.

نتیجه‌ای جز ندامت و اتلاف امکانات و نفوس در بر نخواهد داشت.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که مسأله امر به معروف و نهی از منکر باید توسط گروهی خاص که مطلع بر مبانی و آگاه از شرایط حاکم و خبیر در تشخیص مصالح و مفاسدند، در جامعه تحقق یابد؛ و هر فرد با هر انگیزه و سلیقه و تشخیص، نباید در این موضوع دخالت کند.

و لذا در حکومت اسلام باید نهادی با همین نام تأسیس شود که تبلیغات اسلامی را به احسن وجه متکفل گردد؛ و از افراد مجتهد جامع الشرائط و شاخص به زئی صلاح و تقوا و آگاه بر شرایط جامعه و زمان، در پیشبرد این هدف راقی، استمداد نماید، تا شعارها و تبلیغات در سطح جامعه با موازین شرع و مسیر اولیای الهی منطبق گردد و از افراط و غلو و تفریط جلوگیری شود. و خدای ناکرده شعارها با مصلحت اندیشی‌های دنیوی و آراء و هواهای نفسانی، ساخته و پرداخته نشوند؛ و اذهان مردم عوام و نوجوانان و جوانان، با تزریق آموزه‌های احساسی و بی‌مایه و بدون پایه و اساس شریعت و عقلانیت، منحرف نگردند و به بیراهه نروند و در خدمت گروه‌ها و اشخاص سود جو و دنیا پرست، قرار نگیرند.

بنابراین، مسأله امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، یکی از اساسی‌ترین محورهای شکل‌گیری جامعه بر اساس آموزه‌های وحیانی است؛ و متصدی آن باید اعلم و افقه و ابصر و اشجع از همه افراد جامعه باشد، و اشخاصی که از طرف او مجری تبلیغ و ترویج اوامر و نواهی می‌گردند، باید افرادی خبیر و اهل بصیرت باشند، تا قوام ملوک و ملت بر میزان اعتدال و اتقان شکل پذیرد و دست فرصت‌طلبان از تخریب و تحریف اذهان و نفوس قطع گردد.

و بر پایه این مبناست که جهاد در راه خدا باید بر اساس بصیرت و بینش باشد؛ و شخص مجاهد باید نسبت به شرایط زمان و شاخص‌های این تکلیف الهی، اطلاع کافی و خبرویت وافی داشته باشد و به هیچ وجه، تحت تأثیر احساسات و شایعه‌ها

و سخنان غیر واقع و تحریک معاندین و تشویق دوستان بی‌بصیرت، اقدامی ننماید؛ و خود را در حفظ و حراست از جان و مال و عرض مردم، مسئول ببیند، تا خدای ناکرده به واسطه اقدام بر عمل ناشیانه و ناپخته، تبعات جبران ناپذیر و نابودکننده‌ای بر جامعه و مردم به دنبال نیاورد.

امام علی علیه السلام پس از پذیرش مسئولیت حکومتی، مردم را بر جهاد و دفع معاویه ترغیب و تشویق می‌نماید؛ و هجده ماه جنگ صفین را برای اضمحلال و براندازی نظام کفر و شیطنت معاویه، سپری می‌نماید؛ ولی امام مجتبی علیه السلام در آن شرایط حسّاس و خطیر، مسئولیت پذیرش صلح با معاویه را به عهده می‌گیرد و مردم را از اقدام عجولانه بر ضد او برحذر می‌دارد.

در دوران خلافت معنوی و امامت سید و سالار دو عالم حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، به مدت ده سال بر ضد حکومت معاویه اقدامی نمی‌نماید؛ ولی پس از روی کار آمدن یزید به مقابله و جهاد با او برمی‌خیزد و آن فاجعه تاریخ، در صحرای کربلا رخ می‌دهد؛ اما امام باقر علیه السلام نسبت به قیام زید بن علی هشدار می‌دهد و او را از اقدام بر ضد حکومت جائزانه بنی مروان بر حذر می‌دارد. اینجاست که به این نکته پی می‌بریم: جهاد در راه خدا باید به یکی از این دو طریق صورت پذیرد:

یکم: با تبعیت و انقیاد و اطاعت از امام معصوم حیّ علیه السلام؛

دوم: تحت نظر و اشراف نماینده خاصّ و مرتبط با امام حیّ معصوم، چون

حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام.

در غیر این صورت، جهاد دیگر از روی بصیرت و حجّت شرعی نخواهد بود

و تبعات لاتنّفک آن متوجّه شخص خواهد شد.

البته آنچه ذکر شد مربوط به جهاد یعنی اقدام تهاجمی است، و اما نسبت به

دفاع نیازی به اجازه نیست.

در مکتب حق، قیام باید به دستور معصوم علیه السّلام باشد و قعود باید به اذن او صورت پذیرد، و هوی و هوس و سلیقه فردی نباید به توجیه و تفسیر و تأویل کلام و دستور امام معصوم علیه السّلام پردازد.

امام علیه السّلام در ادامه مطلب، مسأله بینش در دین و بصیرت در مبانی وحی را متذکر می‌گردد و دستور می‌دهد که باید نسبت به آموزه‌های وحیانی بصیر و مطلع بود. گرچه امام در این جمله کوتاه به این نکته تنبّه می‌دهد و از آن درمی‌گذرد؛ ولی انصافاً باید گفت: شاه‌کلید جمیع خزائن معرفت و اسرار شریعت و مبانی وحی در همین عبارت نهفته است.

به صراحت و وضوح باید به این نکته اعتراف نمود که هیچ دیواری در عرصه معارف و اعتقادات کوتاه‌تر از دیوار شریعت و وحی نیست؛ و هر کس و ناکسی می‌تواند در این زمینه اظهار وجود و اطلاع کند و با تعبیری چون: «من این‌طور می‌فهمم»، «احتمالاً چنین باشد»، «به گمان من اینست»، «دین برای همه است و هر کس می‌تواند آن را از جانب خویش تفسیر کند»، به ابراز عقیده و اظهار رأی و فتوا نسبت به احکام دینی پردازد.

سخن در این مسأله به درازا می‌کشد و باید توضیح مفصّل آن را در کتاب *افق وحی* از این قلم مشاهده نمود؛^۱ ولی به طور خلاصه عرض می‌کنیم:

همان‌طور که اصل و ریشه شریعت و مبانی دینی نشأت گرفته از عالم وحی و سرچشمه غیب است و پیامبران الهی فقط با اتصال به آن افق و عرصه می‌توانند مبانی شرع و احکام دینی را برای مردم تدوین و تنزیل کنند، نه با مطالعه در کتب و استماع کلمات و عبارات، همین‌طور پس از پیامبران الهی، تنها افرادی می‌توانند به تبیین احکام و تفسیر مبانی کلیه وحی پردازند که قلب و سرّ آنها به عالم ملکوت

۱- *افق وحی*، فصل سوم، ص ۲۰۷ الی ۲۸۴.

و حظیره لاهوت متصل شده باشد و حقایق و حیانی را از آن مرتبه تقدیر، به عرصه تنجز و فعلیت تنزیل می‌کنند؛ و آنها عبارتند از: اولیای الهی و عرفاء بالله و بامرالله که جامع مقام شهود و کشف باطن و مرتبه بصیرت و خبرویت، بر کشف ظاهر و استنباط می‌باشند.

البته ناگفته نماند که ما مرتبه ائمه معصومین علیهم السلام را مافوق منزلت و سعه وجودی و اشراق و اشراف این افراد می‌دانیم؛ و لذا آنها را در این قسم داخل نکردیم.^۱ بر این اساس تفقه در دین، قطعاً در صورتی حاصل می‌شود که یا خود فرد به مرتبه شهود برسد و یا از فرد واصل تلقی و پذیرش مطالب را بنماید. در غیر این دو صورت، هم خود فرد مقلد و هم مقلد، نسبت به مبانی و موازین شرع بی‌اطلاع خواهند بود.

”و عَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرُ [فِي الْحَقِّ]، وَ أَلْجَى نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى إِيْلَافِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيْزٍ، وَ مَانِعٍ عَزِيْزٍ، وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَ الْحَرْمَانَ، وَ أَكْثِرِ اسْتِخَارَةَ، وَ تَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْهَا صَفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَع، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُتَنَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.“

«نفست را در ناملايمات صبور و شکیبا گردان، و چه زیباست خصلت شکیبائی و تحمل در کاری که منطبق بر حق است. (پایداری و ثبات رأی و عزم در حق، به هر شکل و در هر جا باید پیوسته و مستمر باشد و با برخورد با ناملايمات، نباید ضعف و

۱- توضیح مفصل این مسأله نیز، إن شاء الله در کتاب *اجتهاد و تقلید* از حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - خواهد آمد.

فتور و سستی در عزم و اهتمام انسان پدید آورد.^۱ و در تمام امور زندگی و حوادثی که با آن برخورد می‌کنی، خودت را به خدا بسپار و در ضمیر خویش فقط او را مؤثر در تمشیت امور و مسبب اصلی در رفع حوائج بشمار، و در این صورت است که نفس و روان آدمی در پناهگاهی مستحکم و قابل اعتماد مأوا می‌گزیند و در موقعیتی قرار می‌گیرد که از دستبرد شیاطین و صدمه مفسدین مانع می‌گردد و با عزت و رفعت خود هیچ و جودی را در مقابل خود نمی‌پذیرد و به خود راه نمی‌دهد، و همیشه نیت خود را در درخواست از پروردگارت خالص و خالی از اغیار قرار بده؛ زیرا تنها

۱- خواجه حافظ شیرازی - رحمة الله علیه - می‌فرماید:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک‌بادم*
 تصوّر ما بر این است که لطف و عنایت پروردگار پیوسته همراه با صحت و خوشی و کامیابی و کامروایی است؛ ولی باید توجه داشت چه بسا این امور باعث غفلت انسان از مبدأ هستی خواهد شد و دوام آن برای تلطیف و تجرید روح و نفس مناسب نیست. بدین لحاظ خداوند در برخی از اوقات، انسان را به ابتلائاتی چون مرض و ضیق معیشت و ناملازمات اجتماعی و ناهنجاری‌های خانوادگی مبتلا می‌کند، تا او را به هوش آورد و از غفلت یاد خود بیرون کشد و عدم ثبات تعلقات این دنیا را به او بچشاند و تعلق به ذات خود را به او بنمایاند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرِتِ وَكَيْسِرٍ الصَّغِيرِ﴾**
 «ما شما را با ناملازماتی همچون نگرانی از وقوع حادثه و زوال امنیت و ضیق معیشت و از بین رفتن برخی از سرمایه و چه بسا ور شکستگی و از دست دادن عزیزان و نقصان محصول می‌آزماییم و از فرو رفتن در کثرات و دنیا بازمی‌داریم، بنابراین ای رسول ما به شکیبایان و صابران بشارت رحمت و قرب به ما را برسان.»

بدین لحاظ چنانچه در اخبار وارد است، انسان باید این سختی‌ها را بپیک رحمت و مغفرت الهی بداند و خود را با مشیت و تقدیر او موافق گرداند و از مواجهه با این امور نهراسد و از آن استقبال نماید. گویند: برخی از اهل معنا که در دنیا از ابزار و وسایل حلّ معضلات و رفع حوائج برای خود یا اطرافیان استفاده می‌کردند، پس از انتقال از این دنیا و ورود به عالم آخرت، اظهار ندامت و پشیمانی نموده‌اند.

*- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

**- سوره البقرة (۲) آیه ۱۵۵.

بخشش و حرمان به دست اوست، و پیوسته از خدایت طلب خیر و صلاح بنما و در هر کاری ابتدا، امور خودت را به دست مشیت و رضای او بسپار و خود را در مقابل اختیار و صلاح خداوند قرار مده. و ای فرزند! این سفارش و وصیت را خوب ادراک و تفهّم کن، و مبادا که آن را به دست فراموشی و غفلت بسپاری.

پس به درستی که نیکوترین سخن آن است که نافع باشد، و به تحقیق هیچ خیر و برکت و نفعی نیست در علمی که نافع نباشد، و آدمی بهره‌مند نخواهد شد از علمی که سزاوار نیست او را فرا گیرد.»

در این قسمت از کلام امیرمؤمنان به چند نکته برمی‌خوریم که باید به آنها پرداخت:
نکته اول: صبر و شکیبائی بر ناملایمات و پذیرش آنها به عنوان اصل و بخشی مهم از جریانات و حوادث مستمرّه در طول زندگی، و کیفیت تأثیر آن در سیر معنوی و سلوک روحانی.

شکی نیست که قضا و قدر الهی نسبت به حوادث در این دنیا، حکایت از یک تشکّل منسجم بین جمیع رخدادها - چه در اصل وجود اشیاء و چه در عوارض آنها - می‌نماید، به طوری که هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان به طور جداگانه مورد ارزیابی و سنجش قرار داد و همهٔ حوادث این جهان مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و مرتبط می‌باشند؛ و از طرف دیگر، هر کدام از این حوادث بر اساس حکمت بالغهٔ حق، به سوی هدف و مقصدی معین در سیر و حرکت می‌باشند و تخلف در هر نقطه از این دایره، پیوسته موجب خلل و نقصان در سایر نقاط و مواضع خواهد گردید.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکو است^۱

* * *

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۲

۱- گلشن راز، بخش ۵۰.

۲- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۱۴۷.

و از طرف دیگر، مجموعه این رخدادها مقرون با سختی‌ها و سهل‌ها، فرازاها و نشیب‌ها، کمال‌ها و نقصان‌ها، صحت‌ها و مرض‌ها و... خواهد بود و پذیرش امور ناموافق با نفس، مشکل می‌نماید و انسان در مقابل صعوبت‌ها، تحمّل و سعه صدر زائدی را می‌طلبد؛ و تمام این امور برای تحوّل استعداد به فعلیت انسانی لازم است و بدون آن، هدف و مقصود حاصل نمی‌گردد؛ فلذا سالک راه خدا باید از مواجهه با صعوبات نهراسد و قدرت لایزال الهی را مافوق پدیده‌ها و فراز و نشیب‌های حیات بشری بپندارد و سررشته امور را به خدای متعال بازگرداند، تا هم در عبور از مشکلات و سختی‌ها کمتر تألم و ناراحتی تحمّل نماید، و هم به واسطه این سیر به رشد و فعلیت مطلوب، دسترسی پیدا کند.

نکته دوّم: اخلاص نیت در سؤال و درخواست از خدای متعال.

پس از روشن شدن این نکته که همه حوادث و مسائل از ناحیه پروردگار تقدیر می‌شود و او سررشته انتظام همه پدیده‌ها را در دست دارد، چنانچه فرموده است:

﴿يَدَبُهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱

«زمام حیات هر موجودی در دست قدرت قاهره اوست»، انسان باید در جمیع امور فقط به سمت و سوی او توجه کند و غیری را در این توجه راه ندهد. این مسأله بسیار حائز اهمیت است که چگونه انسان با وجود علم و اطلاع بر این مطلب - اما از آنجا که هنوز در تمام زوایای قلب و ضمیرش رسوخ پیدا ننموده و به صورت ملکه و پایدار در نیامده - در حوادث دنیا، به مظاهر فریبنده در تأثیر و تسبیب نیز نگاهی می‌اندازد و دل را به سمت آنها می‌کشاند؛ و این مسأله برای غالب افراد حتّی در مراتب مختلفه از معرفت و مدارج کمال نیز وجود دارد.

حضرت یوسف علیه السّلام در زندان به یکی از دو نفر که بشارت حیات

۱- سوره یس (۳۶) قسمتی از آیه ۸۳.

به او داد، فرمود:

﴿أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾^۱

«وقتی خدمت پادشاه رسیدی مرا یاد کن»، و شیطان او را از یاد یوسف نزد عزیز مصر، به فراموشی انداخت و یوسف هفت سال را در زندان سپری نمود. در این مدّت توفیق الهی شامل جانس گشت و توانست به مرتبه معرفت و تجرّد نفس و اتّصال تامّ به مبدأ حیّ قیوم برسد و حائز مقام تربیت و تزکیه نفوس گردد؛ در این موقعیت بود که خداوند او را از زندان به درآورد و برای ارشاد و هدایت جامعه تعیین فرمود.

نکته سوم در این کلام: مسأله استخاره است که به نظر می‌رسد جایگاه خود را در بین باورها و فرهنگ تشیع از دست داده است و در غیر از موارد و مواقفی که شایسته است، به کار گرفته می‌شود.

استخاره به معنای طلب خیر و صلاح و عافیت است؛ و چنانچه از معنای خیر و صلاح و عافیت پیداست، این الفاظ نسبت به رشد و ترقّی و قرب و تجرّد نفس انسان، می‌تواند مفهوم و جایگاه خود را به دست آورد. چه بسا ممکن است در بسیاری از اوقات، استفاده‌های دنیوی از ارباح مکاسب و معاملات و برخورداری از رفاه و آسایش و صحّت و سلامتی جسم و ازدیاد اموال و ثروت، به ضرر تجرید نفس و رفع حُجب و تعلّقات به ما سوی الله و در نتیجه عدم تبدّل استعدادها به فعلیت و عبودیت محضه خواهند بود. و بالعکس، ورود بعضی از ناملایمات و تضییقات به مصلحت انسان می‌باشد؛ چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرِاتِ وَبَشِيرٍ

الضَّالِّينَ﴾^۲

«ما شما را پیوسته به واسطه برخی از نگرانی‌ها و تنگدستی‌ها و کاستی در

۱- سوره یوسف (۱۲) قسمتی از آیه ۴۲.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۵۵.

اموال و فقدان أحبّه و أعزّه و خشکسالی، در بوتۀ امتحان و سنجش درمی آوریم (تا از میزان صلابت و تحمّل و صبر شما مطلع شویم و آن را موجب تزکیه و تربیت و رشد شما بگردانیم.) بنابراین ای رسول ما به شکیبایان و صابران بشارت رحمت و قرب به ما را برسان.»

چنانچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد است:

«خداوند بندگان را به واسطه بیماری و مشقّت مورد لطف و رحمت خویش

قرار می دهد.»^۱

و به قول خواجه شیراز:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم^۲

بنابراین صحّت و رفاه در بسیاری از اوقات، به صلاح و منفعت انسان نیست.

پس آنچه موجب خیر و سعادت دارین است، عافیت است؛ چنانچه در دعا می خوانیم:

«پروردگارا! عافیت را نصیب من بگردان و آن را پیوسته در حیات و زندگی

من استمرار ببخش.»^۳

بنده باید از خداوند طلب خیر و عافیت نماید، نه طلب سود و صحّت و رفاه

و خوشی؛ و این است معنای استخاره و طلب خیر از خدای متعال.

و لذا آنچه از اولیای دین علیهم السّلام و نیز توصیه اولیای الهی به دست ما

رسیده است، این است:

اگر شخصی در مسأله‌ای دچار شبهه و تردید گردید، در مرحله اوّل باید از

تجربه اندوختگان و افراد بصیر در حلّ مشکل مدد و مساعدت جوید که فرموده‌اند:

۱- [روایات بسیاری به این مضمون در بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۲۵، باب ۱۸، فضل التعزّی و الصّبر

عند المصائب و المکاره، آمده است. (محقّق)]

۲- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

۳- التّهذیب، ج ۵، ص ۲۷۶: «اللّهم ارزقنی العافیة إلى متّهیّ أجلي.»

ما خاب من استشار.^۱

«کسی که در امور خویش با دیگران مشورت نماید، هیچ‌گاه زیان نخواهد دید.»
و اگر با مشورت نیز شک و تردید او برطرف نگردد، دستور این است که غسل
استخاره بجای آورد و دو رکعت نماز بگزارد و پس از آن به سجده رود و صد بار در
سجده بگوید: **أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ**.^۲ «از خدا طلب خیر و رحمت او را می‌نمایم، و به
رحمت او برای رسیدن به خیر، چشم امید دارم.» آنگاه هرچه بر قلب او می‌گذرد آن
را انجام دهد؛ و بدین طریق اراده انجام فعل را از خود سلب و اراده خدا را جایگزین
می‌نماید؛ و اما این استخاره‌ای که بین مردم متداول است - چه به صورت قرآن و یا
تسبیح - به مواردی مربوط می‌شود که حتی پس از انجام عمل استخاره، باز تردید از
بین نرفته و ابهام همچنان برقرار می‌باشد.

و اما نکته آخر در این فقرات: تذکر و تنبیه آن حضرت به گفتار نیک و علم

نافع است.

در این فقرات، حضرت بهترین کلام را سخنی دانسته‌اند که برای مخاطب نفعی
در بر داشته باشد و علمی را که منفعتی به بار نیاورد مردود شمرده‌اند، و فرموده‌اند
علمی که فراگیریش سزاوار نیست، بهره و سودی نیز بر آن مترتب نخواهد بود.

محور اساسی و نکته قابل توجه در این جملات، سودمندی و انتفاع فرد
و جامعه در مسائل فرهنگی است؛ و شرط اساسی در پذیرش و یا عدم مقبولیت،
بهره‌مندی بشر از دستاوردهای علمی و اخلاقی و سود و ضرر آنها می‌باشد.

سود و زیان در دیدگاه عقل و فطرت آدمی، نسبت به رشد و تعالی حیات بشری
و سعادت ابدی، ارزیابی خواهند شد؛ و طبیعی است که منافع مادی و مصلحت‌های
دنیوی تا جایی می‌توانند سودمند و ارزشمند باشند که در تحصیل سعادت بشر و

۱- الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ج ۱، ص ۵۵۸، با قدری اختلاف.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۷۲.

احیاء دار آخرت و تعالی به سوی مراتب فعلیّت و تجرّد، انسان را یاری رسانند و یا حدّ اقل مانعی بر سر راه نگردند.

و از اینجاست که انسان باید بسیار بسیار نسبت به واردات ذهنی خود حسّاس و نگران باشد و چشم و گوش و دل خود را به هر سخن و پدیده و صدا باز نکند، و همچنان که نسبت به اطعمه و اشربه در نفع و ضرر رساندن به بدن، کمال مراقبت و مواظبت را می‌نماید، نسبت به علوم و فرآورده‌های بشری و دانش متفاوت روز، حسّاسیّت لازم را بنماید؛ و بداند که ذهن و نفس انسان، از جهت تغیر و تبدّل و تحوّل، آمادگی رشد و انحطاط را پیوسته خواهد داشت، و پرداختن به علومی که نه تنها سود و نفعی در جهت ارتقای روحی برای او نخواهند داشت، چه بسا می‌توانند موجب انحطاط و گرفتاری او گردند و او را از رسیدن به نقطه و مقصد انسانی مانع شوند.

چنانچه امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«در اکتساب علوم، از زنبور عسل فراگیرید؛ زیرا او از میان این همه گل و گیاه با این همه تفاوت و تنوع، به دنبال بهترین و مفیدترین آنها می‌گردد و برای تهیه شربت شیرین و مصفاّی خویش برمی‌گزیند، شما هم بگردید و ببینید که از این همه تنوع در علوم و فنون، کدام یک برای سعادت و فلاح و آینده شما کارسازتر است.»

شیخ بهایی - رحمة الله علیه - می‌فرماید:

علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی^۱

و یا به فرمایش جناب سنائی:

علم کز تو تو را نبستاند جهل از آن علم به بود صدبار^۲

بنابراین هدف و مقصد عالم در اکتساب علوم باید تحصیل رضای الهی باشد، نه صرفاً پرداختن به عمران و آسایش دنیا و گذران عمر؛ و پرداختن به هر علم پیش

۱- مثنوی شیر و شکر، بخش ۵.

۲- دیوان اشعار سنائی، بخش قصائد.

از هر چیز باید مسبوق به نتایج مفید برای خود و جامعه باشد. و اگر انسان احساس کند که ممکن است با وسوسه شیطان، خود و یا دیگران، به واسطه این علم به فساد و تباهی بیفتند، باید از فراگیری آن استنکاف نماید. و طالب علم پس از بررسی و اشراف بر جوانب آن، باید آن را صرفاً در جهت تحصیل رضای پروردگار به کار گیرد و اغراض دنیوی و نفسانی را از خود دور بگرداند.

و در این مرحله، به خصوص بر طالبان علوم اسلامی و رهروان تعالیم شریعت سبحانی، فرض و لازم است که نهایت مراقبت در اخلاص نیت و تصفیه باطن را بنمایند؛ و خلوص نیتی را که در ابتدای سیر و شروع در مسیر متّصف بدان بودند، در اواسط راه و انتهای طریق از دست ندهند، و زرق و برق مظاهر دنیای دنی و وسوسه شیاطین و فتنه‌گری خناسان، آنان را از مکتب اهل بیت علیهم السلام دور نگرداند، و صبغة الهی را در وجود آنان کم‌رنگ ننماید.

و از فرمایشات حضرت این نکته به دست می‌آید که هر سخنی را گرچه ممکن است در بعضی از موارد مفید باشد، نباید در هر جا و نزد هر شخص ابراز نمود؛ و باید در اظهار مطالب نسبت به مخاطبین، درجه و مرتبه قائل شد؛ و چنانچه گوش سپردن به هر سخن ممکن است موجب تباهی انسان گردد، برای هر سخن نیز وقت و شرایط لازم القای آن باید در نظر گرفته شود، تا اینکه اثر سوء در مخاطب به جای نگذارد.

”أَيُّ بُنَى! إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أزدَادُ وَهَنًا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَ أوردتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِهَا فِي نَفْسِي، وَ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقَصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى، أَوْ فِتْنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ، وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ: مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتَهُ،

فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ نُبُوكَ، لِيَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ
 مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُنَيْتَ
 مَوْوَنَةَ الطَّلَبِ، وَ عَوْفِيَّتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا
 نَأْتِيهِ، وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبِّيَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.“

«ای فرزند! پس از آنکه مشاهده کردم که عمرم به نهایت رسیده و ضعف و سستی بر بدنم غالب گشته، تصمیم گرفتم که وصیتم را به تو بجای آورم، و پاره‌ای از خصلت‌ها و آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی مهم را به تو گوشزد نمایم پیش از آنکه اجل در امرم تعجیل نماید و من به آنچه در نفسم می‌گذرد، در ابلاغ آن به تو موفق نگردم؛ و همچنان‌که فتور و سستی و نقصان در جسمم پدیدار گشته است، در اهتمام و عزم ابلاغ این مطالب، سستی و کسالت عارضم شود. یا اینکه به واسطهٔ مرور زمان و توجه به دنیا، هواهای نفسانی بر قلب و ضمیر تو غالب شود و از پذیرش نصیحت و اندرز فرومانی، و یا فتنه‌ها و گرفتاری‌های دنیا چنان تو را برباید که مانند اسب گریزپای از انس و الفت با ادراک حقایق و شعور به واقعیت‌ها بازمانی، در حالی که اکنون در حال و هوای دیگر و فضای متفاوتی بسر می‌بری؛ زیرا قلب و ضمیر جوان و تازه سال، مانند زمین بکر و دست نخورده است، هرچه در او بکارند و هر بذری بیفشانند، پذیرا می‌گردد و آن را به بار می‌نشانند.

پس بدین خاطر اقدام به ایراد وصیت نمودم و به تأدیب صالح مبادرت ورزیدم، پیش از آنکه قلبت به قساوت و سختی گراید، و فکر و عقلت به امور واهی و اشتغالات پوچ و بی حاصل منغمر گردد، تا اینکه با عزمی راسخ و همتی والا به آنچه که تجربه کنندگان آزمودند همت گماری، و محتاج به تجربه و آزمایش مجدد نباشی، که تجربه شده را آزمودن خطاست.

پس به آنچه که ما و پیش از ما به دنبال آن می‌گشتیم، تو دسترسی پیدا خواهی کرد، و چه بسا حقایقی بر تو مکشوف شود که بر ما پوشیده بوده است (زیرا تو علاوه

بر تجارب شخصی خود، از حاصل تجربه‌های گذشتگان بهره‌مند خواهی بود.)»
 در این فقرات، امیرالمؤمنین علیه السلام به سه نکته قابل تأمل اشاره دارند.
نکته اول اینکه: گفته‌اند علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد و پرهیز همیشه بر مداوا مقدم است.

نفس و روح انسان بر اساس فطرت و مبانی توحید شکل گرفته و آماده برای فعلیت و کمال است؛ و اگر چنانچه در ابتدای امر آدمی آن را به دست تربیت و تأدیب فرد صالح و راه رفته و حکیمی بصیر و آگاهی خبیر، بسپرد و سر در اطاعت و انقیاد اوامر او درآورد، با حرکتی سریع و نشاطی بلیغ، مراحل تجرد و فعلیت را یکی پس از دیگری به منصه ظهور درمی‌آورد؛ و اگر این فرصت را از دست بدهد، دیگر آن استعداد و آمادگی و نشاط را به دست نخواهد آورد، گرچه در مسیر کمال به دنبال وصول به مقصد، اهتمام داشته باشد.

نکته دوم را می‌توان بر این مسأله مترتب نمود:

حضرت در این فقرات بهترین موقعیت را در تلقی مسائل اخلاقی و مبانی سیر و سلوک الی الله، عنفوان جوانی می‌دانند؛ زیرا قلب و فکر جوان بر اساس حقایق فطری و آموزه‌های تکوینی هنوز به شهوات و نفسانیات و هواهای دون، آلوده نشده است؛ و در پذیرش حق به مقابله و ستیز بر نمی‌خیزد و زود پذیرای آن می‌شود؛ چنانچه حضرت می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالْأَحْدَاثِ^۱ «بر شما باد به نوجوانان»، مبدا فرصت پذیرش آنان را با دفع الوقت کردن و مسامحه نمودن و به تأخیر انداختن از دست بدهید! تا اینکه محیط و اطراف و دوستان و اجتماع، آنان را از مسیر حق منحرف نمایند و شوق و سلیقه و فکر آنان را به شهوات و هواهای نفسانی و ابتعاد از تعالیم وحی و مبانی شرع

۱- الکافی، ج ۸، ص ۹۳.

مشغول سازند که برگرداندن آب نهر بسیار مشکل و چه بسا غیر ممکن خواهد بود؛ و لذا بزرگان از اهل معرفت و مریبان نفوس فرموده‌اند:

برای رسیدن به مراتب کمال و سیر در عوالم معرفت، باید از جوانی شروع نمود؛ و عبور نفس از کریوه‌های عالم کثرت در سنین بالا مشکل خواهد بود.

نکته سوّم در این بیانات: استفاده از تجربه دیگران در تصحیح مسیر و اعتدال طریق است. و لازم است که به این نکته کمال توجه و اهتمام کافی به عمل آید؛ زیرا حیات انسان و زندگی دنیوی با تمام فراز و نشیب‌هایش و اختلاف در روش‌ها و منش‌ها و حدودِ حوادث مشکوک و مشتبه، اقتضا می‌کند که انسان با نیرو و توانی فراتر از شعور و مدرکات و آگاهی خود با این حوادث روبرو شود، و از ابزار و سائطی با کارایی بیشتر و قوی‌تری استفاده نماید؛ زیرا در بسیاری از وقایع، چنانچه انسان بخواهد با تجربه خود به صحت و سقم آن پدیده و واقعه برسد، چه بسا فرصت از دست برود و خسران و بوار و پشیمانی دامن‌گیر او گردد، و یا در درون آن حادثه واقع شود و راه بازگشت بر او مسدود گردد. در اینجا است که باید از تجربه دیگران و مقایسه آن با سایر جریانات و حوادث و اموری که در آن واقعه نقش اساسی را ایفاء می‌نمایند، تکلیف خود را بازیابد و راه خویش را هموار سازد.

”أَيُّ بَنِيَّ! إِنِّي - وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مِّنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ
نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَ سِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ
كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِهَا انْتَهَيْتُ إِلَىٰ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَىٰ
آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَ نَفَعُهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ
لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَ
رَأَيْتُ - حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ
أَدَبِكَ - أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَ

نَفْسٍ صَافِيَةٍ، وَ أَنْ أبتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَأْوِيلِهِ، وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ
وَ أَحْكَامِهِ، وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، [وَ] لَا أُجَاوِزُ لَكَ إِلَى غَيْرِهِ، ثُمَّ أَشْفَقْتُ
أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي
التَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ
مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا أَمْنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ، وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوَفَّقَكَ اللَّهُ فِيهِ
لِرُشْدِكَ، وَ أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

«ای فرزندم! گرچه من به واسطه محدودیت عمر خود نتوانسته‌ام زندگی و حیات مردم پیش از خود را درک کنم، ولیکن در اعمال و رفتار آنان نیک تأمل نمودم، و در اخبار آنها تفکر کردم و در آثارشان سیر و غور نمودم، آن‌چنان‌که گویی پیوسته یکی از آنان به شمار می‌آدمم و با آنها معیت و ملازمت داشته‌ام، و به واسطه اطلاع و اشراف بر جمیع کردار و رفتار آنها، گویا از ابتدای خلقت بشر تا آخر آن، روزگار گذرانیده‌ام و کردار شایسته آنها را از ناشایست تشخیص داده‌ام و آنچه که مفید است از آنچه باعث ضرر و زیان آدمی است، باز شناختم.

پس از هر شیوه و روشی که مشاهده کردم، برگزیده و زلال آن را برای تو فراهم آوردم، و نیکوترینش را برای تو برگزیدم، و از طرح و بیان موارد مشکوک و شبهه‌ناک اجتناب ورزیدم، و چنین یافتم. مانند پدری دلسوز و نگران به آینده و صلاح فرزند خویش که از سختی‌ها و مشکلاتی که ممکن است برای فرزندش پیش آید خود را در تعب و فشار و تشویش می‌یابد و عزم و اراده خویش را بر تربیت و تأدیب او راسخ می‌نماید، می‌خواهم این مقصود و مهم در تو محقق گردد، در حالی که تو در عنفوان شباب رو به سوی زندگانی خویش داری، و روزگارت را در بهترین شرایط حیات که توأم با نیت خالص و نفس و روان صاف است، سپری می‌کنی.

ابتدا تو را با کتاب الهی آشنا کردم و در تعلیم و تأویل آیات و شرح و بسط آن کوتاهی ننمودم و به عقائد و مبانی و اصول شریعت اسلام و احکام آن تو را

آگاه ساختم و حلال و حرام آن را به تفصیل برایت توضیح دادم، و از کتاب الهی و مبانی شرع تو را به مکتب‌ها و نحله‌های گوناگون نفرستادم. سپس ترسیدم که به همان توهمات و انحرافات و هواهای نفسانی که سایرین دچار می‌شوند، تو نیز مبتلا گردی (و به هلاکتی که مردم عوام با پیروی از سلائیق نفسانی و روش به دور از منطق عقلانی گرفتار می‌شوند، تو نیز گرفتار شوی)؛ بنابراین ترجیح دادم که با تنبیه و تأدیب تو، گرچه بر نفسم ناخوش آید، از خطری که تو را به واسطهٔ فرو رفتن در مهالک تهدید می‌کند، بر حذر دارم و راه سداد و رشد را به تو بنمایانم، و امید دارم که توفیق خدای متعال موجب رشد و صلاح تو گردد، و تو را به مقصد و مآلت واصل گرداند. پس این وصیت‌نامه را بدین جهت برای تو به رشتهٔ تحریر درآوردم.»

”و اعلم - یا بُنّی! - أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي، تَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِقْتِسَارُ عَلَيَّ مَا فَارَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ الْأَخِذُ بِهَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؛ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْأَخِذُ بِهَا عَرَفُوا، وَ الْإِمْسَاكُ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا، فَإِنْ أَبَتِ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَ تَعْلَمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلوِّ الخُصُومَاتِ.

و ابدأ - قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ - بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَ تَرِكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ؛ فَإِذَا أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ، وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعْ، وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا؛ فَانظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَ فَرَاغِ نَظَرِكَ وَ فِكْرِكَ؛ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تُحِبُّ الْعَشْوَاءَ، وَ تَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ، وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَ الْإِمْسَاكُ عَنِ ذَلِكَ أَمْثَلُ.“

«ای فرزندم! بدان خوشایندترین و محبوب‌ترین چیزی که در این وصیت، آن را برای تو خوش می‌دارم، تقوای الهی و رعایت رضای پروردگار در همه حال است. بر آنچه خدای بر تو واجب نموده است پایدار باش و از آن تجاوز مکن، و به آنچه که گذشتگان از پدران بزرگوارت و برگزیدگان از خویشانت به آن عمل می‌نمودند و بر آن سیره و روش، روزگار خود را می‌سپردند، تو نیز اقدام کن و متمسک باش؛ زیرا آنان از آنجا که پیوسته مصالح خویش را در نظر می‌گرفتند، چنانچه تو در نظر می‌گیری؛ و در رفتار و کردار خود با فکر و تدبیر عمل می‌نمودند، همچنان که تو فکر و تدبیر می‌نمائی، این مسأله آنان را به جایی رساند که به هر چه یقین و معرفت حاصل نمودند عمل نمایند و به تکلیفی که بر آنان نوشته نشده بود، کاری نداشته باشند.

پس اگر نفس تو نسبت به کردار گذشتگان در شک و تردید باشد و به آن یقین و معرفتی که آنان دست یافتند، دست نیافت؛ باید به دنبال شناخت واقع و رسیدن به حاقّ مسائل از روی فهم و درایت برخیزی و گم‌شده خویش را جستجو نمایی (از قضایا و شبهات به آسانی نگذری و آنان را ساده و پیش پا افتاده نشماری)، و مبادا بدون آگاهی و بصیرت وارد در شبهات شوی! و یا ظواهر و مظاهر خیره کننده، عقل و فهمت را برابند و تو مفتون جاذبه‌های عوام فریبانه آنها گردی!

و پیش از هر چیز و قبل از اینکه نسبت به امری اقدام نمایی، از خدایت استعانت و مدد بجوی و در توفیق از جانب او با رغبت و شوق تمام رو به سوی خدای آور، و از هر امری که فکرت را پریشان و متردّد می‌سازد و در نتیجه تو را در شبهه و اشتباه می‌اندازد و یا اینکه تو را به دست ضلالت و گمراهی می‌سپارد، دوری گزین. پس اگر در خود صفای دل و خشوع در برابر حق را یافتی، و عقل و درایت در متابعت از حق راسخ و استوار گردید، و هم و غم خود را - در برابر عمل به حق و رضای ربّ و صلاح دنیا و آخرت - هم واحد و عزم راسخ پنداشتی، آنگاه نسبت به آنچه که برایت تفسیر و توضیح خواهم داد، نیکو نظر نما و دقیق تأمل کن.

و اگر در برخورد با حوادث و قضایا به صلاح و سعادت خویش یقین پیدا نکردی و راه درست را از باطل به خوبی تشخیص ندادی و فکر و رأی تو در تشخیص صلاح و سداد آن موضوع ناتوان ماند؛ پس بدان که تو راه را کورکورانه می‌روی و از روی بصیرت و اتقان گام بر نمی‌داری، و در ظلمت‌ها و تاریکی‌های گنگ و مفسده‌انگیز به هلاکت و نیستی خواهی رسید و کسی که طالب دین است، دچار اشتباه و یا مزج حق و باطل نمی‌شود؛ و در چنین مواردی، احتیاط و توقّف و عدم حرکت در آن واقعه، پسندیده‌تر است.»

در این فقره موارد قابل تأملی به چشم می‌خورد:

اوّل اینکه حضرت می‌فرماید:

محبوب‌ترین روش‌ها، تقوای الهی و عمل به تکلیفی است که از جانب خداوند تشریح شده است، و انسان نباید از ناحیه خود نسبت به تکلیف کم و یا زیاد نماید. بعضی تصوّر می‌کنند که رضای الهی، در انجام عبادات به صورت شاقّ و مشکل است و عبادت هرچه سخت‌تر باشد، نزد خداوند ارج بیشتری دارد؛ و یا در انجام مستحبات می‌پندارند که بر آنان فرض و واجب است.^۱

۱- روایتی است مأثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَمْزُهَا.» «بهترین عبادت آن است که همراه با سختی و مشقّت بیشتری انجام شود.» باید به این نکته در اینجا و سایر موارد توجه داشت که انجام عبادت و اطاعت امر پروردگار در ظرف و فضای تکلیف شکل پیدا می‌کند، و در جایی که تکلیف بر موضوعی نیامده است، انجام و یا ترک آن عمل به طور خودسرانه تخطّی از مبانی عبودیت و تجرّی بر مولا تلقّی خواهد شد؛ چنانچه در مثال‌هایی که ذکر شده است، این مسأله کاملاً واضح است که حکم خداوند چیز دیگری است و ابراز سلیقه افراد چیز دیگر.

اما عباداتی که در انجام آن، راه‌های گوناگون و اشکال متفاوتی وجود دارد و هر کدام از آنها مورد نظر شارع و مقبول او خواهد بود، در این موارد است که گویند: عبادت و عملی بیشتر نزد خداوند مقبول است که جنبه عبودیت و ذلّت و مسکنت آن از سایر اشکال بیشتر و بهتر باشد. ⇐

مثلاً در جایی که باید به جای وضو تیمم کنند، وضو می‌گیرند و خود را به هلاکت یا زحمت می‌اندازند؛ و در صورت عذر که وجوب روزه برداشته می‌شود، روزه می‌گیرند و جسم خود را دچار انواع آسیب‌ها می‌نمایند؛ و یا اینکه در سفر

﴿ مثلاً اگر فرض را بر این بگذاریم که با تحصیل توشه و مرکب سفر، فریضه حج بر انسان مستقر خواهد شد، یا برای انجام حج استجابی وسایلی سفر مهیا گردد، در این صورت در شرایط فعلی، رفتن به حج یا به وسیله طیاره خواهد بود و یا کشتی و اتومبیل و یا مرکب حیوانی و یا با پای پیاده که طبیعتاً نفس آدمی از این وسایلی ابتدائاً به اولی و سپس به سایر مرکب‌ها تمایل خواهد داشت و هیچ‌گاه به پیاده رفتن رغبتی نشان نمی‌دهد. در اینجاست که این روایت مصداق پیدا می‌کند و در صورت وجود فرصت کافی و عدم بروز موانع خارجی قطعاً حرکت با ماشین و مرکب حیوانی بر رفتن با هواپیما ترجیح خواهد یافت، تا چه رسد به پیاده رفتن؛ زیرا در سفر با اتومبیل و غیره نفس انسان تعب و مشقت و عبودیت بیشتری را نسبت به سفر با هواپیما احساس خواهد کرد.

امام مجتبی علیه السلام بارها و بارها مسافت بین مدینه و مکه را با پای پیاده طی کردند، در حالی که مرکب‌های آن حضرت در پیش رو در حرکت بود.

موسی بن جعفر علیه السلام و امام سجاد علیه السلام نیز بارها در طی سفر با پای پیاده مشاهده شده بودند.

ملاصدراى شیرازی حکیم نامدار و افتخار عالم اسلام، بارها با پای پیاده از منزل خود تا مکه طی طریق نمود و در سفر اخیر در شهر بصره به رحمت خدا رفت.

مثال دیگری در اینجا بیاوریم:

برای فردی که روزه قضا بر عهده دارد واجب است یک روز را در هر شرایطی روزه بدارد، چه آن روز از روزهای زمستان و کوتاه باشد و چه از روزهای تابستان و بلند و همراه با گرما و عطش، و هر کدام از این دو روز را که بجای آورد مشکلی نیست، که ذمه خود را برطرف نموده است و تکلیف از او ساقط می‌شود؛ ولی ثواب روزه در تابستان و تحمل عطش و تعب قطعاً بیشتر از اجر و پاداش روزه زمستان خواهد بود. و بر همین قیاس...

بنابراین مضمون روایت این نیست که انسان از پیش خود تکلیف بترشد و بدون اذن و اجازه شارع از سر خود مشغول به انجام عملی گردد، که این اقدام قطعاً بدعت و خلاف است و مبغوض شارع؛ بلکه مفهوم آن این است که در مصادیق متعدده انجام تکلیف آن مصداقی که بیشتر نفس را به سختی می‌اندازد، نزد پروردگار محبوب‌تر است؛ زیرا آثار انجام آن عمل که همان تذلل و خشوع است، بیشتر نمایان می‌گردد.

حجّ به جای اینکه خانم‌ها از تکلیف مقرر شده در شرع پیروی نمایند و در ایام عذر به استراحت پردازند، با خوردن قرص‌های مخصوص، از ورود در عذر شرعی جلوگیری می‌کنند؛ و سنت الهی را در حقّ خود زیر پا می‌گذارند و سیر طبیعی و تکوینی مشیّت الهی را درباره خود، دچار صدمه و آسیب می‌سازند، در حالی که تکلیف آنها بر همان روال و سیر طبیعی است.

ما باید بدانیم در انجام تکالیف تا آنجا موفق و مؤید خواهیم بود که در راستای رضا و تقدیر الهی عمل نمائیم و از پیش خود چیزی را اضافه یا کم نکنیم و بیش از صاحب شریعت برای انجام تکالیف دل نسوزانیم و نیت خالص خود را با هواهای نفسانی و سلیقه‌های شخصی و وسوسه‌های شیطانی، مخلوط و آلوده نسازیم.

تمام بدعت‌هایی که به دست جاهلان و نااهلان در شریعت انبیاء پیدا شده است، از همین مسأله ناشی می‌شود. مصافحه نمازگزاران پس از نماز، یکی از همین بدعت‌هاست. مجالس اربعین برای متوفی نیز این چنین است. رفتن زن‌ها به دنبال جنازه و شرکت در تدفین متوفی نیز همین طور است. تزیین مساجد به کاشی‌کاری‌ها و ساختن مناره و گنبد، از بدعت‌ها شمرده می‌شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«وقتی قائم ما عجل الله فرجه ظهور کند، تمام مساجد را تخریب کرده و آنها

را براساس سنت رسول خدا از نو بنا می‌کند.»^۱

حرکت هیئت‌های عزا با ساز و طبل و عَلم و غیره، همه از بدعت‌های متعارف گشته است. نصب بلندگو خارج از فضای مسجد و حسینیه و یا تکایا و ایذاء همسایگان، همه و همه بدعت و حرام است، و بر این قیاس...؛ شریعت و دین خدا نیاز به دلسوزی ما ندارد و لازم نیست ما قیمومیت آن را به عهده بگیریم. ما اگر

۱- وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۱۶.

خیلی هنر داشته باشیم، نباید بگذاریم که روش و عمل خود را از دائرهٔ شرع و آنچه از موالیان ما به دست ما رسیده است، جدا کنیم.

شخصی خدمت امام علیه السّلام رسید و عرض کرد: من دعائی اختراع کردم و آن را در قنوتم و سایر مواقف می‌خوانم. امام علیه السّلام با تغییر فرمودند: دَعْنِي مِنْ اخْتِرَاعِكَ. «تو را با اختراع چه کار؟!»^۱

نکته دیگر در این فقرات استفاده از تجربهٔ گذشتگان است.

شکّی نیست که زندگی انسان‌ها در طول قرون و اعصار، بر اساس جلب منافع و دفع مضار بوده و خواهد بود؛ و بر این اساس تمدن‌ها و مجتمع‌ها، شکل گرفته و آیندگان پیوسته از تجربیات گذشتگان استفاده می‌برند. از روش نیکو و پسندیدهٔ آنان بهره‌مند و از کاستی‌ها و نواقص ایشان عبرت می‌آموختند. این مسأله در روابط خانوادگی و اجتماعی و بین ملل، رائج و دارج بوده است، به طوری که اگر ملت و یا دولتی و یا فردی بر خلاف این روش عمل نماید، مورد قدح و مذمت عقلا واقع می‌شود؛ زیرا خداوند یک عمر بیشتر عطا نکرده است. بنابراین شخص عاقل پیوسته از فرصت‌ها بهرهٔ بیشتری می‌برد و خود را از گزند حوادث، بهتر محفوظ می‌دارد.

و اما **نکته** بسیار مهمّی که حضرت در اینجا بدان تذکر داده‌اند، حرکت و سیر انسان در فضای شک و تردید و جهل و بی‌خبری است.

دربارهٔ این نکته هرچه بگوییم و بنویسیم، کم گفته و کم نوشته‌ایم. به یقین می‌توان گفت: غالب انحراف‌ها در جوامع بشری و نیز در میان افراد، به واسطهٔ عدم رعایت این نکته بوده است.

آنچه در مورد شبهه و تردید، موجب آفت و حرکت در ضلالت و ظلمت و طبیعتاً ابتعاد از حقّ و استقامت می‌شود، ظواهر فریبنده و جاذبه‌های اغواکننده است.

شخصیت ظاهری افراد و معروفیت آنان در این مسأله نقشی اساسی دارد، و وعده‌ها و وعیدهای بدون پشتوانهٔ موجّه و منطقی و صرفاً بر مبنای شعار، رهزنی است که می‌تواند عقل‌های نارسا و نفوس ضعیفهٔ مردم عوام را به بیراههٔ ظلمت و جهالت سوق دهد.

شخصیت‌های کاذب اشخاص و ظواهر چشم‌پُرکن ایشان، می‌تواند نقش مهمی در این ضلالت و اغوا ایفا کند. فتنهٔ خانمان برانداز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بی‌ارتباط به این نکته نبود. عدم بصیرت و آگاهی مسلمین نسبت به واقع و عدم اهتمام به مسألهٔ خطیر ولایت و زعامت از یک طرف، و ظواهر گول‌زنندهٔ طیف مخالف ولایت و وصایت - همچون کهولت سن و یار غار بودن با رسول خدا و انتساب سببی - در این مسأله نقش داشته است. وجود افراد سرشناس مانند: انس، خادم رسول خدا و عثمان، داماد پیامبر و سایرین در جبههٔ مخالف نیز بر اغواگری این جریان افزوده بود.

در جریان مشروطه نیز به طور دقیق با این خلأ و نقصان روبرو می‌شویم. حضور علمای ظاهر و روحانیون سرشناس و مراجع وقت، در دو جبههٔ رو در رو و سیل اتهامات و سب‌ها و تخریب شخصیتی نفوس از طرفین، مردم را در حیرت و آشفتگی غریبی قرار داد که طرفین را در غرقاب هلاکت، نیست و نابود ساخت. فقط افرادی از این فتنه جان سالم به‌در بردند که گوشهٔ عزلت برگزیدند و خود را از انتحال و انتساب به یکی از دو طرف مبری کردند و مردم را دعوت به کناره‌گیری از این دام و مهلکهٔ برنامه‌ریزی شده، نمودند.

از اینجا می‌توان به دست آورد که در مواردی که قضیه و حادثه‌ای، واقعیتش را برای انسان روشن و آشکار نکرده است، انسان نمی‌تواند به یکی از دو طرف شبیه، گرایش پیدا کند و جانب یکی را بر دیگری ترجیح دهد و خود را در زمرهٔ پیروان و هم‌مسلمان آن گروه در آورد. و باید با احتیاط و حزم و توقّف، خود را از دام گستردهٔ طرفین مصون و محفوظ بدارد.

قطعاً در چنین حوادثی هر کدام از طرفین، خود را حقّ مطلق قلمداد می‌کنند و برای اثبات مدّعی خویش از وقایع گذشته و حوادث صدر اسلام، شاهد و دلیل می‌تراشند و خود را از مصادیق آن واقعه می‌پندارند که طبیعتاً باید به گفتار آنان توجهی نمود و معیار را وجود شاخصه‌ها و ظهور آثار حقّ در آنها دانست.

حجاج بن یوسف ثقفی که در کشتار و تدمیر شیعیان گوی سبقت از گذشتگان و آیندگان ربوده بود، در توجیه کردار خویش به آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ استشهاد می‌نمود.

و اما نکته آخر در این فقرات، اخلاص نیت و صفای باطن و تسلیم در برابر حق و خضوع در قبال مشیّت و اراده پروردگار است.

در این نکته امام علیه السلام تأکید دارند که تا قلب انسان نسبت به پذیرش حقّ صاف و بی‌غش نباشد، گفتار اولیا و سخنان بزرگان چندان فائده‌ای برای او نخواهد داشت و نصیحت در گوش او آب در هاون کوفتن است.

آئینه شو وصال پری طلعتان طلب اول بروب خانه دگر میهمان طلب^۲
و لذا می‌بینیم که اولیای دین، شرط اساسی تأثیر گفتار صالح را خلوص نیت و صفای قلب دانسته‌اند و تا کدورت باطن و زنگار دل همچنان بر شخص غالب است، تأثیری از سخنان حکیمانه بر قلب مشاهده نمی‌شود؛ و بر این اساس است که بزرگان طریق، تخلیه دل را از تعلّقات و گرایش‌ها و زنگارها، پیش از تخلیه به انوار و فیوضات الهی دانسته‌اند؛ و اقدام به ذکر پروردگار و اوراد را در زمینه عدم پذیرش نفس، بسیار بسیار مضرّ و خطرناک شمرده‌اند.

و بدین جهت است که امام علیه السلام به دنبال این مطلب می‌فرماید: «اگر نتوانستی در انتخاب راه و مسیر حرکت به سوی پروردگار، نفست را مطمئن و قلبت

۱-سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۵۹.

۲-دیوان صائب تبریزی، ج ۱، باب ۱، غزل ۹۲۰.

را به یقین برسانی، پس مبادا که به هر راهی وارد شوی و به هر جایی سر سپری و به هر ندائی پاسخ دهی و به هر محفلی سرک بکشی! که در این هنگام، صحیح و سقیم و زشت و زیبا و سره و ناسره در هم آمیخته خواهد شد و تو را به هلاکت خواهد رسانید.»

”فَتَفَهَّمْ - يَا بُنَيَّ! - وَصِيَّتِي، وَ اعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتُ، وَأَنَّ الْمُفْنَى هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُتَبَتَّلَى هُوَ الْمُعَافَى، وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَوِّرَ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ النَّعْمَاءِ وَالْإِبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ. فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَأَحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ بِهِ؛ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ، ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّأَكَ، وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ، وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ.“

«پس - ای فرزندا! - خوب وصیتم را بفهم و به آن توجه کن و او را به گوش دل بسپار و با جان و روانت در هم آمیز، و بدان که مالک مرگ و نیستی همان مالک حیات و زندگانی است و خالق زندگی، خود خالق بوار و نابودی است، و آنکه می میراند، هم او دوباره باز می گرداند، و آن ذاتی که ابتلاء می دهد هم او باز می گشاید، و دنیا برای زندگی و حیات بی درد سر و مستمر آفریده نشده است، بلکه خداوند آن را برای نعمت‌ها و ابتلائات و پاداش آخرت، یا اموری که علم و آگاهی بدان نداریم، خلق فرموده است. پس اگر در این مطالب و گذر عمر و ظهور حوادث برایت مشکلی پیش آید که نتوانستی از عهده حل آن برآیی، آن را بر نادانی و قصور در علم و بصیرت خویش حمل کن. (نه اینکه نسبت به اصل آن حادثه و مسأله دچار شک و تردید گشته، آن را خلاف بدانی؛ زیرا انسان نمی تواند نسبت به همه امور و جریانات دارای یقین و جزم باشد.) زیرا تو در ابتدای خلقت و تولدت جاهل به دنیا آمدی، سپس کم کم به علم و

آگاهی رسیدی، و چه بسیار از امور و حقایقی است که هنوز بر تو مجهول می‌باشد، و رأی و نظرت در آن متحیر و مردّد خواهد بود، و بصیرت و بینائیت در آن نقصان خواهد داشت، سپس با گذشت زمان و فراهم شدن اسباب آگاهی و اطلاع، به علم و بصیرت دست خواهی یافت.

پس به ذات اقدس و متعالی پروردگاری که تو را خلق کرد و روزی بخشید و به اعتدال درآورد، تکیه زن و از او مدد بخواه و تمسک بجوی، و باید توجه و رویکردت، یکسره به سمت و سوی او باشد و معبودی را جز او در نظر نیاوری، و شوق و رغبتت فقط منحصر در وصول به او و تحصیل رضای او باشد، و بیم و هراست باید از دوری و نارضایتی و سخط و غضب او باشد.»

در این عبارات امام علیه السلام به این نکته اشاره دارند که همان‌طور که اصل وجود عالم و عالمیان به ذات اقدس الهی باز می‌گردد، جميع حوادث و عوارض مترتبه بر آن نیز، به اراده و تقدير او مستند و مربوط خواهند بود، چنانچه در مسائل فلسفی و عرفان نظری - توحید ذاتی و اسمائی و صفاتی و افعالی - این مطلب به اثبات رسیده است.

بناءً علی‌هذا، انسان در جميع امور و تصرفات خویش - چه امور شخصیّه و روابط اجتماعی، و چه در مسائل عبادی - فقط باید از آن ذات بی‌مثال، مدد جوید و او را مورد پرستش و اطاعت و انقیاد قرار دهد و با تمام وجود و سرّ و سویدای خویش، به سمت و سوی او روی آورد؛ چنانچه خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد: «ای موسی! در جميع امور خویش، حتّی در نمک طعام خود، از من درخواست و التماس نما.»^۱

بنابراین انسان باید چشم امید خود را منحصرأً به آن ذات بی‌همتا بدوزد و از او

در بیم و هراس بوده باشد و به هیچ قدرت و اثری در این عالم، توجه ننماید.

”و اعلم - یا بُنّی! - أَنْ أَحَدًا لَمْ يُبَيِّعْ عَنِ اللَّهِ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ فَارْضُ بِهِ رَائِدًا وَ إِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا، فَإِنِّي
لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً، وَ إِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَ إِنِ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ
نَظَرِي لَكَ.“

«و بدان - ای فرزندم! - هیچ شخصی در این دنیا به مانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نتوانسته است از مقام ربوبی و اوصاف و خصوصیات او سخن بگوید و او را به سایرین بشناساند؛ پس او را راهنما و چراغ هدایت و جلودار و مطاع خویش به سوی سعادت و رستگاری قرار ده.

و بدان که من از نصیحت و ارشاد تو چیزی فروگذار نکردم و به این نکته توجه کن که تو هیچ‌گاه به مصلحت و سعادت خود - هر چند که سعی و کوشش نمائی - به آن میزان و مقداری که من برای تو می‌خواهم، نخواهی رسید.»

در این جملات امیرالمؤمنین علیه السلام پس از تبیین و تشریح موقعیت بشر در این دنیا و انتقال او به سرای آخرت و پس از روشن شدن حقایق و اعتبارات و آنچه که به صلاح یا فساد آدمی است، و اینکه برای وصول به فلاح و رستگاری باید از نیت صاف و صدق ضمیر برخوردار بود، و پیوسته در مواقف شک و شبهه، جانب حزم و احتیاط پیشه کرد و باید از سنن و شیوه‌های خردمندان و مستند به عقل و فطرت تبعیت نمود، به مسأله حیاتی هدایت و ارشاد و مسیر سعادت و رستگاری بشر اشاره می‌کنند، که برای رفع تردید و ابهام و توقف در عمل و تصمیم، باید از ارشاد و هدایت و دستگیری شخصیتی خبیر و آگاه و مطلع بر همه جوانب و زوایای موارد مشتبه و مجهول بهره‌مند شد، و کلام او را عقل منفصل تمییز و تشخیص مبهمات دانست، و او را چراغ هدایت در دل ظلمانی حوادث و مهالک دانست، و از دستورات و ارشادات او سربلندی نمود و در مواقع خطیر و بزنگاه‌های حیات بشری، اراده و

تصمیم او را بر خواست و میل خویش مقدم شمرد؛ و دستور او را به عنوان تنها راه نجات از معضله و شبهه‌ای که در او واقع شده، دانست.

بر اساس همین برهان و حکم عقل به متابعت اعلم و خبیر، باید از رسل الهی و پیشوایان دینی که موارد مشکوک و مواقف مشتبه برای آنان به دیده دل و بینش الهی روشن و آشکار است، متابعت نمود، و دستور آنان را بر همه خواست‌ها و انتظارات دیگران و تشویق‌ها و تهدیدها و سلائق ترجیح و برتری داد.

بی پیر مرو تو در خرابات هرچند سکندر زمانی^۱

* * *

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی^۲

طبیعی است از آنجا که مقصد غایی از خلقت بشر، عبور از مراتب غیب و سیر در اسماء و صفات حضرت حق و بالمآل، وفود به حریم قدس و ذات اقدس الهی است، باید قطع این مسافت با راهبری باشد که خود بالعیان و الشهود جمیع مراتب اسماء و صفات را یکی پس از دیگری طی نموده و از اسرار و رموز آن عوالم کاملاً مطلع باشد؛^۳ و در خطرات و مهالک نفس و موانع طریق بتواند به چیره دستی و چالاکی، انسان سائر الی الله را مطلع و از آن موطن برهاند.

از اینجاست که در می‌یابیم چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در این فقرات، رسول خدا و اهل بیت او را بهترین و سزاوارترین افراد به هدایت و دستگیری انسان‌ها مشخص نموده است.

۱- امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۶۶.

۳- توضیح این مطلب در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت آمده است.

چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار - رضوان الله علیه - می فرماید:

ز مشرق تا به مغرب گرامام است علی و آل او ما را تمام است^۱

و بر این قیاس و به همین ملاک، اولیای الهی که مراتب تجرد را به نحو اتم و اکمل طی نموده و به حقیقت عبودیت متحقق شده اند، می توانند از سالکین و پویندگان مسیر الی الله دستگیری بنمایند و آنان را به سر منزل مقصود برسانند. و در این مرتبه فرقی بین عالم و جاهل و اصناف متعدده نمی باشد، و همه آنها در هر مرتبه، محتاج و نیازمند ارشاد و دستگیری فرد کامل و انسان واصل می باشند؛ چنانچه

أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ضَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ.^۲

«کسی که طوق انقیاد و سرسپردگی را در آستان حکیم و عارفی روشن ضمیر و صافی نهاد، قرار نداده باشد، قطعاً در کشاکش حوادث و کوران شبهات به هلاکت و ضلالت خواهد افتاد.»

”و اعلم - یا بُنَّیْ! - اِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أفعالَهُ وَ صِفَاتِهِ، وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلاَ أَوْلِيَةٍ، وَ آخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ نِهَائَةٍ. عَظُمَ عَن أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ؛ فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ؛ وَ قِلَّةِ مَقْدَرَتِهِ، وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَ الْحَثِيئَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ.“

۱- الهی نامه عطار، آغاز کتاب، در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، «امیرالمؤمنین حیدر تمام است».

۲- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ص ۸۵۹.

«و بدان - ای فرزند! - اگر برای پروردگارت شریک و مانندی بود، فرستادگانش به سوی تو می آمدند و آثار سلطنت و اقتدارش را ملاحظه می کردی، و قطعاً کردار و صفاتش را می شناختی، ولیکن او خدای یکتا و بی مانند است؛ چنانچه خود را بدین صفت مّصّف نموده است.

هیچ ذاتی را یارای مقابله و ضدیت در سلطنتش نمی باشد، و هیچ گاه پایانی برای او تصوّر نمی شود، و ابدیت لایق ذات بی مثال اوست. اوست ابتدای هر چیزی، و هیچ چیز بر او پیشی نمی گیرد، در حالی که خود او ابتدائیت و اولیت ندارد و آغازی برای او متصوّر نخواهد بود، و پایان همه اشیا است در اصل وجود و عوارض آن، در حالی که خود او را نهایت و اختتامی نمی باشد. او بلند مرتبه است از اینکه ربوبیت او را قلب و بصر دریابد و به کنه ذاتش دسترسی پیدا کنند؛ پس حال که به این مطالب و اوصاف مطلع گشتی و از اقتدار و سلطنت و هیمنه او بر جمیع خلائق آگاه گشتی، خود را در برابر خدای یگانه آنچنان بیندار که فرد بی مقدار و بی مکتبی مانند تو، باید این چنین بیندارد. فردی که در ناتوانی و عجز فراوان، و احتیاج مبرم و عظیم به پروردگارش، در طلب تحصیل رضا و طاعت اوست، و از عقوبت و مؤاخذه اش بیمناک می باشد، و از غضب و دورباشش در هراس و نگرانی بسر می برد؛ زیرا پروردگار، تو را امر نفرمود مگر به کردار نیک، و تو را بازداشت مگر از کار قبیح.»

”یا بُنّی! اِنِّی قَدْ اَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْیَا وَ حَالِهَا، وَ زَوَالِهَا وَ اِنْتِقَالِهَا، وَ اَنْبَأْتُكَ عَنِ الْاٰخِرَةِ وَ مَا اَعَدَّ لِاَهْلِهَا [فیها]، وَ ضَرَبْتُ لَكَ فِیْهَا الْاَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا، وَ تُحَذِّرَ عَلَیْهَا، اِنَّمَا مَثَلٌ مِّنْ خَبَرِ الدُّنْیَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرٌ نَبَا بِهِمْ مَنَزِلٌ جَدِیْبٌ، فَاَمَّوْا مَنَزِلًا خَصِیْبًا وَ جَنَابًا مَرِیْعًا، فَاخْتَمَلُوا وَعَثَاءَ الطَّرِیْقِ، وَ فِرَاقَ الصَّدِیْقِ، وَ حُشُوْنَةَ السَّفْرِی، وَ جُشُوْبَةَ الْمَطْعَمِ، لِیَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ وَ مَنَزِلَ قَرَارِهِمْ، فَلَیْسَ یَجِدُوْنَ لِشَیْءٍ مِّنْ ذٰلِكَ اَلْمَا، وَ لَا یَرُوْنَ نَفَقَةً [فیهِ]

مَغْرَمًا، وَلَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنَزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلِّهِمْ؛
وَمَثَلٌ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنَزِلِ
جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَعَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ
إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

«ای فرزندم! من از احوال دنیا و خصوصیاتش تو را به خوبی آگاه کردم و از زوال دنیا و گذر از دنیا به آخرت نیز تو را مطلع ساختم و از عالم آخرت و آنچه را خداوند در آنجا فراهم آورده است، با خبر ساختم، و از مثال‌هایی که می‌تواند شناخت تو را نسبت به دنیا و آخرت تکامل بخشد، برای تو نقل نمودم، تا اینکه عبرت‌گیری و مسیر خویش را در این دنیا با آگاهی و بصیرت طی‌نمایی.

و به تحقیق مثل و شبیه کسی که از خصوصیات دنیا مطلع است، قوم و گروهی را ماند که در منزلگاهی به غایت سخت و قحط زده و ناموزون فرود آمده‌اند، و قصد دارند از آنجا به جایگاهی بسیار فرح بخش و سبز و خرم کوچ کنند، بنابراین چاره‌ای نمی‌بینند که مشقت و سختی راه را بر خود هموار سازند و از مصاحبت دوست و آشنا درگذرند و مشکلات راه را به جان بخرند و طعام ناموافق را چند صباحی تحمل نمایند، تا اینکه به سر منزل مقصود برسند و در جایگاه مستقر و همیشگی خویش مأوا گزینند. بدین جهت هیچ گونه تألم و ناراحتی از برخورد با این مسائل احساس نمی‌کنند، و از صرف اموال در وصول به این مقصود احساس خسارت و شکست نمی‌نمایند، و هیچ امری نزد آنها محبوب‌تر از این نیست که آنان را به منزلگاهشان برساند و به مقصدشان نزدیک گرداند.

و بالعکس، مثل کسی که به دنیا فریفته شده است و به ظواهر و جاذبه‌های آن خود را گرفتار نموده است و توشه‌ای برای آخرتش برنداشته است و از احوال و مقامات آن خبری ندارد، قوم و گروهی را ماند که در منزلگاهی خوش و جایگاهی بس نغز و دلربا مسکن گزیده‌اند، سپس آنان را در منزلگاهی بس خشک و سوزان

و قحط زده فرود آورند. پس هیچ چیز نزد آنان مبعوض تر و دشوارتر از مفارقت و جدایی از آن مسکن و جایگاه و حرکت به سمت منزل جدید نمی‌باشد.»

نکته قابل تأمل در این عبارات، مسأله اشتیاق انسان نسبت به دنیا و آخرت است. به طور کلی انسان نسبت به حوادث پیش روی، می‌تواند یکی از سه حالت مفروض را دارا باشد:

حالت اول: حادثه‌ای که احتمال وقوع آن را می‌دهد، به نفع او و موافق با خواست و میل او می‌باشد که در این صورت نسبت به تحقق آن اشتیاق و رغبت دارد و چه بسا از عدم وقوع آن در اضطراب و تشویش واقع می‌شود.

حالت دوم: پدیده‌ای است که موافق با منافع او و میل و خواست او نیست؛ در این صورت از تحقق آن نگران و مضطرب است و به هر وسیله می‌خواهد از وقوع آن جلوگیری نماید و شرایطی را که ممکن است موجب پیدایش آن پدیده شود، از خود دور می‌نماید.

حالت سوم: این است که آن حادثه ارتباطی با او نداشته، و وجود و عدم آن برای انسان علی السویه است؛ در این حالت انسان با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی از آن می‌گذرد. مؤمن به واسطه بینش و بصیرتی که نسبت به عوالم پس از مرگ دارد که انتقال از این دنیا، پشت سر گذاشتن مصائب و گرفتاری‌ها و اختلافات و امراض و خطرات است و در مقابل، ورود در عالم مثال و برزخ و بهره‌مند شدن از نعمت‌های بی‌پایان و ابتهاج تامّ و ملاقات با اولیای الهی و افاضه انوار جمال ربوبی و زدودن همه‌اندوه‌ها و تشویش‌ها و طیران در فضای عطرآگین لایتناهی و مصاحبت مظاهر جمال الهی حور و غلمان است، قطعاً برای انتقال از دنیا به آخرت لحظه شماری می‌کند و موانع موجود را بر نمی‌تابد، و شرایط تحقق این انتقال را با طیب نفس و آرامش خاطر استقبال می‌کند؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف متّین می‌فرماید:

«اگر مهلت تعیین شده در این دنیا، جهت انتقال آنها به سرای آخرت نبود، یک

لحظه ارواح ایشان در بدن‌ها دوام نمی‌آوردند و همگی به سوی ملاً اعلیٰ به پرواز درمی‌آمدند.^۱

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

مرحوم آیه الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - در اواخر عمر دچار امراض مختلفی شدند و از جهتی ضیق معیشت و محدودیت‌های متفاوت نیز بر رفتاری ایشان می‌افزودند. روزی به من (مرحوم آیه الله والد) فرمودند: «این رفقا و دوستان، چرا این قدر برای بقای ما در این دنیا نذر و نیاز و قربانی می‌کنند؟ بودن در این دنیا غیر از رفتاری‌ها و امراض و مشکلات، چه نتیجه و حاصلی برای ما دارد؟!» و سپس فرمودند: «اگر نبود صحبت و رفاقت همین رفقا و احبّه‌ای که از دور و نزدیک به ملاقات و زیارت ما می‌آیند، حتی برای لحظه‌ای مایل به بقا در این دنیا نبودم!»

یکی از بستگان حقیر نقل می‌کرد:

پس از کسالت قلبی مرحوم والد - رضوان الله علیه - و بازگشت ایشان از بیمارستان قائم (علیه السلام) مشهد به منزل، به خدمتشان رسیدم و عرض کردم: خدا را شکر که صحت و عافیت را دوباره ارزانی داشت و ما را از نگرانی به‌درآورد.

ایشان در حالی که از ناراحتی متغیر شده بودند و کاملاً از وجناتشان مشهود بود، فرمودند: «آخر این رفقای ما از ما چه می‌خواهند؟! چرا ما را رها نمی‌کنند؟! چرا نمی‌گذارند از این دنیا راحت شویم؟! چرا این قدر توسّل و دعا و نذر و نیاز می‌کنند؟! مگر ما آنچه را که برای سعادت و بصیرتشان لازم است، بیان نکردیم؟! خُب، ما را بگذارند به کار خود برسیم و به سرای دیگر برویم.»

من دیدم ایشان خیلی اظهار ناراحتی و گلایه می‌کنند و شاید برای ایشان در این موقعیت اصلاً مناسب نباشد، عرض کردم: «آقا جان، ما برای بدبختی و بیچارگی خودمان به این کارها متوسّل می‌شویم، و گرنه می‌دانیم که شما در آن سرا چه جایگاهی دارید و در چه رحمت و عنایتی از عنایات الهی

۱- نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۶۰.

متنّم می‌باشید، و می‌دانیم شما برای وصول به آن مراتب و مقامات، لحظه شماری می‌کنید.»

البته ایشان در حالی این مطالب را می‌فرمودند که در بیمارستان برای مدّت کمی روحشان به سرای آخرت منتقل گردید؛ چنانچه خود ایشان به این حقیر فرمودند: مرا به آن دنیا بردند، ولی به واسطهٔ توسّلات و نذرها و التجّات شدید رفقا، به این دنیا بازگرداندند و مدّت کمی را تعیین کردند و گفتند که فرصت زیادی نداری و هر چه می‌توانی در کتابت تألیفاتت تسریع کن، و بدان که به اتمام نخواهی رساند و ناتمام به آن سرا رخت خواهی کشید. و همین‌طور هم شد.

بنده (راقم سطور) در این کسالتشان در بیمارستان همراهشان بودم. پس از انتقال ایشان از قسمت C.C.U به بخش، شبی به بنده فرمودند:

وصیّت‌هایی است که باید به شما بگویم و شما مراقب باشید که انجام پذیرد. اوّل: اینکه جنازهٔ مرا در وهلهٔ اول در جوار علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام دفن نمایید. ابتدائاً در قسمت پایین پا و اگر میسر نشد، در قسمت پشت سر؛ و راضی نیستم که بالای سر و یا جلوتر از حضرت، به سمت قبله دفن نمایید.^۱ دوّم: آنکه لازم نیست به دوستان و اقوام و آشنایان در بلاد بعیده اطلاع دهید و آنان را به زحمت بیندازید. با همین چند نفر از رفقا که در اینجا حضور دارند، جنازه را برمی‌دارید و با شادی و سرور و خنده و خوشی و طرب و خلاصه، رقص کنان تشییع می‌کنید و ما را به سرای آخرت بدرقه می‌نمایید! و مبادا کسی اظهار ناراحتی و گریه کند! شما نمی‌دانید که من به چه منزل و جایگاهی رهسپار می‌شوم!

سوّم: اینکه مجالس عزاداری و اعیادی که در منزل من است، به همین کیفیت فعلی، بدون هیچ تغییری برای همیشه باید ادامه پیدا کند و شما نسبت به این مسأله، مواظب و مراقب باش!

۱- به نظر حقیر، دفن جنازه بالای سر و یا جلوی حضرت موجب اهانت و شرعاً حرام است.

در حالی که من از این سخنان قدری ملول شده بودم، ایشان متوجه شدند و فرمودند: «فلانی! چرا ناراحت شدی؟ مگر من چه گفتم؟» و سپس در حالی که دست خود را به سمت جلو حرکت می‌دادند، فرمودند: «من خوشم!» و این کلمه را با کششی خاص، چنان ادا کردند و آن قدر این بهجت و سرور در سیمای ایشان آشکار بود که تا کنون این صحنه از جلوی دیدگانم محو نشده است، و خاطره دل‌انگیز و حلاوت آن پس از گذشت بیش از بیست سال، روح و روان مرا به طرب و رقص در می‌آورد، و به کالبد بی‌جان و نفس منغم در شهوات و تعلقات من، نفخه حیات و باران رحمت فیضان می‌کند.

آری، این است حال و روز مردان خدا: ﴿رِجَالٌ لَا لُئْلِيمِهِمْ بَيْدَةٌ وَلَا يَبِغُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱.

در مقابل افرادی را مشاهده می‌کنیم که آنها نیز در زی‌اهل علم و سواد و تبلیغ و ترویج شریعت‌اند، و عمری را بر بالای منابر می‌گذرانند و در خطبه‌ها و سخنان و جلسات و نوشتجات به شرح مبانی و توضیح اعتقادات می‌پردازند، و مردم را به توجه و حرکت به سرای دیگر تشویق می‌کنند؛ و از آموزه‌های دینی آن قدر و آن چنان نقل می‌کنند که گویی خود از معصومین شنیده و با جان و دل به علم‌الیقین و حق‌الیقین دست یافته و به شهود روحانی و لمس برزخی نائل گشته‌اند؛ ولی تا خود مبتلا به مرضی مهلک و خطری جدی می‌شوند و مرگ را پیش روی خود مشاهده می‌کنند و راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌پندارند و آنچه را که تا کنون برای مردم داد سخن می‌دادند، درباره خود محقق و مسجل می‌یابند، به یک‌باره عنان اختیار از کف

۱- سوره النور (۲۴) آیه ۳۷.

۲- الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶: «مردانی که ایشان را باز نمی‌دارد از یاد خدا نه تجارتنی و نه خرید و فروشی، و باز نمی‌دارد از برپا داشتن نماز و دادن زکات؛ چرا که در حالی هستند که می‌ترسند از روزی که در آن، دل‌ها و چشم‌های بصیرت واژگون گردد.»

می‌دهند و تمام دنیا و آسمان‌ها را بر خود ویران می‌سازند و به هر دری برای رهایی از این مرض مهلک می‌زنند، و با صرف مبالغ سرسام‌آور و محیر العقول - آن‌هم از بیت‌المال مسلمین و یا وجوه شرعیّه - به رفع ابتلای خود همت می‌گمارند؛ و به خیال خام خود، می‌خواهند چند صباحی بر تقدیر و مشیت الهی سبقت گیرند و به ندای عزیمت ملک الموت به سرای جاوید، پاسخ منفی دهند و خود را از سر پنجه قضا و قهر الهی برهانند؛ هیهات! هیهات!

در این عبارات، امیرالمؤمنین علیه السلام معیار و محک بسیار روشن و دقیقی را به ما می‌آموزد؛ و ما با این محک و میزان، به خوبی می‌توانیم به حال و شخصیت افراد پی ببریم و تعلق به دنیا و مادیات را در نفس و درون آنها به سنجش درآوریم. و از میزان صدق و تطبیق گفتارها و باورهای آنها مطلع شویم؛ و به فرموده‌ی خواجه شیراز برسیم که فرمود:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
و این محک و میزان برای همه افراد است، چه عالم و چه غیر عالم؛ و همه و همه می‌توانند میزان قرب و باور و تعلق خود را به ترازوی سنجش درآورند.

”يَا بُنَيَّ! اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَ لَا تَظْلِمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ، وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ. وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ؛ فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَ لَا تَكُنْ حَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَ إِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَحْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.“

«ای فرزندا! پیوسته نفس خودت را میزان سنجش و ترازوی ارتباط بین خود و دیگران قرار ده؛ پس دوست بدار برای دیگران، آنچه را که برای خود می‌پسندی، و ناگوار بشمار برای غیر، هرچیزی را که برای خود ناگوار می‌شمی، و ظلم مکن، همچنان که دوست نداری مظلوم واقع شوی، و به دیگران نیکی روا دار، چنانچه دوست داری دیگران نیز به تو خوبی کنند، و زشت بشمار برای رفتار خود، آنچه را که از دیگران زشت و قبیح می‌شماری، و راضی باش از کردار دیگران، هرچیزی که راضی می‌شوی در حق آنان انجام دهی، و از آنچه نمی‌دانی و به خصوصیات و جوانبش آگاه نمی‌باشی، سخن مگو، گرچه اندوخته علمی و دانش تو اندک باشد، و سخنی را که دوست نداری در حق تو گویند، نسبت به دیگران بر زبان میاور. و بدان که خود پسندی خلاف درایت و واقع نگری است و صاحبان خرد و تدبیر را به بیراهه و انحراف می‌کشاند.

پس پیوسته به فکر خویش باش و در کار خود سخت نگران، و به دیگران میندیش و در کار و امور آنان دخالت نکن و خود را به آنان مشغول مدار که در آن صورت به صندوق اسرار و عیوب مردم تبدیل گشته‌ای، بدون اینکه نفع و مصلحتی برای تو داشته باشد.

پس در این هنگام که خداوند راه و مسیر آرزو و مقصدت را به تو نمایان نمود، باید که در برابر او به کمال خضوع و نهایت خشوع قیام کنی، و توفیق این نعمت عظمی را از او بدانی.»

گرچه در این عبارات، موارد قابل تأمل و نکته‌های قابل تدقیق بسیار است، ولی به دو نکته اساسی برمی‌خوریم که سایر اندرزها در مجموعه آن دو قرار می‌گیرند.

نکته اول: آنچه بر خود می‌پسندی بر دیگران بپسند، و آنچه ناروا می‌داری بر دیگران ناروا بدار. شاید بتوان گفت: این آموزه، غنی‌ترین و کارگشاترین و شامل‌ترین آموزه‌ای است که می‌توان آن را در مسائل اخلاقی و حقوق اجتماعی و روابط شخصی در زندگی بشر، به شمار آورد.

التزام به این نکته در دو جنبه نفی و اثبات، انسان را از بسیاری از آفت‌ها و ناهنجاری‌ها و موانع رشد و بروز یأس و ناامیدی در روند تکاملی خویش، مصون می‌دارد؛ و بستر حرکت انسان را در عرصه روابط با دیگران، هموار می‌سازد و تعامل منطقی و اخلاقی بین افراد مجتمع و محیط خانواده و اشتغال را فراهم می‌کند؛ و مدینه فاضله‌ای را که از دیر باز فلاسفه و حکمای نامدار، طرح و نویدش را به نسل‌های آینده ابراز می‌کردند، به وجود می‌آورد، و در یک عبارت: پایه و اساس حکومت عدل الهی که فقط به دست توانای حجت پروردگار، حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ساخته و پرداخته خواهد شد، بر این اصل و قانون شکل خواهد گرفت.

امروزه تمامی افراد بشر و اجتماعات گوناگون دریافته‌اند که ریشه تمامی این آفات و خودمحوری‌ها و سرکشی‌ها و زورگوئی‌ها و ظلم و اجحاف‌ها و ریا و تملق‌ها و خدعه و نیرنگ‌ها در میان حکومت‌ها و مردم، عدم رعایت این اصل مهم و حیاتی است. تا وقتی که ما خارج از حیطه قدرت و محدوده حکمرانی و فرمانروایی قرار داریم، کیفیت و توقع و خواست و گفتارمان به گونه‌ای است که همه عقول و انصاف‌ها و وجدان‌ها را به سمت خویش جلب و جذب می‌کنیم. در باب رعایت عدل و امحاء ظلم و رسیدگی به حقوق مردم، و ابراز صدق و حسن نیت و عدم کتمان حقایق و کمک به محرومین، چنان داد سخن می‌دهیم که گوش فلک از نواها و نعره‌های ما تاب و توان ندارد.

ولی همین‌که خود در این محدوده واقع شدیم و از موقف نظاره‌گر، به موطن و مأوای دائره حکمرانی و فرماندهی، مسکن گزیدیم؛ و خود، بخشی از این مجموعه آمریت گشتیم، تمامی آن سخنان و افکار و رفتارها را به یک‌باره فراموش نموده، با انواع حیل و لطائف مکر و فریب، و تفسیر عبارات و کلمات و توجیه و تأویل رفتارها و گزینش روایات و مدارک، یک‌صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داده، دقیقاً در همان نقطه و جایگاهی قرار می‌گیریم که خود، پیش از این به بطلان و ظلم و بیداد آن فریاد

برمی‌آوردیم و همه را به مقابله و مبارزه دعوت می‌نمودیم، و از آن اظهار براءت و انزجار می‌کردیم؛ و این روش، برای تمامی افراد در همه اصناف و سنین، ساری و جاری است. و اما نکته دوم که از نقطه نظر اهمیّت، دست کمی از نکته اول ندارد، توجه به خود و عدم دخالت در امور دیگران است.

شاید این شبهه پیش آید: پس اینکه می‌گویند: کسی که از احوال افراد دور و بر خود بی‌خبر و بی‌اطلاع باشد و از کنار ناملايمات و گرفتاری‌های آنان بی‌توجه و بی‌اعتنا بگذرد، مسلمان نیست و به او انسان نمی‌توان گفت، چه معنا و مفهومی دارد و در قبال این نکته، چه جایگاهی خواهد داشت؟

آنچه که در این نکته مورد توجه و تنبیه امام علیه السلام است، این است که در اموری که ارتباط با انسان پیدا نمی‌کند و علم و جهل آن، مدخلیتی در تنظیم روابط فی‌مابین افراد ندارد؛ و چه بسا موجب سوء ظن اشخاص نسبت به یکدیگر و پیامدهای ناروای آن خواهد شد، انسان نباید دخالت کند و از کم و کیف مسائل سر درآورد و از اسرار مردم که نمی‌خواهند دیگران مطلع شوند، آگاه گردد. و اما نسبت به مواردی که ممکن است اطلاع بر آنها، مشقتی را از آنان بزدايد و گرفتاری را رفع نماید و گره‌ای از کار بسته آنان باز کند، اشکالی ندارد، بلکه بسیار ممدوح و لازم و واجب است.

یکی از عادات بسیار ناپسند و قبیح این است که انسان از اسرار مردم با خبر شود تا روزی بتواند برای خواسته‌های نفسانی خود، از آنها بهره گیرد. کاری که معمولاً حکومت‌ها و دولت‌ها با مردم و ملت خود انجام می‌دهند.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات^۱

۱- *خمسۀ نظامی*، خسرو و شیرین، بخش ۱۱۹.



آنکه عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد لاجرم عیب تو پیش دگران خواهد برد^۱ از جمله عادت‌های ناپسند ما گوش کردن به صحبت‌های دیگران است. مثلاً دو نفر با فاصله‌ای متعارف از انسان مشغول صحبت هستند، انسان توجه می‌کند که آنها چه می‌گویند؛ و یا اینکه فردی با شخص دیگری تماس می‌گیرد، انسان می‌خواهد بفهمد که چه صحبت‌هایی بین آن دو رد و بدل می‌شود.

یکی دیگر از عادت‌های زشت، سر در آوردن از معاملات و موارد تعامل با افراد است. مثلاً یکی از دوستان خانه‌ای خریده و یا وسیله‌ای به دست آورده، سؤال می‌شود خانه را به چه قیمتی خریده است؟ و یا وسیله را از کجا به دست آورده است؟ و یا قرض منزلش را چگونه پرداخت کرده است؟ در حالی که اگر مسأله‌ای برای همین شخص پیش آید؛ مثلاً در معامله‌ای مقروض شده است و یا به واسطه بیماری در بیمارستان بستری گشته است، از او سؤال نمی‌شود قرضت را چگونه می‌خواهی ادا کنی؟ و یا مخارج بیمارستان را از کجا تأمین می‌کنی؟ اما همین که قرضش ادا شد و یا از بیمارستان مرخص گردید، از او سؤال می‌شود که مخارج را چگونه پرداخت کردی!

یکی از آثار مخرب این عادت ناپسند، ایجاد تخیل و توهم ناصواب در نفس آدمی است که بدین وسیله، موجب خلق و ذخیره امور جزئیّه و توهمات در نفس است؛ و نفس انسان را که باید برای رشد و تعالی از جزئیات بگذرد و به کلیات بپیوندد، در مرتبه جزئیّت محصور و محبوس می‌نماید. و این خطرناک‌ترین مانع برای سالک راه خداست و تقویت وحدت را در او از بین برده، در عوض به تشدید کثرت و استقرار آن کمک می‌کند.

۱- گلستان سعدی، باب اول در عبرت پادشاهان.

”وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَ أَنَّهُ لَا غِنَى لَكَ فِيهِ عَنِ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ، وَ قَدْرِ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ؛ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبِأَلَا عَلَيْكَ، وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - فَيُؤَا فَيْكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ نَحْتَا جُ إِلَيْهِ - فَاعْتَنِمَهُ وَ حَمَلُهُ إِيَّاهُ، وَ أَكْثِرْ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ؛ فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ، وَ اغْتَنِمْ مِنْ اسْتَقْرَصَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.“

«و بدان که پیش روی تو راهی است بس دراز که ناهمواری‌های کمر شکن، آن را بسی سخت و مشکل ساخته‌اند، و چاره‌ای نداری که این مسیر را با روشی نیکو و انتخابی منطقی بپیمایی، و به مقدار توشه‌ای که برداشته‌ای، می‌توانی در این مسیر به حرکت ادامه دهی، در حالی که پشت و شانته‌ات برای این بار آمادگی داشته، از حمل آن به مشقت و ناتوانی نینفتد؛ پس هیچ‌گاه بیش از توان شانته و پشتت، باری را بر آن می‌فرا، تا مبادا باعث سستی در توانت گردد و تو را از حرکت باز دارد!

و اگر فردی از افراد مستمند و ذوالحاجه را یافتی که بتواند بار و توشه تو را بردارد، و روز قیامت وقتی که شدیداً به آن نیاز داری به تو باز پس دهد، او را مغتنم شمار و بارت را به او بسپار، و بسیار او را از نعمت‌ها برخوردار کن، در حالی که می‌توانی انجام دهی؛ چه بسا در روزی که به او احتیاج داری، نتوانی او را بیایی. (کمک به مستمندان و قضای حاجت مؤمنان و رسیدگی به امور ذوی الحاجه، از جمله نعمت‌هایی است که انسان می‌تواند افراد را در روز قیامت به واسطه این امور، به کمک و یاری خویش بطلبد.)

و مغتنم بشمار قرض دادن به حاجتمند را در وقتی که خداوند تو را غنی و بی‌نیاز قرار داده است، تا اینکه در روز بازپسین که سخت در مضیقه می‌باشی و شدیداً

به آن مال احتیاج خواهی داشت، به تو مسترد نماید و تو را از گرفتاری برهاند.»
 گرچه هر عبارت و فقره از این کلمات را باید شرحی به وسعت و گسترش
 مضامین بی حدّ و حصرش نمود؛ ولی بنان علیل و قَلَّتْ مُزْجَاةٌ حَقِیر، نیکوترین عذری
 است به نزد ارباب معرفت؛ لذا فقط به نکته‌ای که خصوصاً برای اهل علم می تواند
 نقش حیاتی داشته باشد، اشاره می کنم.

در این فقرات، امام علیه السّلام می فرماید: پیش روی ما راهی است بس دشوار،
 و مسیری است به غایت بعید، و هرچه شانه و پشت ما از بار اضافی خالی تر باشد، حرکت
 و سرعت در طیّ این مسیر، رهوارتر و سهل تر است. پس زنهاری بی جهت و بی تکلیف بر
 شانه خویش باری نیفزائیم و توان خود را از بین نبریم، که خداوند می فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱.

و یا به فرموده معصوم علیه السّلام:

النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا.^۲

«مردم تا وقتی علم و یقین به تکلیفی پیدا ننموده‌اند، باکی بر آنان نیست و
 دلیلی بر انجام امور غیر معلومه نمی باشد.»

باید توجه نمود که پذیرش مسئولیت اُنْقَالَ مردم و متعهد شدن تکالیف و
 احکام آنان، ظرفیتی بسیار وسیع و قدرتی فراتر از اقتدار بشری می طلبد. نباید چنین
 تصوّر شود که در این ارتباط صرفاً ارائه حکم بر مبنای تشخیص و استنباط شخصی،
 تحقّق یافته است؛ بلکه اعلان عمومی بر رجوع مقلّدین به سوی خود، به معنای
 تضمین سعادت دارین و فلاح ابدی مقلّد است. فلاحی که منتهایش وصول به مراتب
 تجرّد و توحید و حقّ المعرفة، در مرتبت عبودیت مطلقه می باشد. حال باید توجه
 نمود که فردی که خود به این رتبه نائل نشده است، چگونه می تواند و قادر خواهد

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۸۶.

۲- عوالمی اللّغالی، ج ۱، ص ۴۲۴، منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم.

بود که موصل و رساننده فرد مقلد خویش باشد؟! و به عبارت دیگر:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش^۱

حال اگر در روز قیامت مقلدین این فرد جلوی او را بگیرند، و به او بگویند که: ما که آمادگی برای حرکت و سیر الی الله را داشته‌ایم و اگر فتوا و حکم تو به کیفیت و قسم دیگری بود، قطعاً آن را به جان و دل می‌پذیرفتیم و به سوی مقصد اعلیٰ به حرکت درمی‌آمدیم و نقاط استعداد خود را به فعلیت مبدل می‌نمودیم، چرا تو ما را از وصول به این نعمت عظمیٰ محروم ساختی؟ و با فتاویٰ ناهمگون و ناموزون که موجب ابتعاد ما از هدف و غایت حیات بود، ما را از این فعلیت تامه باز داشتی؟ چه جوابی می‌تواند داشته باشد؟ هیچ!^۲

و لذا بزرگان از اهل معرفت و علماء بالله و عرفاء بالله، پیوسته از ابراز و اظهار مرتبه مرجعیت عامه و مقام اصدار فتوا به شدت و نهایت کلمه احتراز می‌نمودند؛ و جز برای خواص اصحاب و تلامذه خود، چنین اجازه‌ای صادر نمی‌کردند و سایرین را نیز به شدت بر حذر می‌داشتند.

داستان مرجعیت مرحوم علامه، آیه الله العظمیٰ و حجّت اکبر الهی، عارف کامل و سالک واصل، مرحوم حاج سید احمد کربلایی که حضرت والد - آدام الله علینا من أنوار أنفاسه القدسیّة - در کتاب شریف توحید علمی و عینی مشروحاً بیان

۱- هفت اورنگ جامی، سبحة الأبرار، بخش ۵.

۲- در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که ما خود در بین اهل معرفت به فتاویٰ مختلف برخورد می‌کنیم، پس فرق در چیست؟ پاسخ مفصل این پرسش و توضیح آن، إن شاء الله بحوله و منه در کتاب نفیس /جتهاد و تقلید اثر مرحوم علامه والد - رضوان الله علیه - با تعلیقات این حقیر خواهد آمد؛ ولی به طور اجمال متذکر می‌شویم که اختلاف در فتاویٰ یک مرجع دینی الهی و عارف کامل، قطعاً به واسطه دخالت مصالح و اموری است که چه بسا از انظار ما مختفی می‌باشند و هیچ تأثیری در روند رشد و ترقی انسان نخواهند داشت؛ به خلاف فتاویٰ مختلف در سایرین که امکان وقوع در هلاکت و خسارات جبران‌ناپذیر در آنها می‌رود.

کرده‌اند، خود مبین و موضح این مقصود است؛^۱ و بر ماست که حتماً و تحقیقاً به کلمه کلمه این داستان عبرت انگیز، جامه عمل بپوشانیم.

و نیز مضافاً بر این نکته مذکور، مسأله حساس تر و با اهمیت تر و بسیار بسیار خطرناک تر از تصدّی مقام افتا، مسأله پذیرش مسئولیت تربیت و تزکیه و دستگیری افراد به عنوان استاد و مربّی خبیر و بصیر و سالک راه رفته و راه یافته است، که متأسفانه در این زمانه به خصوص، از زیر هر بته‌ای، چون خار، و از دل هر سنگ و کلوخی، چون قارچ سر به درآورده و به دنبال صید قلوب ساده‌دلان و خام اندیشان و بینویان، در تکاپو و جست و خیزند و آنها را به سمت و سوی خویش فرامی‌خوانند؛ و خود را اعلم و اعلیٰ و اعظم، و بقیّه را منحرف و مکار و حیله‌گر می‌نمایانند. و از عدم اطلاع و جهالت مردم، جهت رونق بازار و دنیای خویش سوء استفاده می‌کنند. این دسته از افراد، قطعاً از مصادیق بارز و مقصود بالشخص کلام امام علیه السّلام می‌باشند.

”و اعلم أنّ أمانك عقبه كئودًا، المَخْفُفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنْ الْمُثْقَلِ، وَ الْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَ أَنْ مَهْبِطُكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ؛ فَارْتَدِّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ؛ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.“

«و بدان که در پیش روی تو، درّه و پرتگاهی است مهیب و مهلک. کسی که در این عقبه و درّه سبک‌بار و سبک‌بال باشد، حال و وضعیّتش بهتر است از کسی که حمل‌کننده بار سنگینی است، و کسی که به کندی این عقبه را طی نماید، حالش قبیح‌تر از کسی است که به سرعت از آن بگذرد. و منزلگاه تو پس از آن درّه و پرتگاه، یا به سوی بهشت است، و یا به سوی جهنّم و نار؛ پس راهنما و دلیل راهی پیش از فرود آمدن برای خود مهیا ساز، و جایگاهت را قبل از نزول آماده نما؛ زیرا پس از

۱- توحید علمی و عینی، ص ۲۳.

مرگ، دیگر چیزی که رفع ملامت کند نیست، و بازگشتی به دنیا نخواهد بود.»

”و اعلم أن الذي بيده خزائن السموات والأرض، قد أذن لك في الدعاء، وتكفل لك بالإجابة، وأمرك أن تسأله ليعطيك، وتسترجه ليرحمك، ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك، ولم يلجئك إلى من يشفع لك إليه، ولم يمنعك إن أسأت من التوبة، ولم يعاجلك بالنقمة [ولم يعيرك بالإنابة] ولم يفضحك حيث الفضيحة بك أولى، ولم يشدد عليك في قبول الإنابة، ولم يناقشك بالجريمة، ولم يؤسك من الرحمة، بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة، وحسب سيئتك واحدة، وحسب حسنتك عشرة، وفتح لك باب المتاب وباب الاستعتاب.

فإذا ناديتهم سمع [نداءك]، وإذا ناجيتهم علم نجواك، فأفضيت إليه بحاجتك، وأثبتته ذات نفسك، وشكوت إليه همومك، واستكشفتهم كروبك، واستعنتهم على أمورك، وسألتهم من خزائن رحمته ما لا يقدر على إعطائه غيره، من زيادة الأعمار، وصحة الأبدان، وسعة الأرزاق. ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما أذن لك [فيه] من مسألته؛ فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمته، واستمطرت شآبيب رحمته؛ فلا يقنطنك إبطاء إجابته، فإن العطيّة على قدر النيّة؛ وربما أخرت عنك الإجابة، ليكون ذلك أعظم لأجر السائل، وأجزل لعطاء الأمل؛ وربما سألت الشيء فلا تؤتاه، وأوتيت خيراً منه - عاجلاً أو آجلاً - أو صرف عنك لما هو خير لك؛ فلرب أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو أوتيته. فلتكن مسألتك فيما يبقى لك جماله، وينفى عنك وباله، والمال [لا] يبقى لك ولا تبقى له.“

«و بدان کسی که خزائن آسمانها و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده است که از او در همهٔ امورت درخواست کنی، و خود عهده‌دار اجابت شده است. و به تو دستور داده که از او بخواهی تا به تو عنایت کند، و از او طلب رحمت و عطوفت کنی تا تو را مورد ترحم و عطوفت خود بگرداند، و کسی را بین تو و خودش واسطه و حاجب و دربان قرار نداده، تا او هر طور که سلیقه‌اش اقتضا کرد، با تو رفتار نماید. (بعضی از اوقات تو را به حضور پروردگار ببرد و برخی از اوقات سر باز زند)، و تو را به کسی که از تو نزد خدا شفاعت کند، احاله نفرمود، و تو را از توبه و رجوع به او، پس از انجام معصیت و امر خلاف مانع نگردید، و در عقاب و جزای تو تعجیل نفرمود، و تو را نزد افراد مفتضح نکرد در جائی که سزاوار فضیحت بودی، و در انابه و ابتهال و زاری به درگاه خود، زیاد سخت نگرفت، و جریمه کار خلاف را برای تو نپسندید، و از رحمت خویش تو را مأیوس نساخت.

در عوض، کناره‌گیری از گناهت را ثواب قرار داد، و گناهت را یک شمرد و ثواب تو را ده قرار داد، و باب توبه را بر تو گشود، و طریق به‌دست آوردن از دست رفته را بازگذاشت.

پس هرگاه او را صدا بزنی ندایت را خواهد شنید، و هنگامی که با او نجوا و راز و نیاز کنی، به آن آگاه خواهد گردید؛ پس بدین جهت است که تو نیازت را به سمت او سوق داده‌ای، و با تمام شرشر و جودت رخت به آنجا کشیده‌ای، و از نگرانی‌ها به سوی او گلایه نموده‌ای، و برای رفع گرفتاری‌هایت به درگاه او روی آورده‌ای، و از او بر انجام امورت استعانت جسته‌ای، و از خزائن رحمت او درخواست کرده‌ای اموری را که هیچ ذاتی قادر به اعطای آن نمی‌باشد؛ از زیادتیی در عمر، و سلامتی در جسم، و وسعت در روزی و رزق. سپس خدای متعال کلیدهای خزائنش را در دست تو قرار داد؛ زیرا به تو اجازه فرمود که از او طلب و درخواست نمایی و حاجتت را به او عرضه نمایی.

پس هر وقت بخواهی می‌توانی به واسطه دعا، درهای نعمت الهی را به روی خود بگشایی، و باران رحمت او را به سوی خود نازل گردانی؛ پس زنهار که از تأخیر اجابت دعا، مأیوس نگردی؛ زیرا بخشش و عطا، به مقدار نیت شخص بستگی دارد. (اگر نیت و مقصودت عالی باشد، خداوند هم عطایش را بزرگ و بلند قرار خواهد داد) و چه بسا اجابت دعا، به تأخیر می‌افتد، تا اینکه اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر باشد و بخشش برای آرزومند، موفورتر گردد.

و چه بسا که درخواستی را از خداوند مسألت می‌نمایی؛ ولی به تو داده نمی‌شود، ولیکن در مقابل، بهتر از او را در آینده‌ای نزدیک یا دور، نصیب می‌گرداند. یا اینکه اصلاً آن درخواست را نمی‌پذیرد، به جهت اینکه مصلحت اهم، برای تو غیر از این را اقتضاء می‌کند؛ چه بسا که مطلوب تو موجب هلاکت گردد و دین و ایمان تو را نابود سازد. پس باید درخواست و حاجت در اموری باشد که زیبایی و نفع آن برای تو باقی بماند، و دردسر و گرفتاری برایت پیش نیارد؛ پس مال و متاع دنیا برای تو باقی نمی‌ماند، و تو برای او باقی نخواهی ماند.»^۱

”و اعلم أنك إنما خلقت لآخرّة لا للدنيا، وللفناء لا للبقاء، وللموت لا للحياة، وأنك في منزل قلعة، و دار بلعة، و طريق إلى الآخرة، وأنك تريد الموت الذي لا ينجو منه هارب، و لا يفوته طالب، و لا بد أنه مدرّك؛ فكن منه على حذر أن يدركك و أنت على حال سيئة، قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة، فيحول بينك وبين ذلك فإذا أنت قد أهلكت نفسك.“

«و بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، و برای نابودی و فنا

۱- مرحوم والد - رضوان الله علیه - در کتاب *أنوار ملكوت*، ج ۲، ص ۲۱۳ فصل مشبعی درباره دعاء و کیفیت و استجاب آن، و علل عدم اجابت ذکر کرده‌اند؛ لذا از توضیح مطلب در اینجا خودداری می‌شود.

خلق شده‌ای نه برای ماندن و زندگی جاوید، و برای مرگ به این دنیا آمده‌ای نه برای حیات دنیوی، و تو در منزل و جایگاهی ناپایدار واقع گشتی، و خانه‌ای که پس از آن امید به مکانی دیگر نیست، و در مسیر به سوی سرای آخرت حرکت می‌نمایی، و تو خود را از مرگ دور ساختی، در حالی که هیچ راه نجاتی برای این دوری وجود ندارد، و کسی که آن را طلب نماید، از او فوت نخواهد شد و حتماً به او خواهد رسید.

پس به هوش باش! که مرگ تو را در نیابد در حالی که حال و وضع مناسبی برای رفتن نداری؛ و پیوسته با خود حدیث نفس می‌کردی که به سوی خدا بازگردی و از رفتار ناشایست خود توبه نمایی، پس به ناگاه مرگ به سراغ تو آمد و توفیق توبه را از تو بازستاند و بدون توبه و انابه به درگاه خدا، رخت به سرای آخرت درکشیدی، که در این وقت، دیگر توبه اثری ندارد و هلاکت و بوار را بر خود ثبت و مهر خواهی ساخت.»

«يَا بُنَيَّ! أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْزَكَ، وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَةٌ فَيَبْهَرَكَ.»

وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِهَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَ تَكَاثُلِهِمْ عَلَيْهَا! فَقَدْ نَبَّأَ اللَّهُ عَنْهَا، وَ نَعَتْ لَكَ نَفْسَهَا [وَ نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا] وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا؛ فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَ يَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ، وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا، وَ رَكِبَتْ مَجْهَوْلَهَا، سُرُوحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَعِثٌ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيْمُهَا، وَ لَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنِ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَ غَرِقُوا فِي نِعَمَتِهَا، وَ اتَّخَذُوا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعَبُوا بِهَا، وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ، كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَامُ، يَوْشِكُ مَنْ أَسْرَعَ

أَنْ يَلْحَقَ!

«ای فرزندم! مرگ را زیاد به خاطر آور، و به یاد آور حوادثی را که پس از مرگ به سوی آنها شتاب می‌گیری، و به سمت آنها رهسپار خواهی شد، تا اینکه به واسطه این یادآوری و مراقبت بر آن، آماده این واقعه گردی، و برای خود استعداد و قابلیتِ برخورد با آن را به دست آورده باشی، و توان وقایع و جریانات پس از آن را کسب نموده باشی. و این‌طور نباشد که بی‌خبر و غافل از مرگ، روزگار را بگذرانی و یک مرتبه به سراغ تو آید، و در غفلت و حیرت تو را دریابد و بر تو چیره گردد، در حالی که هنوز استعداد و آمادگی انتقال از این سرا به سرای آخرت را به دست نیاورده باشی.

و زنهار از اینکه به آنچه مردم دنیا بدان دل خوش کرده‌اند، فریفته شوی! (و به سرنوشت بی‌خبری و غفلت آنها، تو نیز دچار گردی! و تصوّر زندگی بی‌پایان و حیات ابدی در این دنیا تو را نیز به غفلت و سرگردانی و انحراف بکشاند.) و از هجوم مردم دنیا بر متاع دنیوی و خواست‌های شهوانی و تکالب بر آن، عبرت بگیر و به راه و مسیر آنان قدم مگذار!

چرا که خداوند دنیا و زخارف آن را برای تو تعریف و تشریح نموده، و خود دنیا نیز به وضوح، حقیقت و واقعیتش را به تو نمایاند (و از آنچه در این دنیا می‌گذرد و مردم بدان مشغول می‌باشند و روزگار خود را بسر می‌برند، کاملاً مطلع نمود) و امور ناپسند و ناگوار و قبیح متداول و متعارف در این دنیا را بر ملا ساخت.

پس بدان که اهل دنیا همانند سگ‌های پارس‌کننده می‌باشند که به یکدیگر هجوم می‌آورند، و مانند درندگان آسیب رساننده می‌مانند که به یکدیگر ضربه وارد می‌کنند و یکدیگر را می‌رانند، و قوی‌تر آنان، ضعیف‌تر را می‌درد و می‌خورد، و بزرگ‌تر بر کوچک‌تر رحم نمی‌آورد.

مردم دنیا چارپایانی را می‌مانند که گروهی را به آخور بسته، و گروهی به چرا مشغولند، عقل‌های آنان به تباهی کشیده است (تشخیص خوب و بد، مصلحت و مفسده از آنان سلب شده است.) و امور خود را بر اساس توهمات و تخیلات

و جهالت استوار نموده‌اند. مردم دنیا بر مراکب آفت در وادی رملی که گذر از آن طاقت فرساست، در حرکتند. کسی را برای این قافله و احشام، دلیل و راهنما نیست، و زمامداری که آن را به چراگاه برَد در میان نمی‌باشد.

دنیا ایشان را در مسیر ظلمت و تاریکی و راه ناپیدا به حرکت درآورده است، و چشم‌های آنان را از فیض روشنائی و تابش چراغ هدایت محروم ساخته است، پس سرگشته و حیران در این بیابان، راه خود را به بیراهه کشاندند و در وادی ظلمت به ضلالت افتادند، و در نعمت‌های زودگذر دنیا غرق گشتند، و آنها را معبود خویش قرار دادند (ریاست‌ها و تجمیع ثروت و دنباله‌روی شهوات و زیاده‌طلبی‌ها...)، پس دنیا آنان را به بازی گرفت و آنها با دنیا به بازی پرداختند، و فراموش کردند که پس از دنیا و زندگی در این سرا، چه در انتظار آنان می‌باشد.

اما دیری نمی‌پاید که پرده‌های جهل و تاریکی (به واسطه مرگ) به کنار می‌رود و همانند هودجی که صاحبش را به منزل می‌رساند، مردم به منزلگاه خویش وارد می‌شوند و از جایگاه خود مطلع می‌گردند، چونان فرد شتابانی که امید رسیدن به منزل و مأوای خویش دارد.»

در این فقرات، امیرالمؤمنین علیه السلام جایگاه حقیقی روح و بدن و جسم و جان آدمی را تبیین می‌کنند، و موقعیت هر کدام از این دو را در خلقت و حیات دنیوی روشن می‌سازند.

مردم عوام از آنجا که عقل و درایت خود را در تشخیص صلاح و فساد به کار نینداخته‌اند و ادراک و بصیرت خویش را در تمتعات دنیوی و گذران عمر قرار داده‌اند، طبعاً از هر آنچه آنها را به استفاده از لذات و شهوات و جاذبه‌های نفسانی تشویق و ترغیب می‌کند و به سمت و سوی آنها به حرکت درمی‌آورد استقبال می‌نمایند، و هم و غم خود را مصروف وصول به این هدف و غایت می‌کنند؛ و قهراً از وسائط و وسائل ربط روح و جان آدمی به عوالم غیب خبری ندارند، و اگر هم کم و بیش مطلع

شوند، استقبالی نخواهند کرد. و پیوسته به اهمال و مسامحه و بی‌اعتنایی با آنها برخورد می‌کنند و خود را از درگیری و تماس با آن وسائط دور نگه می‌دارند، و در مجالس و محافل خویش، پیوسته به سخنان و امور دنیوی اشتغال می‌ورزند و اگر فردی بخواهد از این مجموعه قدری فاصله گیرد و جریان مجلس را به سمت مسائل معنوی و امور اخروی بکشاند، با عدم توجه و چه بسا اعتراض آنان مواجه می‌گردد.

و اما بالعکس، اهل درایت و کیاست، جایگاه روح و روان خود را درست ارزیابی نموده‌اند و نزول در این دنیا را به عنوان گذرا و پلی به سوی سرای جاوید می‌پندارند. و موطن دنیا را منزلگاه خویش قرار نداده‌اند، بلکه از آن، جهت استعداد وفود به آخرت بهره برده‌اند.

اینان نسبت به اموری که روح و نفس آنان را به سوی عوالم غیب و تجرد و غفران سوق دهد، نهایت سعی و حساسیت را اعمال می‌کنند؛ و از هر فرصتی برای ره توشه‌ی سرای آخرت استفاده می‌کنند، و به هر وسیله و واسطه‌ای که احتمال مساعدت و همراهی آنان را در این راستا بدهند، متشبث می‌شوند و هیچ موقعیت و فرصتی را از دست نمی‌دهند.

در مجالس، سخنان و کلمات آنان، رنگ و بوی عوالم دیگر را می‌دهد و انسان را در نفحات و روائح قدسیه غیب، مست و مسرور می‌سازد. از گفتگو در مسائل دنیا روی گردان و نسبت به تحولات و حوادث روزمره، بی‌اعتنا می‌باشند. دنیا را در هر مرتبه و جایگاهی که باشد، مطرود و منکوب می‌نمایند و هیچ قالب و مظهري را گرچه صبغه و نقاب دینی داشته باشد، بر نمی‌تابند. مکر شیادان و حيله شياطين و وسوسه مردم کوتاه‌بین و شعارها و اقبال‌ها، آنان را از مسیر حق و مبانی متقن، منحرف نمی‌سازد؛ و به آنچه دیگران از هر صنف و گروهی برای به‌دست آوردنش جان می‌سپارند، به سُخریه و استهزاء می‌نگرند.

آری، اینانند رندان عالم سوز و زیرکان جان افروز که به فرمایش سید کائنات

و عصارهٔ ممکنات، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَاءُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ؛ حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!^۱

«چه بسیارند روزه دارانی که بهره‌ای از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی نخواهند برد، و چه بسیارند شب زنده دارانی که نصیبی از بیداری شب جز خستگی چشم و جسم نمی‌برند؛ خوشا به حال زیرکان و رندان و صاحبان عقل و درایت که مسیر زندگی خود را به نیکی دریافته‌اند، و صواب را از خطا و مصلحت را از مفسده و حقیقت را از مجاز باز شناخته‌اند! اینان در خواب و خوراک از سایرین که به شب‌زنده‌داری و روزه، روزگار می‌سپارند، پیشی گرفته‌اند و به مقصد و مقصود نزدیک‌تر گشته‌اند.»

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۲ در این فقرات امیرمؤمنان علیه السلام ما را به رویکرد خویش در این دنیا و مقصود از فود ما در این دار عاریت، تنبّه می‌دهند؛ و هشدار می‌دهند که مبدا جای حق و باطل، و حقیقت و اعتبار، و اصل و فرع را عوض کنیم، و التفات خود را به جای منعطف نمودن به یکی، به دیگری برگردانیم! که حاصل عمر به تباهی، و نتیجه از وجود، جز بوار و بدبختی و خسارت چیزی نخواهد بود.

”و اعلم [یا بنی!] انّ من کانت مطیئته اللیل والنهار، فانه یسار به

و ان کان واقفاً، ویقطع المسافه و ان کان متقیماً و ادعاً.

و اعلم یقیناً أنّک لن تبلغ أمّک، و لن تعدّو أجلک، و أنّک فی

سبیل من کان قبلك؛ فخفض فی الطلب، و أجل فی المکتسب، فانه

۱- [قابل ذکر است که این حدیث شریف در *مسند احمد*، ج ۲، ص ۴۴۱، با قدری اختلاف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است؛ ولیکن در مجامع روایی شیعه در *نهج البلاغه* (عبد، ج ۴، ص ۱۷۱، به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است. (محقق)]

۲- *دیوان حافظ*، طبع پیرمان، غزل ۴.

رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَ لَا كُلُّ مُجْمَلٍ بِمَحْرُومٍ. وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَأَقْتَكِ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِهَا تَبْدُلًا مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا. وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَ يُسِرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ.

«و بدان ای فرزند! کسی که مرکبش گردش شب و روز است - چه بخواد یا نخواهد - همراه با شب و روز، او نیز به جلو خواهد رفت، گرچه خود در حرکت نباشد، و مسافت حیات را طی خواهد نمود، گرچه خود در منزل و جایگاهش به استراحت پرداخته باشد.

و به یقین بدان که تو هیچ وقت به آرزوهایت نخواهی رسید، و از اجل خود فراتر نخواهی رفت، و تو بر همان راهی می روی که گذشتگان تو نیز در آن راه قرار گرفتند. پس در طلب و خواست های یک دندگی و لجاجت را کنار بگذار، و در امور خود به اعتدال و نکویی رفتار نما؛ زیرا ممکن است برخی از خواست ها و آرزوهای نامعقول و دور از انتظار، موجب حرمان و از دست دادن فرصت ها و از بین رفتن اموال شوند؛ پس هر طلب کننده ای به خواست خود نخواهد رسید، و هر سر در گریبان رفته ای محروم نخواهد بود.

و نفس خود را گرامی بدار از دست یازیدن به هر کار پست و دور از شأن و شرافت انسانی، گرچه آن امر دنی و پست، تو را به نعمت ها و غنائم قابل توجه دنیوی برساند؛ زیرا تو هیچ گاه نخواهی توانست در قبال از دست دادن شرافت انسانی خود و زیر پا گذاشتن مناعت طبع و کرامت خویش، به متاعی که بتواند این نقصان و فقدان را جبران نماید، دسترسی پیدا کنی و عوض آن حیثیت و آبروی از دست رفته را به چنگ آوری.

و هیچ گاه بنده غیر خودت مباش، در حالی که خداوند تو را آزاد و حر آفرید؛ و این چنین نیست که هر مقصود پسندیده و مأمول ارزشمندی برای انسان باید حاصل شود به واسطه مقدمات زشت و ناپسند، و چنین مپندار که در همه راحتی ها

و گشایش‌ها طعم تلخ سختی و مشقت را باید چشید. (نسبت به امور و کارهای خود سخت‌گیر، و برای رسیدن به خواست‌های خویش به هر کس و ناکسی روی‌نیاور، و بگذار که مسائل و قضایا به سهولت و آرامی پیش رود.)»

در این فقرات، امیرمؤمنان علیه السلام به نکاتی بس ارزشمند و قابل تأمل اشاره دارند.

نکته اول: مقدار توان و قدرت اختیار انسان، در ایجاد آرزوها و خواست‌های

خویش است؛ و مقدار توان و قدرت بشر، در تحقق آمال خود.

شکی نیست که با توجه به صفات و ملکات و غرائزی که خداوند متعال در نهاد و کمون آدمی قرار داده است، آدمی در رسیدن به تمتعات دنیوی و اشباع شدن، مرز و حد مشخصی نمی‌شناسد؛ و در طلب لذات و خوشی‌ها پیوسته با موانع خارجی و درونی خود در جنگ و ستیز است، و به یک مرحله و موقف اکتفا نمی‌کند. برای سکونت و مصون ماندن از سرما و گرما و خطرات، طبعاً چاره‌ای جز بنای ساختمان و ایجاد سرپناه نمی‌بیند؛ و از این جهت عقلاً و عرفاً در تحقق این خواست مشروع، باکی بر او نخواهد بود؛ ولی هنگام تحقق این خواست، پا از حد خود فراتر می‌گذارد؛ و اگر قدرت و توان رسیدن به خواست و میل او باشد، هیچ مرزی برای توقف این آرزوها نخواهد بود. می‌خواهد به مسکن دیگران تعدی کند و هر سرپناهی را که در نظرش جالب و جاذب آمد، تصاحب نماید.

برای اقناع غرائز و ابقای نسل، خود را به تشکیل کانون خانواده و اختیار همسر محتاج می‌پندارد، اما در ادامه این مسیر، به هر زن زیباروی و صاحب‌مکتی، به چشم خریدار می‌نگرد؛ و زن نیز، به تصاحب هر مرد دلخواه خود در صفات مختلف می‌اندیشد؛ و اگر هزاران هزار برای او فراهم گردد، باز چشم طمع به سوی افق ناشناخته می‌دوزد، و بر احتمال وجود مورد برتر، در خیال و وهم آن بسر می‌برد. و همین‌طور نسبت به تجمع ثروت و برتری قدرت، و حسن اشتهار و معروفیت

و ایجاد محبوبیت، و حکومت و کشورگشائی و فتح بلاد و اقطار، مرزی نمی‌شناسد؛ چنانچه صفحات تاریخ بر تأیید این مسأله، گواهی صادق و شاهدهی واثق خواهند بود. بنابراین به حکم عقل و رعایت مصلحت، باید به همان میزانی نسبت به این امور اهتمام داشت که رسیدن به آن برای کمال و صلاح مفید خواهد بود و مانع رشد و ترقی نگردد؛ و صرف وقت برای این منظور، مساوی با تباهی عمر و از دست دادن فرصت این حیات نشود.

گویند: روزی مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نسبت به احوال و امور یکی از شاگردانشان که از نجف به شهر و دیار خود بازگشته بود، از اطرافیان سؤال نمودند. آنها ابراز داشتند: بحمدالله وضع و حال او خوب شده، و افراد زیادی به دور او جمع شده‌اند و کار او در محل و منطقه خویش رونق گرفته است.

ایشان پس از شنیدن این مطلب، خیلی ابراز تأسف کردند و فرمودند:

«حال خوبی نیست!»

اشتغال به امور دنیا، نباید در حدی باشد که نفس را از توجه به خدای متعال

باز دارد؛ چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
أَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
أَللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَكُمُ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾^۱

«ای رسول ما! به مردم بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم

و خویش شما و نیز اموالی که ذخیره نموده‌اید و معاملاتی که بیم شکست و نقص در آن می‌برید و منزل‌هایی که برای خویش برگزیده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او مهم‌تر و محبوب‌تر باشد؛ پس در انتظار بمانید تا خداوند تقدیر و قضای بر قهرش را بر شما فرود آورد.»

۱- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۲۴.

و بدین لحاظ پیوسته بزرگان می فرمودند: اکتساب در معیشت و تحصیل رزق باید بر اساس نیاز و ضرورت زندگی صورت پذیرد، نه بر اساس توهمات و تخیلات. و اما نکته دوم: امام علیه السلام می فرمایند: سعی و کوشش خود را در امری پسندیده و نیکو قرار ده؛ و به دنبال این باش که کوشش و تلاشت به نتیجه دلخواه خواهد رسید یا خیر. و به عبارت دیگر، وظیفه و تکلیف تو اشتغال به کار و کسب معیشت، از دریچه و دیدگاه توحیدی به اشیاء باشد، نه بر اساس منظر و مبانی دنیوی و تکثرات نفسانی.

بر این اساس در انجام تکلیف اشتغال، در فکر آن باش که سودی نصیب گردد یا زیانی متوجهات شود! زیرا روزی به دست خداست و او متکفل امور بندگان است. امروزه هدف و مقصد افراد در انتخاب رشته و حرفه، تحصیل درآمد افزون تر و پیشی گرفتن از یکدیگر در تکالب بر منافع و لذات دنیوی است. جوانی که در طلب اکتساب علوم و حرف پا به عرصه محیط علمی و تجربی می گذارد، دائماً در این دغدغه بسر می برد که به کدام رشته و مهنة روی آورد، تا بتواند آینده ای مقبول تر و امیدوار کننده تر برای خود و خویشانش محقق کند. او به نیاز جامعه و ضرورت های آن در عرصه های مختلف نمی نگرد و خود را در قبال احتیاجات افراد جامعه و ملت خویش، مسئول نمی شمرد؛ و راحتی و کامروائی خویش را بر نیازهای مردم و ملتش ترجیح می دهد؛ و اگر متمکن باشد، برای گذران زندگی و تحصیل رفاه، مسئولیت خویش را به دست فراموشی می سپرد و خانه و کاشانه خود را رها نموده، راهی دیار غربت و ممالک کفر می گردد؛ و اندوخته و توان علمی و تجربی خود را به دُول کفر و الحاد و ملل بیگانه تقدیم می کند و نوکر حلقه به گوش اجانب و اغیار می شود، تا آنها هر چه می توانند از او در راستای اهداف اهریمنی خویش بهره ببرند؛ و در استیلای بر ملل مظلوم و ستم دیده و چیرگی بر منافع دنیوی، تا جایی که ممکن است او را بدوشند و رمق او را به اتمام رسانند، و نتیجه ای جز خسران دنیوی و اخروی برایش به جای نگذارند.

و بر همین قیاس، جوان محصل و مستعدی که جهت تحصیل معارف اسلامی و مبانی اهل بیت علیهم السلام پا به عرصه علم و فرهنگ می گذارد، باید تمام همت و نیت خود را خالص گرداند؛ و به اندازه سرسوزنی از مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی و شهرت و آوازه و محبوبیتهای این دنیای دنی، در ذهن و ضمیر خود راه ندهد و نیت صاف و صدق قلبی خویش را مشوّه و آلوده نسازد؛ و فقط در این اقدام حیاتی، رضا و تقرب به معبود و معشوق را مد نظر آورد؛ و از آنچه بسیاری از مردم در راه کسب آن، تمامی ارزشها و ودایع الهی را زیر پا می گذارند، دوری گزینند؛ از شهرت و شمهه بر حذر باشد؛ و اطلاع بر مبانی اهل بیت و مبانی اعتقادی را در جهت تربیت و تهذیب و اخلاص قلب و اصفاء ضمیر خود به کار بندد؛ و در مقام تبلیغ، فقط به رضای الهی توجه کند، و از کثرت مردم و اقبال آنان غره نشود و به تشویقها و تهدیدها توجه نکند؛ و از افراط و تفریط و غلبه احساسات دوری گزیند و قلت افراد در برهه‌ای، موجب یأس و اندوه او نشود.

و به طور کلی، هر فرد در هر موقعیت باید رضای الهی را مد نظر قرار دهد. و نکته سوم در این بیان امام علیه السلام: رعایت اصالت نفس و ارزش و بهاء روح و شرافت روان آدمی، در قبال لذات زودگذر و حطام دنیوی و منافع مستعجل است. امام علیه السلام در این فقره هشدار می دهد که مبادا رسیدن به حطام دنیا را گرچه در انظار عمومی ارزشمند می نماید، در مقابل از دست دادن روح عظمت و آزادگی و مرتبه علیای خلافة الهی که جز ذات اقدس حق، هیچ مرتبه‌ای برتر از او نخواهد بود، به دست آوری! و اکسیر سعادت خویش را به خرمهره بی ارزش و بهاء، معاوضه نمایی! و خسارت جاودان را به بهای رسیدن به پست ترین لذت‌ها که لذت اهل دنیا و غفلت است، به جان بخری و خود را از حیات جاودان محروم سازی! که در این صورت، خود را بنده و غلام زر خرید دیگران نموده‌ای، در حالی که خداوند تو را حرّ و آزاد آفرید و تو را بنده خویش قلمداد نمود.

”وَإِيَّاكَ أَنْ تَوْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ! فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْمَلَكَةِ.
وإنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ
مُؤَدِّرٌ قِسْمِكَ، وَآخِذٌ سَهْمِكَ؛ وَإنِ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - أَعْظَمُ وَ
أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ، وَإنِ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.“

«و زنه از اینکه مرکب‌های حرص و آز تو را دریابند و بر عقل و درایت و ایمانت چیره و غالب گردند! و تو را به وادی مهلک ظلمات و آبشخوار سموم به هلاکت افکنند.

و اگر می‌توانی بین خود و خدای خویش واسطه‌ای از مردم دنیا قرار ندهی، حتماً به کار بند (بیش از میزان متعارف در رسیدن به منویات و مقاصد دنیوی به مردم و صاحبان مناصب اتکاء و پشت‌گرمی ننمائی و خدا را در رسیدن به امور دنیا فراموش نکنی)؛ زیرا تو به آنچه قسمت کرده‌اند خواهی رسید، و نصیب و حصّه‌ات را به دست خواهی آورد؛ و عطائی اندک، ولی از جانب پروردگار، بسیار عظیم‌تر و بلند مرتبه‌تر و با کرامت‌تر است از عطائی کثیر که از خلق خدا به انسان می‌رسد، گرچه تمامی این عطایا از جانب خداوند است.»

”وَ تَلَاْفِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ
مَنْطِقِكَ، وَحِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ، وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ
مِنْ طَلْبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ، وَ مَرَاةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ؛ وَ
الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْمُجُورِ، وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ؛ وَ رَبُّ
سَاعٍ فِيمَا يُضُرُّهُ.“

«و کوتاهی در سخن گفتن و التزام به سکوت را می‌توانی تدارک نمایی و با تکلم، تدارک و جبران تقصیرت را بنمایی، ولی تدارک و برگرداندن آنچه از دهانت خارج شد، دیگر مقدور و آسان نخواهد بود. (گویند: سخن کز دهان خارج شود، به مانند

سهم و تیری ماند که از کمان پرتاب گردد و دیگر قادر به برگرداندن آن نمی‌باشیم.) و حفظ و نگهداری آبی که در مشک است با بستن دهانه آن حاصل می‌شود.

وقناعت ورزیدن تو به آنچه در دست می‌باشد، نزد من پسندیده‌تر و خوشایندتر است از چشم داشتن به آنچه در نزد دیگران است؛ و تلخی یأس و ناامیدی از رسیدن به برخی از خواست‌ها و آرزوها، بهتر است از روی آوردن به سوی مردم و تقاضا نمودن از ایشان و کمک خواستن از آنها برای مشتهیات نفسانی؛ و گذران معیشت با اندکی سختی و کوشش، اما همراه با عفت و پاکدامنی، بهتر است از ثروت و غنائی که با فسق و فجور توأم گردد.

و هر شخصی نسبت به حفظ و حراست از راز و سرّش از دیگران، اولی و أرجح است؛ و چه بسا افرادی هستند که در مسیری تلاش می‌کنند که آن مسیر موجب ضرر و تباهی آنان خواهد گشت.»

از جمله نکاتی که امام علیه السلام در این فقرات به آن اشاره دارند: مسأله سکوت و حفظ زبان از تکلم بیجاست. به تحقیق می‌توان گفت: در متون دینی در همه ادیان، به کمتر موردی مانند سکوت و عدم تکلم تأکید شده است.

لقمان حکیم به فرزندش می‌فرمود:

«ای فرزند! اگر گمان می‌بری که سخن گفتن حکم نقره را دارد، ولی بدان که

سکوت و خاموشی، از طلاست.»^۱

از معصومین علیهم السلام وارد است:

«انسان حاکم بر گفتار و کلام خویش است، مادامی که از دهان او خارج نشده

است؛ ولی پس از سخن گفتن، او محکوم سخن می‌گردد؛ و سخنی که از او سر زده،

حاکم بر او می‌شود و او را با خود به هر جا که می‌خواهد، می‌برد.»^۲

۱- [در فیض القدير، شرح الجامع الصغير (المناولی)، ج ۶، ص ۲۷۷، منقول از لقمان حکیم است؛ ولیکن در مشکاة الأنوار، ص ۱۷۵، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است. (محقق)]

۲- نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۲۲۷.

بزرگان فرموده‌اند:

«چه بسا افشای برخی از اسرار و حالات است که برای همیشه موجب سلب

فیوضات و افاضات خواهد شد!»

«مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبِإِنِّ

أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنَ عَنْهُمْ. بَسَّسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ! وَظَلَمَ الضَّعِيفَ أَفْحَشُ الظُّلْمِ.»

«کسی که زیاده سخن گوید، در کلامش لغو و بیهوده‌گویی زیاد یافت شود، و

کسی که پیوسته در فکر و تأمل باشد، نسبت به مسائل و حوادث با بصیرت و بینش

قدم برمی‌دارد.

پیوسته با اخیار و نیکان مصاحبت نما، تا کم‌کم از زمره ایشان گردی، و از بد نامان

و افراد فاسد و شریر پرهیز نما، تا از آنان فاصله پیدا کنی.»

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گشت و مردم شد^۱

تأثیر پذیری نفس انسان در ارتباط با عوامل خارجی، مسأله‌ای غیر قابل انکار و

تردید است؛ مانند عوامل مکان و زمان و اطرافیان و پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتند. و باید

اذعان نمود که تأثیر رفیق و مصاحب - چه نیکو و چه زشت - بر نفس آدمی بسیار قوی

و شدید است؛ و در این باره دستوره‌های مؤکدی از ناحیه رهبران دینی و اخلاقی به دست

ما رسیده است، و به نحو اکید ما را از معاشرت با رفیق ناشایست بر حذر داشته‌اند.

و بدین لحاظ است که سکونت در بلاد کفر نیز از نظر شرع حرام می‌باشد؛

زیرا فضای نامناسب، باعث به هم ریختگی و تحوّل نفس از نقطه نور به وادی ظلمت

خواهد شد. و این مسأله به طور ناگهانی و دفعه‌تاً پیدا نمی‌شود، بلکه به تدریج و بدون

۱- [کلیات سعدی (گلستان)؛ ولی در برخی نسخ گلستان وارد است که:

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد (محقق)]

احساس شخص به وجود می‌آید؛ و پس از گذشت زمان و ارتباط با محیط و اطراف، آن‌چنان تغییر و تحوّل روی خواهد داد که به طور کلی، شخصیت انسان مبدل به شخصیت دیگری خواهد شد و خواست‌ها، متغیر می‌گردند، گرچه به حسب ظاهر به همان آداب و رسوم سابق، تا حدودی عمل شود.

«بدترین غذاها لقمه حرام می‌باشد، لذا از تناول غذا و مأكولات حرام و شبه‌هناک بپرهیز! و بدان که ظلم - در هرجا و هر موقعیت - بسیار مذموم و قبیح است، خصوصاً اگر مظلوم، فرد بینوا و ضعیفی باشد.»

«إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا. رَبِّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَ الدَّاءُ

دَوَاءً، وَ رَبِّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَ عَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ.

وَ إِيَّاكَ وَ إِتِّكَالَكَ عَلَى الْمُنَى! فَإِنَّهَا بَضَائِعُ الْمَوْتِ، وَ الْعَقْلُ حِفْظُ

التَّجَارِبِ؛ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ.»

«در جائی که مدارا و مرافقت موجب جسارت و جرأت متعدی شود، باید رفاقت و مدارا را کنار گذاشت و با درستی و شدت با فرد متجاوز برخورد نمود؛ زیرا: ترخّم بر پلنگ تیز دندان ستم‌کاری بود بر گوسفندان^۱ «و چه بسیار اتفاق می‌افتد که دوا خود موجب مرض خواهد شد، ولی مرض و آلم برای انسان مفید و باعث برکات و خیرات می‌شود.

و چه بسا انسان از فردی که توقّع نصیحت و اندرز ندارد، مطلب قابل توجه و نیکویی می‌شنود، و از کسی که انتظار راهنمایی و ارشاد دارد، کلام نازیبا و رفتار قبیح و ریا مشاهده می‌کند. (پس در همه احوال، انسان باید شیفته سخنان افراد نشود، و باید تردید نیز به هر گفتاری ننگرد؛ بلکه باید خود، به تحقیق و تفکر در کلام اشخاص پردازد.)

و زنهار از اینکه بر آرزوها و آمال دور و دراز خود، زندگی و سعادت خود را

بنا کنی و رفتار خویش را تدبیر نمایی! زیرا این آرزوها همگی بضاعت‌های مردگانند، آنها نیز چنین آرزوهایی داشتند؛ ولی همه را گذاشتند و رفتند.»

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟ و به فرمایش حضرت حافظ شیراز، قدس الله سره:

بده جام می و از جم مکن یاد که می‌داند که جم کی بود و کی کی
«و عقل تجربه‌ها و آزموده‌ها را نگهداری می‌کند و از آن، برای تصحیح روش و مسیر زندگی بهره می‌برد؛ و بهترین تجربه‌ای را که می‌توانی از آن نفع ببری، تجربه‌ای است که تو را اندرز دهد و زشت و زیبا را به تو بنمایاند.»

”بَادِرِ الْفُرْصَةِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَتَوَبُّ. وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ، وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ. التَّاجِرُ مُحَاطِرٌ؛ وَرُبَّ يَسِيرٍ أُنْمَى مِنْ كَثِيرٍ وَلَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ، وَلَا مُحَاطِرِ بَنِي رَجَاءٍ أَكْثَرَ مِنْهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيَّةَ اللَّجَاجِ!“

«فرصت را از دست مده پیش از آنکه ندامت و حسرت نصیب گردد.»

انسان پیوسته باید مترصد فرصت‌های شایسته باشد؛ زیرا ممکن است هرگز

تکرار نگردد؛ چنانچه از امام علیه السلام منقول است:

إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ، فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ.^۲

«از فرصت‌ها نهایت بهره‌وری را بنمایید؛ زیرا مانند ابرها سریع از کنار شما

درمی‌گذرند.»

۱- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۳۰۱.

۲- نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۴۲، با قدری اختلاف.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند:

إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا! فَتَعَرَّضُوا لَهَا، وَلَا تُعَرِّضُوا عَنْهَا.^۱

«خداوند متعال را در روزهای زندگی شما، نسیم‌های رحمت و برکت است.

پس زنده‌ای که از آن فرصت‌ها غفلت نورزید، و خود را پیوسته مستعد و پذیرای آن

نفحات قرار دهید!»

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق^۲

«هر جوینده‌ای، به مطلوب خویش نخواهد رسید، و هرچه از دست رفته است،

این چنین نیست که باز گردد. و از زمره تباهی‌ها، بلکه بالاترین آنها از دست دادن زاد

و توشه آخرت، و در نتیجه از بین رفتن معاد و روز بازپسین است؛ (زیرا بدون توشه

آخرت که قرب حضرت حق است، جایی برای انسان در سرای خلد باقی نمی‌ماند.)^۳

۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱، با قدری اختلاف.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۶.

۳- مرحوم والد ما، حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

شبی در عالم رؤیا دیدم در بیابانی هستم خشک و سوزان که تا چشم می‌دید خبری از عمران و آبادی نبود. در این هنگام دیدم شبحی از دور نمایان شد و پیوسته نزدیک می‌شد، تا اینکه جلو آمد.

دیدم پیرزنی است به غایت ژنده پوش که لباس‌های او همه پاره؛ و چرک و قباحات سراسر وجود او را گرفته است و با عصا لنگان لنگان و بیمارگونه و فرتوت و بی‌رمق خود را به من رساند. خوب

نظر کردم، دیدم او یکی از نزدیک‌ترین اقوام و ارحام من است.

به او گفتم: «چه کردی که خود را به این روز انداختی؟»

گفت: «روزگارم را در دنیا به غفلت از یاد خدا و پیروی از آمال نفس اماره سپری نمودم...» و از من طلب مساعدت و استمداد از رهایی چنین روزگاری را داشت.

من به او گفتم: «هرچه در دنیا تو را نصیحت کردم که دست از رفتار و کردارت برداری و به کار خود باشی، نپذیرفتی، حال از من درخواست امداد و مساعدت می‌نمایی؟»

بالآخره با اصرار زیاد او، دست در جیب لباس کردم و دیدم یک دانه نخودچی در جیبم هست، آن را بیرون آوردم و به او دادم. او رو کرد به من و گفت: «همین؟!» گفتم که: «چیز دیگری ندارم.» و

او هم پشت به من کرد و عصا زنان دور شد.

و هر چیزی در این دنیا عاقبتی دارد. (این طور نیست که انسان هر کاری دلش خواست انجام دهد و نگران مآل و عاقبت کار خویش نباشد).
 هر چه برای تقدیر شده است، لا محاله به تو خواهد رسید. و کسی که تجارت می کند، خود را با حوادث پیش رو و احتمالات آینده، می آزماید و آماده می کند؛ و چه بسا قناعت و اکتفا به بهره و نتیجه کم، رشد و نموش، از امر زیاد و چشم پر کن، بیشتر باشد.

و خیری در استعانت از فردی که ممکن است روزی باعث وهن و سرشکستگی انسان شود، نمی باشد، و فائده ای در رفاقت و صداقت با دوستی که احتمال خلاف در او تقویت شده است، نخواهد بود.

با روزگار مدارا کن تا وقتی که منقاد تو باشد. (و هنگامی که مشاهده کردی سخت خریدار ندارد، زبان فرو بند و بی جهت خود را به در دسر مینداز. و خود را برای زیاده خواهی دچار مخاطره مکن، (به اندازه برای امور و اشتغالات، وقت و توان بگذار.) و زنهار از اینکه دشمنی ها و کینه ها و لجاجت ها تو را از مسیر حق دور گرداند و عنان اختیار از کفت بر باید و عقل و تدبیر را از حوزه تصرفات و تصمیم گیری دور نگه دارد! و تو را به راهی برد که نتیجه اش ظلم و اجحاف و تعدی و خروج از مرزهای انسانی و ضوابط الهی خواهد بود.»

”إِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَحْيَاكَ - عِنْدَ صَرْمِهِ - عَلَى الصَّلَاةِ، وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَ الْمُقَارَبَةِ، وَ عِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدَلِ، وَ عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَ عِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَ عِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ؛ حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَ كَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ!

لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَ اِحْضُ أَخَاكَ

النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً. وَ لِنَ لِمَنْ غَالَطَكَ؛ فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَلِيْنَ لَكَ. وَ خُذْ عَلَيَّ عَدُوَّكَ بِالْفَضْلِ؛ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ. وَ إِن أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا.

وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ. وَ لَا تُضِعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ، اتَّكَالَآ عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ. وَ لَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَ لَا تَرْغَبَنَّ فِي مَنْ زَهَدَ عَنكَ، وَ لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى مُقَاطَعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ، وَ لَا يَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ؛ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَّتِهِ وَ نَفْعِكَ. وَ لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

«هنگامی که از جانب رفیق و برادرت بی‌اعتنایی و قطع علاقه مشاهده کردی، برای تجدید پیوند پیش قدم باش، و زمانی که با نامهربانی و تکدر، راه مواصلت را به روی تو بست، با لطف و تقرّب به او، دوباره آن را بگشای، و در وقت بخل و امساک او در امور، بذل و بخشش قرار ده، و وقتی از تو گریزان گشت، خود را به او نزدیک نما، و زمانی که با درشت‌خویی با تو برخورد نمود، با رأفت و لینت پاسخ ده، و هنگامی که از او جرم و خلافی نسبت به تو سر زد، او را معذور مدار؛ و چنان با او برخورد کن و در مقابل او رفتار و کردار انسانی بنما که چون بنده در مقابل مولای خویش، هیچ جرم و خلافی را به مولای خود نسبت نمی‌دهد، و همهٔ خلاف‌ها را از آن خود می‌پندارد و خود را محکوم و مولا را حاکم قلمداد می‌کند، و او را ولی نعمت خویش می‌انگارد. و بر تو باد که این دستور را در موقعیتی نامناسب به کار مبندی، و یا نسبت به غیر اهل و قابلیت، این مطلوب را انجام ندهی! (بعضی از افراد تحمل و استعداد برخورد کریمانه را ندارند و در مقابل محبت و لطف دیگران، خود را می‌بازند و

دست و پای خود را گم می‌کنند و پا از حدّ خود فراتر می‌گذارند و خود را نسبت به دیگران طلبکار می‌پندارند. با این افراد نباید به این دستورالعمل برخورد کرد؛ زیرا نتیجه عکس خواهد شد و مقصود حاصل نخواهد گشت.)

هیچ‌گاه دشمن و خصم صدیق و رفیقت را دوست و رفیق خود قرار مده؛ زیرا در این صورت صدیق خود را از دست خواهی داد، و از پند و اندرز برادر ایمانی و رفیقت فرو مگذار. چه او را خوش آید یا ناخشنود گردد. و پیوسته خشم را فرو نشان؛ زیرا من به تجربه دریافتم که هیچ جرعه‌ای شیرین‌تر از فرو نشاندن خشم و هم‌چنین لذیذتر از عاقبت و مآل او نمی‌باشد.

و با کسی که با تو برخورد خشونت بار نموده، به نرمی و ملاحظت پاسخ ده؛ زیرا امید می‌رود که او نیز خُلق و خوی خود را تغییر دهد و با تو به لطف عمل نماید. و با دشمنانت به بزرگواری و کرامت برخورد نما؛ زیرا عفو و بخشش از ظفر یافتن و انتقام گرفتن شیرین‌تر است.

و اگر خواستی (به جهتی از مصالح) با رفیقت قطع ارتباط و مراوده نمایی، آن‌چنان نکن که راه بازگشت را به روی او ببندی و همه پل‌های پشت سرت را خراب کنی، بلکه راه باریکی برای بازگشت او باقی بگذار (و با سخنان ناشایست، خاطره ناپسند و زشت را در ذهن و نفس او به جای مگذار).

و کسی که گمان نیک به تو دارد، او را سرزنش مکن و به سُخره مگیر، بلکه با برخوردی خوش‌رویانه، از او تشکر و سپاس نما. و مبادا که به واسطه دوستی و قرابت رفیقت، حقّ او را تضییع گردانی و به مسامحه و مساهله بگذرانی و در نفس او خاطره غیر مناسبی را به جای بگذاری؛ زیرا کسی که حقّش را تضییع نمودی، دیگر رفیق و صدیق تو نخواهد بود.

و کاری مکن که خانواده‌ات نسبت به تو بدترین افراد گردند و در مقابل رفتارت موضعی خصمانه در پیش گیرند.

و نسبت به کسی که به تو پشت کرده است، و لطف و محبت تو را پاس نمی‌دارد، اشتیاق نشان مده.

و مبادا رفتاری نمایی که اشخاص در قطع ارتباط با تو، خود را ذی حق بدانند، و از اینکه تو با آنها آن‌چنان که باید و شاید معاشرت و مراوده نمی‌کنی، از تو گله‌مند و مکدر باشند، بلکه باید به نحوی رفتار نمایی که همیشه دست بالا را با آنها داشته باشی، و ارتباط تو با افراد باید آن‌گونه باشد که در مقام دشمنی با تو تصور نکنند که مُحَقَّق هستند و تو سزاوار سرزنش و خصومت می‌باشی، بلکه باید تصور کنند که لطف و کرامت تو، سزاوار چنین پاسخی از طرف آنان نبود.

و کردار ناپسند دیگران را نسبت به خود بزرگ‌شمار (آن را در نفس خود جای مده و برای آن حساب و کتابی باز مکن)؛ زیرا او به واسطه این عمل زشت، عواقب بدی را برای خود و نتایج زیبایی را برای تو به بار خواهد آورد و پاداش نیکی اشخاص را به بدی و زشتی مده.»

”و اعلم - یا بُنّی! - أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَفْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى. إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ. وَإِنْ جَزَعْتَ عَلَى مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ. اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ [فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ]، وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِيْلَامِهِ؛ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْآدَابِ، وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ.

اطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ. مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا، وَ الصَّاحِبَ مُنَاسِبًا، وَ الصَّدِيقَ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ، وَ الْهُوَى شَرِيكَ الْعَمَى. رَبُّ قَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ وَ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ؛ وَ الْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ.

مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ.
 وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ، وَ مَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوُّكَ.
 قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِدْرَاكًا إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا. لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ، وَ لَا
 كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ؛ وَ رَبِّهَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ.
 آخِرِ الشَّرِّ، فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ. وَ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صَلَاةَ
 الْعَاقِلِ. مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ، وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ. لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى
 أَصَابَ، إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَ
 عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ. إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا كَانَ مُضْحِكًا! وَ إِنْ
 حَكَيْتَ ذَلِكَ عَن غَيْرِكَ.“

«و بدان - ای فرزند! - که روزی و رزق بر دو قسم است: اول، روزی که تو به دنبال آن هستی و دوم، رزقی که او به دنبال تو است، و اگر به سراغ او نروی، او به سراغت خواهد آمد!

چه بسیار قبیح است تواضع در وقت تنگدستی و حاجت، و سرکشی هنگام بی‌نیازی! دنیا به آن مقدار برای تو مفید و سودمند است که به کار آخرت آید، و از آن بتوانی توشه‌ای برای سفر آخرت به دست آوری. (اضافه بر این جز وزر و وبال برای انسان نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.)

و اگر جزع و فزع برای متاع از دست رفته سزاوار است، پس این جزع و اضطراب را برای آنچه که به دست نیآورده‌ای انجام بده. و نسبت به آنچه که به دست نیآورده‌ای همان تفکر و شیوه قیاسی را به کار بند که نسبت به آنچه که برایت حاصل شده است و اکنون دیگر فاقد آن می‌باشی، به کار می‌بندی؛ زیرا همه امور با یکدیگر تشابه دارند و از جهت اضمحلال و بوار با یکدیگر شریک می‌باشند.

و از جمله افرادی مباش که نصیحت و اندرز نفعی به آنان نمی‌رساند، مگر در زمانی که سخن به درستی و تندی در میان آید و مسیر پند و نصیحت به بیراهه حادت

و شدت و رفتار غلاظ و شداد تغییر جهت دهد؛ زیرا عاقل، با ادب و رفتار شایسته پند گیرد، و حیوانات اندرز نپذیرند مگر با ضرب و تأدیب!

از ورود غم‌ها و تألمات به دلت جلوگیری کن، و با صبر و تحمل شایسته و اعتقاد راسخ به مشیت الهی در نزول مصائب و شدائد آنها را به دور افکن.

کسی که از میانه‌روی و اعتدال پا فراتر نهاد به انحراف و بیراهه می‌افتد. و در امورت پیوسته با مصاحب و همنشین مناسب همراه باش، که او در حکم خویشان تو است. و دوست واقعی کسی است که در پنهان با تو راست باشد. و کسی که در هوای نفس گام برمی‌دارد، مانند کوری است که در بی‌خبری و گمراهی راهی را طی می‌نماید. و چه بسا اموری که به نظر بعید می‌رسند؛ ولی از امور نزدیک به انسان نزدیک‌ترند؛ و اموری که قریب به چشم می‌آیند، ولی از بعید دورترند. و بینوا و غریب کسی است که یار و رفیق شفیقی نداشته باشد.

کسی که پا از حق بیرون نهاد، راهش تنگ و مسیرش سخت خواهد شد و کسی که به همان مقدار مقدر و مقسوم بسنده کند و قانع گردد، برایش ماندگار خواهد شد. محکم‌ترین و مورد اعتمادترین وسیله‌ای که می‌توانی بدان تمسک نمایی، ارتباط با خدای خویش است که از هر سبب و واسطه‌ای مطمئن‌تر و موثوق‌تر خواهد بود. و کسی که رعایت شئونات و موقعیت تو را ننماید، دشمن تو خواهد بود. در بعضی موارد یأس و ناامیدی، خود صواب و مصلحت است؛ زیرا طمع و آز در آنجا هلاکت و نابودی است.

امور مخفیّه از انسان لزومی ندارد که برای انسان آشکار شوند و انسان به سرّ و کنه آنها پی ببرد، و این چنین نیست که هر فرصتی می‌تواند انسان را به نتیجه دلخواه برساند؛ و چه بسا افراد با تجربه و خبیر، به مقصود و نتیجه مطلوب نمی‌رسند، ولی

شخص نابینا و بی تجربه و خام، به مطلوب دسترسی پیدا می کند.»

کیمیایگر از غصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج^۱

«در انجام امور زشت و ناروا تعجیل مکن؛ زیرا هر وقت اراده کنی از تو فوت نخواهد شد. گسستن ارتباط با جاهل مساوی است با معاشرت و ایجاد علقه با شخص عاقل. هر کس به روزگار اعتماد کند، روزگار به او خیانت خواهد کرد، و کسی که او را بزرگ شمرد، زمانه او را پست و حقیر خواهد ساخت. این چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند. و زمانی که سلطان و حاکم راه ظلم و ستم در پیش گرفت زمانه نیز ستمکار و ستم پیشه خواهد گشت.

قبل از حرکت در سفر، رفیق راه برای خود پیدا کن (خواه سفر ظاهری باشد یا سفر معنوی و سلوک الی الله) و پیش از خرید خانه از همسایه خبر گیر. و بر تو باد که از سخن رکیک و موهون و خنده آور بپرهیزی! گرچه آن را از شخص دیگری نقل می کنی.»

به این فقرات اگر توجه کنیم، موارد قابل تأملی دستگیر می شود که هر کدام نیاز به شرحی مبسوط دارد؛ ولی به لحاظ ویژگی این گفتار و محدودیت صفحات به توضیح اجمالی آنها بسنده می کنیم.

مورد اول: بیان حضرت در مسأله رزق و روزی است که نیاز به توضیح

مختصری دارد.

خواجه شیراز - رضوان الله علیه - می فرماید:

بنوش باده که قَسَم صنع قسمت کرد در آفرینش از انواع نوش دارو و نیش^۲
رزق در کلام اهل معرفت به وارده های قلبیه و تجلیات الهیه و انبساط نفس و ادراک حقایق عالم علوی گفته می شود، و البته می توان این مفهوم را از آیات قرآن و

۱- گلستان سعدی، باب اول، در سیرت پادشاهان.

۲- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۵۸۶.

نیز روایات مأثوره از اهل بیت علیهم السّلام استفاده نمود. و این رزق به توفیق الهی برای افراد حاصل می‌شود؛ ولی استفاده از آن، منوط به تصمیم و همّت و اختیار خود شخص است. مانند ارسال پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم السّلام و اولیای حقّ که با کلمات و سخنانشان دریچه ورود به عالم غیب را به روی ما می‌گشایند؛ و انسان باید با عزمی راسخ و همّتی والا پا جای پای آنان بگذارد و با اطاعت و انقیاد تامّ، مراتب استعداد وجود خویش را به فعلیّت مبدّل نماید.

مرحوم والد ما - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

ما این سفره را برای همه پهن نموده‌ایم، حال اگر کسی بر سر آن نیاید، باید

گفت: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟!

این قسم از رزق، فقط با اختیار و انتخاب خود فرد حاصل می‌شود؛ و با کاهلی

و سستی، انسان ره به جایی نخواهد برد.

و اما رزق به معنای روزی ظاهری که در اینجا مراد است، وسیله بقا و استمرار

حیات ظاهری در این عالم دنیا است؛ و انسان باید به آن مقداری که بتواند به وسیله آن،

زندگی روزمره خویش را به راحتی و آرامش خیال و فراغ بال گذراند، به آن بپردازد؛

و از زیاده روی بپرهیزد و حرص فردا را نخورد و تمام اوقات خود را صرف تحصیل

آن ننماید و بداند که در مقابل عمر و وقتی که اضافه صرف نموده است، چیزی عاید

او نخواهد شد و بهره‌ای نخواهد برد.^۱

بزرگان طریق، اشتغال را برای افراد لازم می‌دانستند؛ و تأکیدی بر میزان سود

و نتایج کار نداشتند و آن را از ناحیه پروردگار قلمداد می‌کردند. بیکار گشتن و

گذراندن عمر بدون انجام شغل مفید را تقبیح می‌نمودند و آن را مضرّ به احوال

سلوکی و ارتقاء شخص می‌پنداشتند.

۱- توضیح این مطالب در مجالس شرح حدیث عنوان بصری آمده است.

کاسب باید به مقدار ضرورت به کسب حلال پردازد. پزشک باید اشتغالش را در جهت افاده به مردم و محرومین به کار بندد، و از ادّخار اموال و ذخیره متاع دنیا اجتناب ورزد. عالم دینی باید اشتغال خود را بر اساس اناره افکار و تبلیغ مبانی رصین شرع مبین قرار دهد و بس. به فکر صیت و اشتها نباشد و از علم خویش برای ذخیره اموال و امتعه دنیوی استفاده نکند؛ و به آنچه خدای متعال برای او مقدر می کند، بسنده نماید، و چه بسا ممکن است برای او گشایش فراهم آورد. و همین طور همه اصناف و اقشار مردم، هر کدام باید به آنچه تقدیر الهی است، قناعت ورزند.

به قول خواجه حافظ شیرازی:

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر اگر ز سرّ قناعت خبر شود درویش^۱
و اما مورد دوّم: خضوع و تواضع در وقت حاجت به دستگیری، و اظهار خصومت و بلند طلبی در هنگام بی نیازی و رفع حاجت است. این مسأله علاوه بر اینکه ربط انسان را از مبدأ وجود منقطع می گرداند و توجه را به اسباب مادی منعطف می نماید، با کرامت انسانی و مناعت نفس سازگاری ندارد؛ و باعث می شود چهره و نمای شخصیتی انسان در انظار، پست و زبون جلوه کند.

متأسفانه این صفت ناپسند، در بسیاری از ما مشاهده می شود و در ارتباط با یکدیگر، فقط به دنبال فرصت می گردیم؛ و پس از عبور از بحران و رفع نیاز، به جایگاه منحطّ و دنیّ و زشت نفسانی خود بازگشت می نماییم. با چرب زبانی و ترکیب کلمات موزون، برای رسیدن به مقاصد شهوانی، مخاطب را فریب می دهیم و او را در سیطره فضای مجازی به وجود آمده، گرفتار می کنیم؛ و با هزار وعده و نیرنگ، او را رام خویش کرده و به مقاصد شهوانی خود دسترسی پیدا می کنیم - خواه رفع نیاز مادی باشد، یا رسیدن به مقام و موقعیت خاص، یا رفع گرفتاری و مرض،

۱- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۵۸۶.

و یا تمایلات جنسی و شهوت - ولی پس از رسیدن به مطلوب، چهره‌ ظاهری و فریبنده خود را تغییر داده، به همان صورت پلید و شیطان‌گونه و به دور از انسانیت، باز می‌گردیم؛ و تمام وعده‌ها را به دست فراموشی می‌سپاریم و با مخاطب خویش به نیرنگ و فریب تعامل می‌نماییم. این صفت، صفت نفاق و شیطنت است. انسان در هر حال باید متین، با مناعت، آزاد، سرافراز، مستقل و با اصالت باشد؛ خواه به مطلوب برسد یا نرسد.

مورد سوم از موارد مذکوره: کیفیت برخورد ما با فرصت‌های از دست رفته و نایافته است. در این بیان حضرت تشابهی بین مسائل گذشته و آینده ایجاد می‌کنند و آن عدم دسترسی انسان به هیچ کدام آنهاست؛ زیرا دنیا در گذر است و انسان همیشه در حال زندگی می‌کند و نسبت او با آنچه از دست داده و آنچه هنوز به دست نیاورده، یکی است.

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ؟ قُمْ فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ
 «آنچه که فوت شده است، باز نمی‌گردد و آنچه در پیش است معلوم نیست که پیدا شود. برخیز و فرصت بین دو عدم و نیستی را غنیمت شمار.»
 در این مورد مانند مورد پیشین، کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر به دو جهت دنیوی و اخروی است.

در جهت دنیوی، باید قاعده و قانون را بر گذرا بودن متاع‌های این سرا قرار داد، و بر چیزی که از دست رفته است دل را مشغول نکرد و فکر را درگیر ننمود؛ زیرا دنیا محل عبور است، نه منزلگاه و فود. و هر کس دل خویش را به فرصت‌های از دست رفته‌ای که انتظار و توقع آنها را داشت، مشغول گرداند و پیوسته در حسرت و اندوه فقدان آن سپری نماید، دچار خسارت روحی و ورشکستگی سرمایه خدادادی

شده است. مثلاً در انتظار همسری که دیگر به او دست نخواهد یافت، و یا معامله‌ای که از اختیار او خارج گشته است، و یا ملک و عقاری که دیگر برایش مهیا نخواهد شد، و یا پست و مقامی که به دیگری واگذار گشته است.

تمام اینها از جمله متاع‌های دنیا و دل‌مشغولی‌های گذرای این سراسر است و باعث جدا افتادن ما از مقصد و مبدأ حقیقی خواهد بود؛ و به قول حضرت مولانا، قدس الله سرّه:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
 خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوش پر و بالی بزنم
 من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد در وطنم
 می وصلم بچشان تا در زندان ابد از سر عربده مستانه به هم در شکنم^۱

بنابراین ما باید همت و اراده خویش را مصروف امور پایدار و آنچه به درد آن سرا می‌خورد بداریم و برای از دست دادن آنچه می‌توانست ما را به آن سمت و سو بکشاند محزون و مصیبت‌زده شویم و در صدد جبران آن برآییم و خود را برای به‌دست آوردن این فرصت‌ها در آمادگی و تهیو قرار دهیم؛ و به فرمایش حضرت خواجه شیراز عمل نماییم:

چنینم هست یاد از پیر دانا فراموشم نشد هرگز، همانا
 که روزی رهروی در سرزمینی به لطفش گفت رندی همنشینی
 که ای سالک چه در انبانه داری بیا دامی بنه گر دانه داری
 جوابش داد گفتا دام دارم ولی سیمرغ می‌باید شکارم
 بگفتا چون به‌دست آری نشانش که از ما بی‌نشان است آشیانش
 چو آن سرو روان شد کاروانی چو شاخ سرو می‌کن دیده‌بانی

۱- مثنوی معنوی، انتهای دفتر چهارم، ص ۴۳۷.

مده جام می و پای گل از دست
 لب سرچشمه‌ای و طرف جویی
 ولی غافل مباش از دهر سرمست
 نم اشکی و با خود گفت و گویی
 به یاد رفتگان و دوستداران
 موافق گرد با ابر بهاران
 چو نالان آمدت آب روان پیش
 مدد بخشش از آب دیده خویش^۱

و لذا ما مشاهده می‌کنیم ائمه علیهم السلام و عرفای الهی پیوسته در فکر حال و هوای آخرت بوده‌اند و اشتغال نفس و دغدغه خود را در این مسائل قرار داده‌اند و از متاع دنیا هر آنچه در راستای تسهیل وفود به آن سراسر به دست آورده‌اند و باقی را به حال خود گذارده‌اند.

مورد چهارم از موارد قابل ذکر در این فقرات: پند پذیری و تقبل نیکو در مقام اندرز و موعظه است.

شکی نیست که همه افراد قبل از رسیدن به فعلیت عقلانی، در هر رتبه‌ای، دارای خطای در فکر و عمل می‌باشند؛ و باید به وسیله سایر افراد متوجه اشتباه و رفع آن گردند. نکته مهم در اینجا این است که اگر انسان به مجرد التفات به اشتباه و توجه به خطا به واسطه تذکر دیگران، دست از راه خطا و فکر نادرست بردارد، نفس مستعد رشد و ترقی او به فعلیت در همان رتبه و مرحله، خواهد رسید؛ و او را برای صعود به رتبه بعد و درجه علیا آماده خواهد کرد و زمینه پذیرش و تقبل رتبه سخت‌تر را برای نفس فراهم خواهد آورد؛ و در واقع یک درجه به مجرد تام نزدیک‌تر خواهد شد. و اگر نسبت به پند و اندرز واکنش نشان دهد و در مقام انانیت برآید و با توجیحات و تأویلات بخواهد از مورد اتهام بگریزد و از پذیرش خطا و غلط‌شانه خالی کند، نفس او در همان مرتبه، فعلیت منفی و ناپسند پیدا می‌نماید؛ و علاوه بر اینکه نسبت به مراتب بالاتر قوه و استعدادش را از دست می‌دهد، نسبت به سقوط در مرتبه پایین‌تر

۱- دیوان حافظ، طبع پڑمان، ص ۳۰۴، مثنویات.

و انحطاط، آمادگی و استعداد پیدا خواهد نمود. و این است آن خطر عظیم که همه ما را به انحطاط تهدید می‌کند و راه ترقی و سعادت را به روی ما مسدود می‌نماید. مرحوم والد ما، علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بارها به بنده می‌فرمودند: من پیش از آنکه با تذکر استادم متوجه خطا و رفع اشتباهم شوم، خود به تحلیل و تحقیق رفتارم می‌پرداختم و آن را اصلاح می‌کردم. حال، ما صراحتاً به افراد متذکر می‌شویم، ولی آنها توجهی به تذکر ما نمی‌کنند! و همین مسأله، سرّ تعالی و ترقی ایشان به مراتب علیا بوده است. و ایشان می‌فرمودند:

استاد برای مواردی است که انسان به اشتباه و خطای خود پی نبرد، نه در جایی که تشخیص خطا برای خود شخص میسر است؛ در آنجا دیگر نیازی به استاد نیست!

مورد پنجم از موارد قابل ذکری که در اینجا است: لزوم اتکاء انسان، به اراده و اختیار خویش است؛ حتی اگر نصیحت از شخص بزرگی، مثل ولی خدا و یا امام معصوم علیه السلام صادر شود و انسان بر اساس اتکاء به امام علیه السلام و یا آن فرد مبرز بخواهد ترتیب اثر دهد، آن اثر مطلوب و نتیجه دلخواه، عائد نخواهد شد.

”وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ! فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ، وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ، وَ اكْتَفُنَّ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ، وَ لَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ، وَ لَا تَعُدُّ بِكِرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَ لَا تُطْمِعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ بِغَيْرِهَا.

وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ! فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السُّقْمِ، وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ. وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا

تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ. وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ. اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ [لَكَ] فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، وَالسَّلَامُ.“

«بر تو باد که از مشورت با زنان خودداری ورزی! زیرا فکر و رأی آنان راسخ و استوار نمی‌باشد، و عزم و اراده آنان زود متحوّل و متغیّر خواهد شد. و با پوشش و حجاب از نامحرمان، چشمان آنان را از گزند آفات دور نگهدار؛ زیرا هرچه در این مسأله (پوشش و ممانعت از برخورد با مردان) اهتمام ورزی، آنها را بیشتر در سلامت و عافیت قرار داده‌ای، و بدان که خطر خارج شدن از منزل برای آنان، بیشتر از داخل نمودن مردی که اعتمادی به او نداری در منزل نیست. و اگر می‌توانی کاری کنی که غیر از تو مرد دیگری را نشناسند، حتماً انجام بده. و زن را در خارج از امور شخصی‌اش، اختیار مده؛ زیرا زن مانند ریحان است، نه چون قهرمان نبرد و برای امور مشکله و ناهنجاری‌های اجتماعی شکل نگرفته است. و در احترام به او و رعایت تکریم، زیاده روی مکن، و او را به شفاعت دیگران نزد خودت تشویق مکن.

و بپرهیز از نشان دادن غیرت در خلاف موضع و جایگاه مناسبش! زیرا این تضییق رفتار ممکن است نتیجه عکس به بار آورد؛ و حال صحیح و مستقیم او را سقیم و ناخوش گرداند، و نسبت به افراد پاک و درستکار شک و ریب عارضت شود. و برنامه کار هر یک از خدمتکارانت را مشخص کن، تا امور را به یکدیگر وانگذارند و در انجام مسئولیت خویش سستی نورزند.

خویشان و بستگان را گرمی دار؛ زیرا آنها حکم پر و بال ترقّی و صعود تو به مقاصد و اهداف را دارند و ریشه و اصل تو هستند که بدان انتساب می‌یابی، آنها دستان نیرومند تو می‌باشند که از خود به واسطه ایشان دفاع می‌کنی.

دین و و دنیای تو را به خدا می سپارم و بهترین تقدیر و مشیت پروردگار را در هر دو سرا برای تقاضا می نمایم، و در دنیا و آخرت، سعادت و رستگاری هم اکنون و آینده را از او برایت مسألت دارم. والسّلام.»

در این فقرات که می توان آنها را حسّاس ترین فرازها در این وصیت نامه بی بدیل به حساب آورد، امام علیه السّلام به کیفیت ارتباط مردان با همسران می پردازند و مطالبی را گوشزد می کنند که شاید فهم و ادراک صحیح آنها برای بسیاری حتی مبلّغین شریعت و فضلالی متفهم نیز مشکل می نماید؛ و از این روی برخی هنگام سخن از این وصیت نامه، آن را حذف و سانسور می نمایند! و بعضی دیگر که جسارت چنین هتک و بی حرمتی را نسبت به ساحت مقدّس امام علیه السّلام ندارند، آن را مربوط به شرایط و اقتضائات همان زمان قلمداد می کنند؛ و بعضی دیگر با اعتراف به جهالت و عدم اطلاع کافی، شأنه خویش را از پذیرش مسئولیت پاسخ گویی و اهانت ها، سبک و رها می گردانند؛ و بعضی با تأویلات و توجیهاات خنده آور، سعی در توجیه نکات مورد نظر دارند.

طرفه اینکه بعضی از مدعیان فضل و درایت، با چشم پوشی از حقایق تاریخی و آثار اصیل و قطعی زعمای دین و رانندان شرع مبین، کاسه داغ تر از آش و دایه دل سوزتر از مادر شده، در مقام ترجیح و فضیلت جنس زن بر مرد برآمده و با تمسک به ادله واهیه ای، که مادر فرزند مرده را به خنده می آورد، خود را در عرصه تبلیغ و ترویج مبانی دین، پیشگام به حساب می آورند و به خیال خویش، برای خوش آمدن گروهی ناپخته و عامی، می خواهند جایی در میان فرهنگ ناهنجار نارس امروزه دست و پا کنند، غافل از اینکه این گونه متاع، نه در عرصه علم و تحقیق، که در بازار دوره گردان و سفله، خریدار می یابد، که آن هم چند صباحی بیش دوام نمی آورد.

﴿فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيدَهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

«تخیلات و توجیهاات چون کف سیلاب به زوال می گرایند، و آنچه برای مردم مفید و با ارزش است، بر روی زمین باقی می ماند.»

جالب توجه اینکه بعضی از این اشخاص در مقام برتری زن نسبت به مرد، تمسک به این آیه نموده اند:

﴿رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ﴾^۱.

«پروردگارا! من مریم را زن به دنیا آوردم - و خدا داناتر است به اینکه او چه زاییده - و جنس مذکر هیچ گاه به مانند مؤنث نخواهد بود.»

و گفته اند که خداوند مقام زن را اشرف از مرد قرار داده است، و می فرماید: مرد هیچ گاه مثل زن نخواهد شد. در حالی که می بایست بفرماید: زن هیچ گاه مانند مرد نخواهد بود. در حالی که تقدّم تشبیه جنسیت مرد - در این آیه - بر زن به جهت رعایت تحسین در عبارت است، نه چیز دیگر؛ زیرا در سایر آیات همیشه دیده می شود، جنس مرد در مقام تکلیف و خطاب، بر زن مقدم شمرده شده است؛ ولی این دلیل بر فضیلت مرد نسبت به زن نمی باشد.

بنده بارها در سخنان و نوشته های خود بر این نکته تأکید کرده ام که آنچه وظیفه ماست، صرفاً بیان مبانی و احکام شرع اقدس، به میزان فهم و ادراک خود از حقیقت تشریح است، نه بیشتر.

دین، نیازی به دایه دلسوزتر از مادر ندارد و کسی ما را قیّم و ولیّ مردم قرار نداده؛ ولیّ و قیّم و مولا و صاحب اختیار همه ما در زمان حاضر، فقط و فقط قطب عالم وجود و عماد دائره امکان، حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه می باشند و ما باید به آن حضرت نسبت به اداء تکلیف و تبلیغ رسالت پاسخ گو باشیم، خواه مردم را خوش آید یا ناخوش آید.

اشکال و ایراد ما در این است که خود را به جای امام زمان عجل الله تعالی

۱- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۳۶.

فرجه الشریف جا می‌زنیم، و این‌طور به مردم القاء می‌کنیم که زمام دین و شریعت در دست ماست. به وجود ما دین پا برجا و استوار و در عدم ما بساط دیانت برچیده خواهد شد؛ و آنچه را که به قامت زیبای مولایمان برانزده است، بر قامت ناهنجار و نامناسب و مُشوّه خویش می‌پوشانیم و ادّعای قیمومیت بر دین را القاء می‌کنیم. دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاحب دارد و اختیارش با اوست. هزاران نفر بهتر از ما و عالم‌تر از ما آمدند و رفتند و آب از آب تکان نخورد و مردم بر اعتقادات خویش، روزگار می‌سپرند و خواهند سپرد.

مطلب قابل تأمل در اینجا این است که هر شخص بر اساس مُدرکات خویش، همراه با استعداد پذیرش و آمادگی قبول، با آموزه‌های دینی برخورد می‌نماید. و چه بسیار افراد از روی عناد و لجاج در مقام مخاصمه و مقابله با دستاوردهای شریعت و رسالت برمی‌خیزند؛ رسالت پیامبران الهی برای عناد و انکار عده‌ای معطل نمی‌ماند و خود را نمی‌بازد و دست از ارشاد و تنویر افکار و تصفیة قلوب نمی‌کشد.

به طور کلی، دین و شریعت الهی برای مستعدین و پذیرندگان آن نازل شده است، نه برای منحرفین و بهانه‌تراش‌ها و خرده‌گیران.

در قرآن کریم خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمَىٰ عَنْ صَلَاتِهِمْ﴾^۱

«تو نمی‌توانی افراد کور و معاند را به راه راست بیاوری.»

کتب معارف الهیّه و توصیه‌های اولیای الهی فقط برای پندپذیران است، نه برای کوردلان. نظام تربیتی پاسداران وحی و قافله سالاران وادی ایمن، برای تربیت عده‌ای خاصّ تنظیم یافته، نه برای هر ناسپاس اوباشی که هدفی در زندگی جز ترویج کجی‌ها و تبلیغ انحرافات و مقابله با مبانی فطرت و توحید ندارد و به هر وسیله و بهانه‌ای می‌خواهد سدّ و مانعی بر سر راه و مسیر اولیای الهی ایجاد نماید.

بنابراین، مطالبی که در ذیل به عرض خوانندگان محترم می‌رسد، بر اساس پذیرش حق و تسلیم در قبال مبانی شریعت و معارف حقّه است، و البته به هیچ وجه مدّعی تنزیه از خطا و لغزش نخواهیم بود که این ادّعا، ویژه معصوم علیه السّلام است. در متون به جای مانده از حضرات معصومین علیهم السّلام نسبت به مسأله ارتباط زن و مرد به طور عموم و در محیط خانواده به نحو خاص، مطالبی بیان شده است که جا دارد برای توضیح مسأله به آنها اشاره شود.

یکی از موارد مذکوره، جریان جنگ جمل است که به تحریک عایشه و فتنه‌گری دو صحابی پیامبر به نام طلحه و زبیر، جنگی تمام عیار بر علیه خلیفه به حقّ مسلمین امیرالمؤمنین، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام به پا نمودند؛ و عدّه قابل توجهی از طرفین، به خصوص از ناحیه سپاه بصره و عایشه، به هلاکت رسیدند. در این نبرد، خود طلحه و زبیر - آتش افروزان جنگ - نیز کشته شدند.

پس از اطفاء نائرة حرب و شکست سپاه عایشه، امیرالمؤمنین علیه السّلام مطالبی را در ذمّ او بیان کردند، حضرت می‌فرماید:

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ أَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ.^۱

«شما ای اهل بصره! بدانید که فرماندهی و قیادت شما را یک زن بر عهده داشت، و به دنبال شتر او در حرکت و نبرد بودید، با صدای شتر و نعره‌هایش جان می‌گرفتید و به نشاط می‌آمدید، و با پی شدن و هلاکت او، متفرّق شده و فرار نمودید.» در جای دیگری نسبت به همین موضوع می‌فرماید:

أَمَّا فَلَانَةٌ، فَأَدْرَكَهَا رَأَى النِّسَاءَ، وَ ضَعْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كِمِرْجَلِ الْقَيْنِ؛ وَ لَوْ دُعِيَتْ لِيَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ؛ وَ لَهَا - بَعْدُ - حُرْمَتُهَا الْأُولَى؛ وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.^۲

۱- نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۴۴.

۲- نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۴۷.

«و اما عایشه، رأی و توهمات زنانگی او را بر انگیخت، تا به چنین خیانتی دست یازد. و نیز به واسطه کینه دیرینه‌ای که از من، در نفس او مانند دیگ گداخته در کوره آهنگران، دائماً در جوش و غلیان بود، به این واقعه اقدام نمود. و اگر از او درخواست می‌شد که با غیر من همان کاری را انجام دهد که با من کرد، به هیچ وجه اقدام نمی‌کرد؛ و از این پس، حرمت و جایگاه او به واسطه انتساب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محفوظ خواهد بود؛ و جزای این عمل و مسئولیت این کشتارها را باید با خدای خویش تسویه نماید و به او پاسخگو باشد.»

باز در همین رابطه امام علیه السلام پس از جنگ جمل، خطاب به مردم چنین

می‌فرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ؛
فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَتَعَوُّدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ؛ وَ أَمَّا نُقْصَانُ
حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ
فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ؛ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ! وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى
حَذَرٍ! وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ!

«ای گروه مردمان! بدانید که ایمان زنان، و نصیب آنان، و عقل و درایت

ایشان نسبت به طائفه مردان، در رتبه پایین‌تری قرار دارد؛ درباره نقصان ایمان آنها، محرومیت از نماز و روزه در ایام حیض، گواه صادقی است؛ و اما نسبت به نقصان نصیب و حظ ایشان، باید گفت: میراث آنها از متوفی، نیمی از میراث مردان است؛ و اما درباره ضعف عقول آنها، همین بس که شهادت دو زن در حکم شهادت یک مرد پذیرفته خواهد شد. از زنان فتنه‌گر بپرهیزید، در حالی که از نیکانشان نیز جانب احتیاط را از دست ندهید. در امر معروف و پسندیده، اطاعتشان نکنید، تا اینکه در

امور منکر و ناپسند طمع نورزند.»

تأمل در این فقرات، و نیز مفاد آیه شریفه:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا دُعَايِنِ فَرَجُلٌ وَأَمْرًا تَاكَانِ
مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾^۱

«دو شاهد از مردان باید نسبت به این واقعه شهادت و گواهی دهند. پس اگر دو مرد به عنوان شاهد نبود، یک مرد و دوزن از افرادی که مورد اعتماد و وثاقت شما هستند، بر این مسأله گواهی دهند؛ زیرا اگر یکی از آن دو زن دچار لغزش و گمراهی شد، دیگری به او یادآوری نماید و او را از اشتباه بیرون آورد.»

انسان را به این مسأله متوجه می‌کند که بنای اسلام و شریعت بر پایه عقلانیت و صحت و حقیقت است؛ و ارائه چنین پیشنهادی برای تحکیم و تثبیت روابط اجتماعی و بنیان مدنیت است، نه چیز دیگر.

امروزه برخی از مفسرین، بر خلاف نص صریح قرآن به توجیه و تأویل و تفسیر ناروای آیات قرآن می‌پردازند؛ چنانچه قبلاً گفته شد، برای خوش آمدن و تحسین گروهی، دست از مبانی و باورهای خویش برمی‌دارند و بر خلاف مراد متکلم و وحی الهی، به تحریف مفاهیم قرآنی می‌پردازند.

مثلاً در همین آیه شریفه، ضلالت را به نسیان توجیه و تفسیر می‌کنند و می‌گویند: از آنجا که زن به واسطه اشتغال در منزل و تربیت اولاد و مشغله زیاد، ممکن است دچار فراموشی شود و حوادث و وقایع را آن‌طور که بوده است، به خاطر نیاورد و در مقام شهادت دچار اشتباه گردد، لذا خداوند در این موارد شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد قرار داده است!

واقعاً انسان از این توجیه و تحریف در حیرت می‌ماند و به خدا پناه می‌برد. آخر کجا ما دیده‌ایم که مشغله زن و انجام امور منزل و تربیت اولاد، خصوصاً در

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۸۲.

شرایط فعلی، از اشتغالات مرد و دردسرهای کاری او و سر و کله زدن با مسائل اجتماعی خارج از منزل و گرفتاری‌های متعدّد او، بیشتر و آزار دهنده‌تر باشد؟! آخر چرا ما باید فردای خود را با این اراجیف، به ثمن بخش بفروشیم و حکم خدا و مبانی رصین شریعت را این چنین سخاوت‌مندانه در بازار مکاره به تاراج بگذاریم؟! این بنده در محدوده روابط اجتماعی که با دوستان و غیر آنان داشته و دارم، اعتراف و اقرار می‌کنم که مشکلات اجتماعی و گرفتاری فکری و تشویش خاطر مردها نسبت به زنان، در این اجتماع بارها و بارها بیشتر و کمرشکن‌تر است؛ کجا زنان بخشی از این مصائب و گرفتاری‌ها را متحمل می‌شوند که باعث شده حافظه آنان نقصان پذیرد و امور را به دست فراموشی بسپارند؟! اتفاقاً بر عکس، حافظه زن در ضبط امور جزئیّه و نگهداری آنها، به مراتب بیش از مرد است و در این مسأله جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

آیا معنای ضالّ در آیات قرآن، فراموشی است؟

آیا مفاد آیه: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا﴾^۱ و^۲ به معنای نسیان است؟! و یا آیه: ﴿فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾^۳ و^۴ به

معنای از یاد بردن و فراموش کردن و از خاطر بردن است؟!

و دیگر سخن اینکه: مگر ما از خداوند به بندگانش دلسوزتر و مهربان‌تر و مشفق‌تریم که این‌گونه محرّفانه دست به تغییر و تبدیل مفاهیم و حیانی زده‌ایم، تا خاطر ناعاطر چندی را به دست آوریم؟! غافل از اینکه با این شیوه، نه تنها رضای

۱- سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۱۶.

۲- «و کسی که به خدا شرک بورزد، قطعاً به گمراهی و هلاکت عمیقی گرفتار شده است.»

۳- سوره یونس (۱۰) قسمتی از آیه ۱۰۸.

۴- «پس کسی که هدایت یابد خودش نجات و رستگاری پیدا کرده و کسی که گمراه شود، خودش را به هلاکت و بوار افکنده است.»

معبود را از دست داده‌ایم و سخط او را سزاوار گشته‌ایم، بلکه راه سعادت و رستگاری و بیداری و اصلاح را به روی همان عده‌ای که برای رضای خاطر آنها مرتکب این تحریف شده‌ایم، نیز بسته‌ایم و آنها را از وصول به فوز عظیم محروم نموده‌ایم؛ و همان افراد در روز قیامت جلوی ما را خواهند گرفت و در پیشگاه عدل الهی به محاجّه خواهند پرداخت که: ای پروردگار! گرچه ما در دنیا نسبت به تکالیف و وظایف خود جاهل و متمرد بوده‌ایم؛ ولی این علمای دین و مبلغین شریعت تو بودند که راه را به ما نشان ندادند و کتمان حقیقت نمودند و واقع را از ما مخفی نمودند، تا رضای خاطر ما را به دست آورند؛ و اگر آنها به وظیفه خود عمل می‌نمودند، شاید ما متنبّه می‌شدیم و روزنه رستگاری و فلاح در قلب ما به وجود می‌آمد.

تازه این مطلب، زبان حال کسانی است که به ظاهر از باب مخالفت و مقابله با این مبانی برآمده‌اند؛ و اما مسأله نسبت به کسانی که در این عرصه بی‌طرف بوده و منتظر استماع مبانی وحی بوده‌اند و گوش جان را برای پذیرش حقایق شرع بازگذارده بودند، خود، داستان دیگری است.

بر این اساس، این قلم خود را موظف می‌داند که بدون هیچ ملاحظه و اغماضی و صرفاً بر اساس یافته‌های خویش از متون اسلامی و آثار به جای مانده از لواداران وحی و تشریح، به مقدار سعه وجودی و بضاعت مزجاة علمی و تجربی خویش، به توضیح و تبیین کلمات و سیره زعمای دین پردازد؛ و روی کلام و سخن خود را صرفاً متوجه آن دسته از افراد و مخاطبینی قرار داده است که در قرائت و مطالعه این عبارات، وسوسه شیطان و تلبیس ابلیس را به کناری نهاده، با دیده انصاف و تعمق در آن بنگرند، و هدف و غایتی جز رضای پروردگار و وصول به مراتب فعلیت و قرب طلب نکنند.

سرشت انسان چه مرد و یا زن، طبق نصوص و تصریحات مآثر و حیانی، از یک مبدأ واحد که همان روح قدسی ذات اقدس احدیت است، نشأت و ابتداع نموده

است؛ و آیه شریفه: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ خطاب به هر دو جنبه ذکوریت و انوئیت است؛ چنانچه می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۲.

«ای گروه آدمیان! ما شما را از جنس مرد و زن خلق نمودیم و به قبائل و طایفه‌های گوناگون درآوردیم، تا جایگاه خویش را بازیابید و نسبت به موقعیت و حقیقت خود شناخت پیدا کنید. پس بدانید که گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شما خواهد بود.»

در این آیه شریفه، میزان فضیلت و قرب نزد پروردگار، جنسیت و نوع در خلقت نیست؛ بلکه تعالی نفس آدمی است، بدون ملاحظه‌ای دیگر؛ چنانچه در آیاتی دیگر جنس مذکر در کنار مؤنث، همطراز مورد خطاب حق قرار گرفته‌اند، و به یک سیاق تکلیف متوجه هر دو آنها شده است؛ چنانچه می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّابِغِينَ وَالصَّابِغَاتِ وَالْحَفَظِينَ وَالْحَفَظَاتِ وَالْحَفِظَاتِ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳.

بر این اساس، نفس و روح هر دو جنس از یک مرتبه نشأت گرفته است که همان مرتبه ذات واجب الوجود است؛ چنانچه فرمود: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴ و هر چیزی در عالم وجود ارزش و میزانش به اصل و ریشه‌اش بستگی دارد، نه به ظهور

۱-سوره المؤمنون (۲۳) ذیل آیه ۱۴.

۲-سوره الحجرات (۴۹) صدر آیه ۱۳.

۳-سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۳۵.

۴-سوره الحجر (۱۵) قسمتی از آیه ۲۹.

و بروز آن در مقام تعین و خارج؛ زیرا در مقام رجوع و بازگشت، به همان ریشه و مبدأ خود بازگشت می‌نماید.

از اینجا روشن می‌شود که مسأله رجولیت و انوثیت در مراتب مادون نفس نشأت پیدا می‌کند؛ یعنی حقیقت روح انسان یک واقعیت و حقیقت واحده است که در سیر نزولی از مقام ذات، وقتی به مرتبه صورت‌بندی می‌رسد - که از آن به ملکوت تعبیر می‌شود - جنبه فاعلی و انفعالی در آن شکل می‌گیرد؛ و پیش از آن، این حیثیت منتفی بوده است؛ و سجده‌ای که ملائکه نسبت به خلقت و تشکّل انسان نمودند، به ما قبل حیثیت فاعلی و انفعالی است، نه به ما بعد آن. و در همین مرتبه صورت‌بندی است که خصوصیات هر دو جنس، متفاوت می‌شود.

و بر اساس این تفاوت، تکلیف و تشریح و وظایف به وجود می‌آید؛ زیرا تکلیف بر اساس حقایق وجودی خارجی و قابلیت آنهاست، نه صرفاً بر اساس خواست و سلیقه مولا هرچه بادا باد!

در این مرتبه است که قدرت جسمی و استعدادها و غرائز و صفات، هر کدام تشکّل پیدا می‌کند و حتی افراد از یک جنس و نوع نیز با هم تفاوت می‌یابند؛ و بر اساس تفاوت در صفات و به خصوص لطافت نفس در جنس زن و تصلّب نفس در مرد، قوانین اجتماعی و روابط تنظیم می‌گردند و برای هر جنس تکلیفی خاص تدوین می‌شود و حکمی از جانب پروردگار نازل می‌شود.

در اینجا به این نکته فوق‌العاده مهم می‌رسیم که عمل به دستورات الهی بر هر فرد، نه تنها باعث ایجاد آسایش و امنیت اجتماعی و اعتدال در روابط بین طرفین خواهد شد، بلکه هر کدام از دو جنس را در مقام تربیت و رشد روحی و استکمال نفس به مرتبه فعلیت خواهد رساند و به غایت و مقصد از خلقت آنها جامعه عمل خواهد پوشاند؛ ولی در مقابل، عدم متابعت از دستورها و تکالیف الهی، هم موجب اختلال در نظام اجتماعی و از هم‌پاشیدگی اصل و اساس حیات دنیوی خواهد شد

– چنانچه مشاهده می‌کنیم – و هم طرفین را از وصول به مرتبه فعلیت و هدف اصلی از خلقت باز خواهد داشت.

در نظام خلقت و تربیت، مرد به مثابه صیاد می‌ماند که صید خود را که از جنس مخالف می‌باشد، تعقیب می‌نماید تا او را به تسخیر خود درآورد؛ و زن هم چو صیدی می‌ماند که در جستجوی پناهگاهی مطمئن و آرام در آغوش صیاد خویش، خود را از گزند حوادث و مهلکات و نابسامانی‌های اطراف خویش، محفوظ می‌دارد؛ و چه زیبا و شیرین است این تقسیم و این ساختار.

دست حکیمانه خلقت، مرد را برای تکاپو و تلاش و کوشش و برخورد با سختی‌ها و نامایمات و تدبیر و اداره مشکلات اجتماعی و امور خارج از تشکل خانواده، تدبیر نموده است؛ و زن را برای تحقق آرامش و نشاط و بهجت و سرور و صفا و لطف و مودت و پیوستگی و انسجام و امنیت محیط منزل و خانواده، مقرر ساخته است. محیط گرم خانواده و اداره و تدبیر فرزندان به لطف و صفای خاصی که فقط در سعه و توان زن می‌تواند به دست آید، نیاز مبرم دارد و این مسأله کاملاً مشهود است؛ و پرداختن به امور معاش و کسب رزق حلال و رفع مشکلات و برخورد با موانع خارجی نیز در سعه و قدرت نفسی مرد خواهد بود.

طبیعی است که تغییر وظایف و تکالیف در این دو طیف، موجب چه نابسامانی‌هایی خواهد شد. آنچه به تجربه ثابت شده و لایتغیر می‌نماید، طلب و خواست جنس مذکر در دستیابی و تملک جنس مخالف در هر شرایط و ظرفیت است و در این مسأله به نظر می‌رسد انتهای وجود نداشته باشد؛ و اگر در مقطعی چندان رغبتی نشان ندهد، نه از روی عدم غریزه و خواست، که به واسطه بروز موانع و یا سرگرمی‌های گذراست و با رفع آنها، دوباره به همان خواست و میل نهان خویش باز می‌گردد؛ و زن نیز که در نهاد و کمون ذات خویش عطف و لطافت و صفای خاص خود را نهفته دارد، با برخورد به خواست و اراده مرد، زمام اختیار از کف

می‌دهد و به سوی خواست‌ها و تمایلات مرد کشیده می‌شود. و در این مسأله، هیچ تفاوتی بین جمیع اقشار اجتماع وجود ندارد، و شیطان برای فریب و اغواء و هلاکت افراد، استثنایی قائل نشده است؛ چنانچه مشاهده می‌کنیم.

کلامی است معروف که گویند: هیچ جمله‌ای لذت بخش‌تر و جاذب‌تر و افسونگرتر از «دوستت دارم»، برای کشاندن یک زن به سوی مرد وجود ندارد؛ حال این جمله از روی صدق و صفا و صمیمیت گفته شده باشد، یا از روی مکر و فریب و حيله و شیطنت. چنانچه از رسول خدا نیز به همین مضمون روایتی نقل شده است.^۱ این همه تأکید بر حفظ حریم روابط بین زن و مرد در اسلام برای همین نکته است: **محافظت از لطافت و صفای زن، در برابر تمایلات و خواست‌های غرض‌آلود مرد.** و اکنون باید اذعان و اعتراف نمود که معجزه کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در این وصیت‌نامه عجیب، نسبت به کیفیت تنظیم روابط بین زن و مرد - در این شرایط و اقتضائات اجتماعی که بسر می‌بریم - به خوبی خود را نشان می‌دهد و از سر و لیم این مسأله پرده برمی‌دارد. تو گویی اصلاً این جملات برای این زمان و این شرایط تدوین شده است، نه برای یک‌هزار و چهارصد سال پیش.

متأسفانه کیفیت زندگی در اجتماعات امروز، جداً به صورت شرم‌آوری درآمده است. سکونت در آپارتمان‌ها و مجتمع‌های مسکونی بی‌در و پیکر و آزاد، اشراف پنجره‌ها به منازل افراد، عدم رعایت حجب و حیا و عفت در مجتمع‌های مسکونی، آزادی ارتباط بین زن و مرد، دختر و پسر، و صحبت و مجالست و شوخی و خنده و... موقعیت اجتماعی و روابط خانوادگی را در معرض تهدید جدی قرار داده است. خدا می‌داند که فروشگاه‌ها و مراکز خرید متنوع و ارتباط بین زن و مرد در این اماکن، چه بلای خانمان‌سوزی برای اضمحلال و نابودی کیان خانواده‌ها گشته است.

۱- *الکافی*، ج ۵، ص ۵۶۹: «قول الرجل للمرأة إني أحبك، لا يذهب من قلبها أبداً.»

«اگر مردی به زن خود بگوید: دوستت دارم، هیچ‌گاه از دل و ضمیر زن خارج نخواهد شد.»

ارتباطات مختلط و گفتگوی رو در رو و شوخی و خنده و مطایبه و نشستن بر سر سفره مختلط، به بهانه ایجاد صمیمیت در روابط فامیلی، و رفاقت و خیر مقدم گفتن خانم‌ها به واردین و دست دادن به میهمانان و پذیرایی خانم‌ها از مردها و دوستان شوهر و مزاح و بذله‌گویی با آنها، و ایجاد ارتباط تلفنی بین افراد و خانم‌خانه‌دار، روزگار ما را به کجا رسانده است؟!

اختلاط زن و مرد و دکتر و پرستار و کارمند در بیمارستان‌ها، متأسفانه صورت خوشی ندارد و پیامدهایی به دنبال خواهد داشت؛ و نیز همین معضل، در محیط علمی دانشگاه‌ها و شرکت زنان و مردان در کلاس و مکان‌های آموزشی و حضور بانوان با ظاهری ناپسند، چه بسا موجب ناهنجاری‌هایی خواهد شد.

چه دلیلی دارد که کلاس بانوان، حتماً با مردان متحد باشد؟ و چرا باید اساتید کلاس خانم‌ها را از مردها انتخاب نمود؟ و چه مشکلی پیش می‌آید اگر محیط علمی و آموزشی ما عاری از این مسائل و جریاناتی باشد که خدای ناکرده به جای تحقیق و اکتساب و دانش و تجربه، به مسائل دیگری پرداخته شود؟

امروزه در برخی از کشورها، دانشگاه‌های مخصوص بانوان وجود دارد که از خادم دربان تا مدیر دانشگاه، حتی یک مرد در میان آنها نیست؛ و نه تنها هیچ مشکل و کمبود و نارسایی در آنها به چشم نمی‌خورد، بلکه از نظر علمی و نتایج تحصیلی در زمره قوی‌ترین و سرآمدترین دانشگاه‌های معروف و مطرح دنیا می‌باشند، که از میان آنها می‌توان به دانشگاه جدّه در کشور عربستان سعودی اشاره کرد.

عین همین مطلب در مورد بیمارستان نیز وجود دارد. لازم به ذکر است که رعایت و انجام این نکته، چند سال پیش در شهر مقدّس مشهد رضوی در بیمارستان امام رضا علیه السلام، توسط عده‌ای از اطّباّی متدین و متعهد و دلسوز و توانمند اتفاق افتاد و به مدت شش ماه، تمامی افراد در بخش خانم‌ها از مخدّرات بودند و فقط در اتاق عمل به واسطه ضرورت و نیاز به جراح مرد، از پزشکان مرد استفاده می‌شد.

و جالب توجه اینکه به اعتراف و اقرار خود پزشکان بیمارستان، موقعیت و انسجام و اداره این بخش در این مدت شش ماه، حتی از اداره آن قبل از انجام این پروژه، بهتر و کامل تر بوده است؛ ولی متأسفانه به واسطه بهانه‌های واهی توسط بعضی از مسئولین مربوط، این برنامه منحل گردید و اوضاع به موقعیت ما قبل بازگشت!

همین مسأله در مورد مراکز علمی حوزوی نیز به چشم می‌خورد. در بسیاری از این مراکز، استاد مرد متصدی تدریس و پاسخ‌گویی خانم‌ها می‌شود و این غلط است. تدریس علوم اسلامی، مجوز تصدی تعلیم و تدریس مردان نسبت به بانوان نمی‌شود؛ نفس، نفس است و شیطان در کمین و هر لحظه در انتظار فرصت مناسب برای اغوای طرفین.

در اینجا است که به عمق و ریشه فرمایش حضرت زهراء سلام الله علیها پی می‌بریم که درباره زنان می‌فرمایند:

«بهترین از بانوان، آن کسی است که نه مردی را ببیند، و نه مردی او را بنگرد.»^۱ و کلام معصوم علیه السلام که می‌فرماید: «زنان را در اطافی که مشرف به کوچه و منزل است، نشانید»^۲ معنی و مفهوم خود را آشکار می‌سازد.

وقتی که امام علیه السلام به فرزندش توصیه می‌کند که اگر می‌توانی کاری کنی که همسرت با هیچ مردی هم‌سخن نشود، انجام بده، حتماً چیزی را می‌دانسته است که ما برای درک آن باید سعی و تلاش بیشتری بنماییم.

راقم این سطور، به خاطر ارتباط با افراد متفاوت جامعه و مسئولیتی که در این راستا تا به حال داشته است، صراحتاً اعلام می‌دارد که فتنه و وسوسه شیطان و اغوای ابلیس رجیم، هیچ اختصاصی به افراد غیر ملتزم و لأبالی و بی‌بند و بار ندارد؛ بلکه از هر دو طرف، حتی مؤمنین و مؤمنات و ناسکین و ناسکات را نیز در برمی‌گیرد؛ و

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۶۷: «خَيْرُ النِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ».

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۱۶: «لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ بِالْعُرْفِ».

هیچ فردی نمی‌تواند خود را محفوظ و مصون از دستبرد شیطان و اغواء او ببیند و رعایت موازین و مبانی وارده از ناحیه شرع اقدس را ننماید.

امروزه با هزار تأسّف و تألّم باید اذعان نمود که ارتباطات زن و مرد به وسیله تلفن‌های موبایل و یا از طریق اینترنت، و فضاحت‌هایی که به بار آورده است، می‌رود تا بنیان پیوندهای خانوادگی را از بیخ و بن ویران نماید. من نمی‌دانم چرا و به چه علّتی در صورت عدم حضور مرد در منزل، زن باید به تماس‌های مردان پاسخ دهد؟ و در صورت عدم پاسخ، مگر چه مصیبت و فاجعه‌ای رخ خواهد داد؟ و از طرف دیگر، چرا زنان برای خرید مایحتاج خود باید خود به تنهایی به بازار و فروشگاه‌ها بروند و با مردهای غریب و آلوده به هوی و هوس و اغراض پلید، رو در رو شوند و بر سر کیفیت و قیمت، به چانه‌زنی بپردازند؟ و چرا همسران آنها در این مورد احساس مسئولیت نمی‌کنند؟! و زنان خود را تنها به این طرف و آن طرف روانه می‌کنند و شانه خود را از زیر بار مسئولیت خالی می‌سازند؟^۱

۱- مرحوم والد ما - رضوان الله علیه - زمانی که در طهران اقامت داشتند، بعضی از اوقات برای خرید لباس افراد منزل و تهیه پارچه، شخصاً به بازار می‌رفتند؛ و از یکی از اخبار کاسب آن زمان که به کسوت روحانیت نیز متلبّس بود (به نام مرحوم آقا سید علی اکبر پیش‌نماز) و در بازار به پارچه فروشی اشتغال داشت، مایحتاج منزل را خریداری می‌کردند. مرحوم آقا سید علی اکبر، فردی بود بسیار نازنین و متعبد و متدین و درستکار که در حسن عمل و رعایت موازین، زبازند اهل بازار بود. روزی خود حقیر که در آن زمان طفلی ده ساله بودم و همراه ایشان به بازار رفته بودم، شنیدم مرحوم آقا سید علی اکبر به ابوی می‌گفتند: «آقای طهرانی! از بین روحانیون و ائمه جماعات طهران، فقط جناب عالی و یکی دو نفر دیگر هستید که برای خرید مایحتاج اهل منزل خود به بازار می‌آید و بقیه همگی خانم‌های خود را برای خرید می‌فرستند.»

و از این جالب‌تر اینکه: هنگام اقامت در طهران، در کوچه ما، یکی از قماش فروشان معروف و متدین و سالخورده نیز سکونت داشت که علاوه بر سابقه آشنایی و مؤدّت با مرحوم والد، با جمیع اهل علم و ائمه جماعات نیز حشر و نشر داشت. روزی ایشان به پدر ما گفتند: «از بین خانواده همه ائمه جماعات و روحانیون طهران، فقط چند مخدّره هستند که واقعاً برای خرید پارچه و لباس به حجره ما مراجعه می‌کنند، و بقیه برای گردش و تفنّن و غیره می‌آیند!»

اگر شخصی بگوید لزوم رعایت تا به این حد، یک روش و دستور غیر طبیعی و افراطی است و ضرورتی در انجام آن نمی‌باشد؛ و تجربه نیز مؤید این نکته می‌باشد که الزاماً هر ارتباطی منجر به مفاسد و انحرافات نمی‌گردد و هر گفتگویی به بیراهه کشیده نمی‌شود، بنابراین لزومی در رعایت به این نحو مشاهده نمی‌گردد؛ در پاسخ باید گفت: **اولاً:** علت تحفظ در حجاب و ارتباط، صرفاً و منحصرأً وقوع در مفسده و انحراف ظاهری برای همه افراد در همه سنین و شرایط نیست؛ بلکه علت، از دست دادن حالت نفسانی و موقعیت روحی برای رشد و تعالی و تجرد نفس است که قطعاً برای این گونه افراد حاصل می‌گردد و جای هیچ شبهه‌ای در این مسأله وجود ندارد. **ثانیاً:** چه کسی تضمین کرده است که بروز انحراف و اعوجاج اختصاص به طبقه و افراد خاصی دارد و سایر اشخاص از این مهلکه مستثنی می‌باشند؟ و چنانچه قبلاً گفته شد تجربه، خلاف این مطلب را به اثبات رسانده است. بنابراین مقتضای احتیاط، رعایت موازین و اطاعت از دستورات شرع خواهد بود.

برخی در انتقاد به عدم اختلاط بین زن و مرد می‌گویند: باید به جای جلوگیری از اختلاط، به فرهنگ‌سازی در جامعه دست زد تا جنس زن و مرد از فواید اختلاط و هم‌صحبتی و معاشرت محروم نگردند، و در مقابل، مفاسد و نتایج ناگوار این حشر و نشر نیز بر آن مترتب نگردد؛ و مصداق سخن خویش را جوامع غربی و ارتباطات خانوادگی در ملل مغرب زمین برمی‌شمرند.

در پاسخ باید گفت: مگر در جوامع غربی فساد و خلاف و تجاوز به نوامیس و حقوق دیگران وجود ندارد؟ عجبا که چگونه با وجود این همه انحراف‌ها و تعدی‌ها

﴿ در اینجا به یاد نهیب و پرخاش امیرمؤمنان علیه السلام می‌افتیم که خطاب به مردان اهل کوفه می‌فرمود: «شنیده‌ام که خود در خانه نشسته‌اید و زن‌های شما برای خرید به بازار می‌روند و با مردها سخن می‌گویند و مزاح می‌نمایند.»*

چشم بر روی حقایق می‌بندیم و قضایای واقعیّه خارجیه را با توسّل به عناد و لجاج از گردونه بحث و تحقیق به کناری می‌گذاریم.

آیا اینان چشم بر روی آمارهای خلاف و انحراف که در خود آن جوامع هر از گاهی منتشر می‌شوند، بسته‌اند؛ وقایعی که هر شنونده‌ای را از هرچه اسم آدمی بر او گذارده شده است، بیزار و متنفر می‌سازد؟ آخر کدام فرهنگ‌سازی است که تمایلات نفسانی و شهوات حیوانی و خواست‌های شیطانی فرد را تحت کنترل درآورد؟ به ما هم نشان دهید و بیاموزید!

اختلاط با جنس مخالف نه تنها توسط فرهنگ‌سازی مجاز شمرده نمی‌شود، بلکه خود فرهنگ سوز است و بنیان خانواده را به باد فنا خواهد داد. مگر با فرهنگ‌سازی می‌توان دو قطب مخالف آهنربا را از یکدیگر دور نگه داشت؟ و بر فرض که به واسطه تلقین‌هایی یکی از دو طرف را تا حدودی متوجّه نمود، با طرف دیگر چه خواهید کرد؟ و از آن طرف، ما هنوز فوایدی را که بر اختلاط و هم‌سخنی بین دو جنس مخالف مطرح است، نفهمیده‌ایم!

مگر چه اشکالی دارد که در پارک‌ها و مراکز تفریح خانم‌ها در محیط مخصوص به خود و آقایان در فضای تعیین شده به ورزش و گردش بپردازند؟ آسمان به زمین می‌رسد؟! یا طوفان به هوا بر خواهد خواست؟!

و چه اشکال دارد که در ادارات و بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها و بانک‌ها و مؤسسه‌ها، فضای ارتباط‌ها در انحصار هریک از دو جنس مخالف قرار گیرد؟ و هر کدام از طرفین در فضای اشتغال خویش با جنس خود به بحث و نظر و سخن پردازد و کاری به جنس مخالف خود نداشته باشد و هریک پس از اتمام کار به منزل و مأوای خویش رهسپار گردد؟ این چه فایده‌ای است که حتماً باید به واسطه ارتباط و اختلاط بین زن و مرد در محیط کار و بیرون از محیط اشتغال در فضای بیرون و خیابان‌ها و پارک‌ها و وسائل نقلیه و سینماها و غیره به دست آید، و الا ملک و ملت را به نابودی و اضمحلال خواهد کشاند؟!

نفس، نفس است و فرهنگ نمی‌شناسد، بلکه فرهنگ را با امیال و خواست‌های خویش توجیه و تفسیر می‌کند؛ مگر این همه افراد با فرهنگ و تحصیل کرده و مشهور، چه در سایر بلاد و کشورها و چه در همین جا، که اخبار انحراف و تعدی آنها خواجه شیراز را بی‌نصیب نگذاشته است، جاهل و نادان بوده‌اند و از این مسائل بی‌اطلاع؟! و اما مسأله دیگری که در این فقرات بدان اشاره شده است: عدم مشورت با زنان است که در غیر از این جملات نیز مشابه آن به چشم می‌خورد.

سرّ مطلب را می‌توان از لا به لای مطالب مذکوره به دست آورد؛ و آن، غلبه حالت احساس و عاطفی زن نسبت به مرد است؛ و طبیعتاً این حکم در مواردی می‌تواند مصداق پیدا کند که مورد تا اندازه‌ای با مسائل احساسی درگیر باشد، مانند انجام معاملات و جنگ و جهاد و امور سخت و مشکل که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید و به قدرت فکر و تعقل بیشتری نیاز دارد؛ و از آنجا که روح و نفس لطیف زن برای رسیدگی و پرداختن به امور لطیف و ظریف است، در مواجهه با این حوادث، نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید تصمیم مقتضی را اتخاذ نماید، و یا به واسطه وسوسه افراد، زودتر به لغزش و تباهی می‌افتد. چنانچه در واقعه جمل دیدیم که چگونه طلحه و زبیر، عایشه، زوجه رسول خدا را فریفتند و او را به قتال و جنگ با علی مرتضی علیه السلام تشویق و ترغیب نمودند.

بنابراین به‌طور جزم و قطع می‌توان مدعی شد، روایات و جملاتی که در این‌گونه موارد از زعمای دین صادر گشته است، عمومیت نداشته و فقط منحصر در برخی از موارد خاصه است.

و نظیر این مطلب در مورد روایاتی است که مخالفت با عامه را یکی از وجوه رشد و تشخیص صواب ذکر کرده‌اند و راه رشد و صلاح را در مخالفت با فقه و فتوای غالب اهل سنت دانسته‌اند؛ زیرا مبنای فقه عامه بر مخالفت با فتوای صادره از اهل بیت علیهم السلام است؛ چنانچه تصریحاً از ابوحنیفه نقل شده است، و این

مسأله در جایی است که احتمال خلاف در فقه عامه برود، نه در هر جا و هر حکم. و لذا می‌بینیم بسیاری از بزرگان فقها، پیش از ابراز فتوا و حکم، نگاهی نیز به فقه عامه و مصادر روایی آنها می‌انداختند و حتی در برخی از موارد، حکم و فتوای آنها را بر حکم متعارف و وارد از ناحیه فقهای شیعه، ترجیح می‌دادند.

بنابراین، صرف مخالفت با عامه در همه امور و همه احکام، نمی‌تواند موجه باشد؛ بلکه در مواردی این قانون دارج است که اولاً: منافاتی بین فتوای عامه و شیعه وجود داشته باشد، و ثانیاً: این منافات ناشی از اصول مسلم تشیع بوده و با روح و جان فقه شیعه در تعارض باشد.

بر این اساس، کلام امام علیه السلام که می‌فرماید: «شاوروهنّ و خالفوهنّ، ابا زنان مشورت کنید و سپس خلاف آن را انجام دهید»، معنای خود را باز می‌یابد؛ زیرا اولاً: این مسأله در جایی است که فکر و مشورت انسان با افراد صلاحیت‌دار به جایی نرسد و انسان همچنان در تردید و حیرت انجام و عدم اقدام مورد، باقی بماند. و ثانیاً: در مواردی است که معمولاً رأی و اندیشه زنان به طور غالب، با رأی و فکر مردان متفاوت است؛ و این به خاطر غلبه احساسات زنان و نحوه نگرش آنان به این موارد است. و به همین مفهوم، نقصان عقل تفسیر می‌شود؛ زیرا آنچه که باعث ناهنجاری و خروج از مسیر صواب و اتقان است، عقل نظری و پرداخت تئوری نیست؛ بلکه عقل عملی و نیروی آفرینش فعل انسان در خارج است؛ یعنی ممکن است انسان مثلاً حسن عدل و قبح ظلم را تأیید و اذعان نماید؛ ولی در مقام عمل نتواند آن‌طور که باید و شاید به همین قاعده و قانونی که خود اعتراف نموده است، جامه عمل بپوشاند. و البته باید اعتراف کرد که یک وقت تصوّر نشود مردان در این مسأله هیچ‌گاه مرتکب خطا و لغزش نمی‌شوند؛ بلکه به عکس، این امتحان و تجربه برای آنها بیش از زنان پیش خواهد آمد؛ ولی نکته مهم اینجاست که لغزش مردان در این موارد از

روی آگاهی و اطلاع و علم و شعور است، و اگر فردی بخواهد پای از جاده مستقیم بیرون بگذارد و به راه انحراف و هلاکت برود، از روی عناد و اطلاع و غرض خواهد بود؛ چنانچه این مسأله به وضوح در قضاوت‌ها و محاکمات در طول تاریخ مشهود و ملموس می‌باشد؛ اما لغزش و به تعبیر قرآن ضلالت در مورد زنان ممکن است ناخودآگاه و از روی غلبه احساس و توارد تخیلات و توهمات باشد، نه از روی عناد و استکبار. و به همین دلیل، شهادت دوزن، برابر با شهادت یک مرد تلقی شده است. در اینجا سخن و کلام را در توضیح فرمایش امام علیه السلام به پایان می‌رسانیم، و بیش از این به خود اجازه جرأت و جسارت در پیشگاه عصمت مطلقه نمی‌دهیم؛ و از والیان امر ملتسمانه و عاجزانه توفیق سداد و صلاح و فلاح را برای همه پویندگان و رهروان مکتب قویمشان مسألت می‌نماییم.

مادح خورشید، مدّاح خود است که دو چشم سالم و نامرمد است^۱
 والسّلام علینا و علی جمیع عباد الله الصّالحین و رحمة الله و برکاته
 قم المقدّسة، شب یکشنبه بیست و نهم ربیع الثانی ۱۴۳۲ هجری قمری
 الاثم سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

فهارس عامّه

آيات

روايات

اشعار

اعلام

اماكن و قبائل

منابع و مصادر

فهرست آیات

البقرة (٢)

صفحه	رقم آیه	آیه
٣٣	٧٥	أَفَنظَمُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ ...
١١١، ١٠٨	١٥٥	وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ ...
٤٣ ت	٢٢٢	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
٩٠	٢٦٩	وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
١٨٦	٢٨٢	وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِّن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ ...
١٤٥	٢٨٦	لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

آل عمران (٣)

١٨٢	٣٦	رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ
١٠٣	١٠٤	وَأنتَ كُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ...
٥٦	١٥٩	فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا أَلْقَابًا ...

النساء (٤)

١٢٧	٥٩	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ
١٨٧	١١٦	وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

٢٩	١٥٠	تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ
٣٣	١٥٠ و ١٥١	إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ... ..
٣٥	٣٤	الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

المائدة (٥)

١٨	١٥ و ١٦	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * ...
٤٠	٥٤	وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
٧٤	١٠٠	قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ ...

الأنعام (٦)

٧٦	١١٦	وَأَنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
----	-----	--

الأعراف (٧)

٨٢	١١٦	سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ
----	-----	----------------------------

التوبة (٩)

١٥٨	٢٤	قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ ...
٧٥	٥٥	فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا ...

يونس (١٠)

١٨٧	١٠٨	فَمَنْ أَهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
-----	-----	--

هود (١١)

٤٣ ت	٣	وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ
------	---	--

يوسف (١٢)

٦٠	٢٤	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ
١١١	٤٢	أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ
٢٦	١٠٨	قُلْ هَذَا مِنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ ...

		الرَّعد (١٣)
١٨١	١٧	فَأَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ
		الحجر (١٥)
١٨٩	٢٩	وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي
		التَّحَلُّ (١٦)
٥٦	٥٣	وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ
		الإسراء (١٧)
٩٩	٣٦	وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ ...
٥٧	٧٤	وَلَوْلَا أَن تَبْنَتْنَا لَفَدَيْدَتْ تَرَكَنُ إِلَيْهِمْ
		الأنبياء (٢١)
٥٢	٢٦ و ٢٧	بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْفِقُونَهُ، بِالْقَوْلِ ...
		الحج (٢٢)
٩٢	١١	خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
		المؤمنون (٢٣)
١٨٩	١٤	فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
		النور (٢٤)
١٣٨	٣٧	رِجَالٌ لَا لُئْلِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ ...
		الشعراء (٢٦)
٦٢	٨٩ و ٨٨	يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ
٨١	٢٢٤ - ٢٢٦	وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * ...

		النمل (٢٧)	
١٨٣	٨١	وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ	
		لقمان (٣١)	
٩٠	١٢	وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ	
		الأحزاب (٣٣)	
١٨٩	٣٥	إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ...	
		يس (٣٦)	
١١٠	٨٣	بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ	
		ص (٣٨)	
٥٣	٧٢	فَإِذَا سَوَّيْتَهُ، وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ	
		الدخان (٤٤)	
٩٣	٢٩ - ٢٥	كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * ...	
		الحجرات (٤٩)	
١٨٩	١٣	يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا ...	
		النجم (٥٣)	
٥٨	٤ و ٣	وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ	
٥٨	٩ و ٨	ثُمَّ دَنَا فَدَدَلَكَ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ	
٧٠	٢٨	وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ...	
		الضحى (٩٣)	
٥٧	٧ و ٦	أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ	
		التكاثر (١٠٢)	
٩٥ ت	١	أَلْهَمُّكُمْ التَّكَاثُرُ	

فهرست روایات

(الف) نهج البلاغه (وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام)

- ۱۳۹ اجعلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبِّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ ...
- ۱۶۷ إِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَحْيِكَ - عِنْدَ صَرْمِهِ - عَلَى الصَّلَاةِ، وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ ...
- ۷۰ أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَ نَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ
- ۱۷۱ أَخْرِ الشَّرَّ، فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ. وَ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صَلَاةَ الْعَاقِلِ ...
- ۱۶۴ إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْحُرْقُ رِفْقًا. رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَ الدَّاءُ دَوَاءً، ...
- ۱۵۱ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ ذِكْرٍ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، ...
- ۴۷ إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ
- ۶۷ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ ...
- ۱۳۰ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ...
- ۱۷۰ أَنَّ الرَّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ ...
- ۱۵۵ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا، ...
- ۱۳۲ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَيْتُكَ رُسُلَهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ ...
- ۱۱۸ إِنِّي - وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مِنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، ...
- ۱۳۳ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَ حَالِهَا، وَ زَوَالِهَا وَ انْتِقَالِهَا، وَ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَ ...
- ۱۱۵ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَ رَأَيْتُنِي أَرْدَادًا وَهِنًا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، ...
- ۱۶۵ بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يُثَوِّبُ ...
- ۱۵۱ رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ، كَمَا قَدْ وَرَدَتْ الْأَطْعَانُ، يُوْشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!
- ۱۴۸ فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ [نِدَاءَكَ]، وَ إِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، ...
- ۶۹ فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ [أَيُّ بُنْيَ] وَ لُزُومِ أَمْرِهِ، وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، ...

- ١٢٨ فَتَمَّهْم - يَا بُنَيَّ! - وَصِيَّتِي، وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، ...
- ١٦٧ لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَّ صَدِيقَكَ، وَ اِحْضُ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ ...
- ١٦٣ مَنَ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَ مَنَ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَ بَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ ...
- ٦٥ مَنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ ...
- ١٧١ مَنَ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَ مَنَ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ ...
- ١٢٠ وَ اِبْدَأْ - قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ - بِالْإِسْتِعَانَةِ بِأَلْهَكَ، وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، ...
- ١٢٠ وَ اعْلَمَنَّ - يَا بُنَيَّ! - أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي، تَقْوَى اللَّهِ وَ ...
- ١٤٨ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، ...
- ١٤٤ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَانَتَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَ أَنَّهُ لَا غِنَى لَكَ فِيهِ ...
- ١٤٧ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَانَتَكَ عَقَبَةٌ كَثُودًا، الْمُخْفِئُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ، ...
- ١٥٠ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ، ...
- ١٥٥ وَ اعْلَمَنَّ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَ لَنْ تَعُدَّوْا أَجْلَكَ، وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنَ كَانَ قَبْلَكَ ...
- ١٠٢ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ، ...
- ٣١ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ، فَافْعَلْ
- ١٦١ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قِسْمِكَ، ...
- ١٥١ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَ تَكَاَلَيْهِمْ عَلَيْهَا! ...
- ١٦١ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَوْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ! فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ
- ١٦٤ وَ إِيَّاكَ وَ إِتْكَالَكَ عَلَى الْمُنَى! فَإِنَّهَا بَضَائِعُ الْمَوْتِ، وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ؛ ...
- ١٧٩ وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ! فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السُّقْمِ، ...
- ١٧٩ وَ إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ! فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنِ، وَ عَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنِ، ...
- ١٦١ وَ تَلَافِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسُرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، ...
- ٩٧ وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيهَا لَا تَعْرِفُ، وَ الْخِطَابَ فِيهَا لَمْ تُكَلِّفْ، وَ أَمْسِكْ عَنِ طَرِيقِ ...
- ٩٢ وَ دَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ قَوِّرْهُ بِالْفَنَاءِ، وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، ...
- ٩٦ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيهَا فَعَلُوا، وَ عَمَّا انْتَقَلُوا، وَ أَيْنَ حَلَّوْا وَ نَزَلُوا، ...
- ١٠٧ وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ [فِي الْحَقِّ]، ...
- ١٦٨ وَ مَنَ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ. وَ لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ، اتَّكَالَ عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ ...
- ٨٣ يَا بُنَيَّ، لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا!!

ب) سایر روایات

- ۱۱۳ استخیر الله برحمته
- ۱۶۵ إغتنموا الفُرصَ، فإنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ
- ۱۲۲ ت أفضل الأعمالِ أهمازُها
- ۱۱۲ ت اللهم ارزقني العافية إلى منتهى أجلي
- ۵۸ اللهم! لا تكِلني إلى نفسي طرفَةَ عَيْنٍ أبداً في الدُّنيا والآخِرَةِ
- ۱۴۵ النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا
- ۴۲ النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ
- ۵۶ إلهي، إن لم تبتدئني الرَّحمة منك بِحسني التَّوفيقِ، فَمَنْ السَّالِكُ بِإِيك في وَاضِحِ الطَّرِيقِ
- ۴۳ ت أما إنَّ أصحابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا: ...
- ۱۸۴ أَمَا فُلَانَةٌ، فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضَعْنُ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَبِيرَ جِلِّ القَيْنِ ...
- ۱۶۶ إنَّ لله في أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ، أَلَا! فَتَعَرَّضُوا لَهَا، وَلا تُعْرِضُوا عَنْهَا
- ۵۹ ت أنا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى المَعاصِي جَلِيلَ [مَعاصِي الجَلِيلِ] الرُّشَا
- ۴۸ أَنَا الَّذِي عَلَي سَيِّدِهِ اجْتَرَى، أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي ...
- ۷۷ إنَّكَ رَجُلٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، لا يُعْرِفُ الحَقُّ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، اعْرِفِ الحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ، ...
- ۹۹ إنَّهَا الأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ فَيَجْتَنِبُ، وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ ...
- ۴۳ ت إنَّهَا هِيَ القُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهُلُ
- ۸۰ إنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا، حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الحَوْضَ
- ۴۶ أَوْصِيكُمَا وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللهِ وَ نَظَمِ أَمْرِكُمْ
- ۱۹۴ ت خَيْرُ النِّسَاءِ أَنْ لا يَرِينَ الرِّجَالَ وَ لا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ
- ۱۲۵ دَعْنِي مِنَ اخْتِراعِكَ
- ۵۹ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي
- ۱۹۹ شاوروهنَّ وَ خالفوهنَّ
- ۱۳۲، ۹۱ ضَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ
- ۸۶ عريش كعريش موسى

- ١١٧ عَلَيْنَكُم بِالْأَحْدَاثِ
- ١٧ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، ...
- ٧٠ قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ! فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ
- ١٩٢ ت قول الرجل للمرأة إني أحبك، لا يذهب من قلبها أبداً
- ٦٧ كَفَى بِالْمَرْءِ شَغْلًا بَعِيْبُهُ لِنَفْسِهِ عَن عُيُوبِ النَّاسِ
- ١٥٥ كَمِ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَاءُ، وَكَمِ مِنْ قَائِمٍ ...
- ١٨٤ كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَاعَ الْبَهِيْمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقَّرَ فَهَرَبْتُمْ
- ٩٨ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ! بَلْ، لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ!
- ١٩٤ ت لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ بِالْعُرْفِ
- ٦٩ لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي، كَيْفَ اسْتِيَاقَى بِهِمْ وَشَوَقَى إِلَى رُؤْيَيْهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا
- ١١٣ مَا خَابَ مِنْ اسْتِشَارِ
- ١٨٥ مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ؛ ...
- ٤٩ مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْجَوَادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَهَلْ يَرَحِمُ الْبَخِيلَ إِلَّا الْجَوَادُ ...
- ١٠٣ نُصْحُكَ فِي الْمَلَاءِ تَقْرِيعٌ
- ٢٣ وَوَقَلْتَ أَنِّي كُنْتُ أَفَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعَ ...
- ٩١ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، ...

فهرست اشعار

۶۸	از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
۱۶۵، ۹۳، ۶۷	آن قصر که جمشید در آن جام گرفت
۱۴۳	آنکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
۷۲	ای بسا ابلیس آدم روی هست
۱۲۷	آئینه شو وصال پری طلعتان طلب
۱۶۳ ت	با بدان یار گشت همسر لوط
۱۶۵	بده جام می و از جم مکن یاد
۷۱	بر خیالی صلحشان و جنگشان
۱۷۷	بگفتا چون به دست آری نشانش
۱۷۳	بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد
۱۷۵	به پادشاهی عالم فرو نیارد سر
۱۷۸	به یاد رفتگان و دوستان
۱۶۵، ۹۳، ۶۷	بهرام که گور می گرفتی همه عمر
۱۳۱	بی پیر مرو تو در خرابات
۱۶۳	پسر نوح با بدان بنشست
۱۰۹	پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

۱۱۲	تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
۱۶۴	ترخم بر پلنگ تیز دندان
۱۵۵	ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
۷۱	جان همه روز از لگدکوب خیال
۱۰۹	جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
۱۷۷	جوایش داد گفتا دام دارم
۱۷۷	چنینم هست یاد از پیر دانا
۶۹	چه کنم با که توان گفت که دوست
۱۷۷	چو آن سرو روان شد کاروانی
۱۴۲	چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
۱۷۸	چو نالان آمدت آب روان پیش
۱۷۷، ۶۸	خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
۳۸	خوش بود گر محک تجربه آید به میان
۶۶	دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ
۶۹	دوست نزدیک‌تر از من به من است
۱۴۶	ذات نیافته از هستی بخش
۴۱	ذره ذره کاندرا این ارض و سماست
۳۶	رمد دارد دو چشم اهل ظاهر
۶۸	روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
۱۳۲	ز مشرق تا به مغرب گر امام است
۷۰	سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض
۸۳	سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار
۱۶۳، ۱۶۳ ت	سگ اصحاب کهف روزی چند
۱۶۶	صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق
۶۹	طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

- ۱۱۴ علم کز تو تو را نیستاند
- ۸۳ علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
- ۱۱۴ علمی بطلب که تو را فانی
- ۶۹ فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
- ۱۳۹ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
- ۱۳۱ قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن
- ۱۷۷ که ای سالک چه در انبانه داری
- ۱۷۷ که روزی رهروی در سرزمینی
- ۱۷۳ کیمیاگر از غصه مرده و رنج
- ۱۷۸ لب سرچشمه‌ای و طرف جویی
- ۱۷۶ ما فات مَضی و ما سیأتیک فَأَین؟
- ۲۰۰ مادح خورشید، مدّاح خود است
- ۱۷۸ مده جام می و پای گل از دست
- ۱۷۷، ۶۸ مرغ باغ ملک‌وتم نیم از عالم خاک
- ۶۲ مگر صاحب‌دلی از روی رحمت
- ۱۷۷ من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
- ۷۰ من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
- ۱۷۷ می وصلم بچشان تا در زندان ابد
- ۶۶ نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر
- ۷۱ نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ
- ۶۹ نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
- ۶۶ و إذا المنيّة أنشبت أظفارها

فهرست اعلام

الف) اسامي أنبياء و معصومين صلوات الله عليهم أجمعين

محمد بن عبدالله، رسول خدا، رسول اكرم صلى الله عليه وآله و سلم: ١٨، ٤٢، ٦٠، ٧٧، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ١٠٨، ١١٢، ١٢٦، ١٣٠، ١٥٥، ١٦٦، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٨، ١٩٨	٦٥، ١٠٥، ١٢٣ ت امام حسين، سيد الشهداء عليه السلام: ٤٦، ٥٠، ٨١، ١٠٥ امام سجاد، امام زين العابدين عليه السلام: ٥٠، ٥٩، ٦٠، ١٢٣ ت امام باقر عليه السلام: ١٠٥، ١٢٤ امام صادق عليه السلام: ٩٧، ٩٩، ١١٤ على بن موسى، امام رضا عليه السلام: ٩٦، ١٣٧ موسى بن جعفر عليه السلام: ١٢٣ ت حضرت حجة بن الحسن العسكري، امام زمان، امام عصر، صاحب الأمر، قائم، حضرت ولي عصر، حضرت بقیة الله عجل الله تعالى فرجه الشريف: ٣٣، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٥١، ١٢٤، ١٤١، ١٨٢
أمير المؤمنين، على بن ابي طالب، امام على، على مرتضى، امير مؤمنان عليه السلام: ١٨، ٢٢، ٢٤، ٤٨، ٧٧، ٧٩، ٨٠، ٩٠، ٩٢، ٩٥ ت، ٩٨، ١٠٢، ١٠٣، ١١٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٥، ١٣٩، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٧، ١٧٦، ١٨٤، ١٩٢، ١٩٦ ت، ١٩٨ حضرت زهرا، دختر رسول خدا، صديقه كبرى سلام الله عليها: ٢٢، ٢٥، ٣٢، ١٩٤ حسن بن على، امام حسن مجتبی، امام حسن، امام مجتبی عليه السلام: ١٩، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٦١،	

موسى، حضرت موسى كليم عليه السلام: ٧٧، ٨٢، ٨٦، ١٢٩ هاجر: ٥٥ يوسف عليه السلام: ٥٥، ٦٠، ١١٠	ابراهيم خليل عليه السلام: ٥٥ اسماعيل عليه السلام: ٥٥ لقمان حكيم: ١٦٢ مريم: ١٨٢
---	---

ب) سایر اعلام

- ابلیس: ۷۲، ۱۸۸، ۱۹۴
ابن زیاد: ۸۱
ابوحنیفه: ۱۹۹
ابهری خانصنمی (حاج هادی): ۹۳ ت
احمد بن حنبل: ۸۰ ت
السون (کلیور): ۲۹
انس: ۱۲۶
انصاری (خواجه عبدالله): ۵۸
انصاری (آیه الله)، آیه الله انصاری همدانی:
۲۵، ۱۳۶
اویس قرنی: ۶۵ ت
بحرالعلوم (مرحوم سید مهدی): ۱۰۱
پیش نماز (مرحوم آقا سید علی اکبر): ۱۹۵ ت
تبریزی (آیه الله حاج میرزا جواد): ۳۹ ت
حجاج بن یوسف ثقفی: ۱۲۷
حداد (حضرت سید هاشم): ۵۹
حسینی طهرانی (علامه آیه الله حاج سید
محمد حسین)، مرحوم والد، علامه طهرانی:
۱۹، ۲۵، ۹۳ ت، ۹۴ ت، ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۴۶،
۱۵۰ ت، ۱۶۶ ت، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۵ ت
حضرت مولانا جلال الدین رومی: ۷۰، ۱۷۷
خلیفه مسلمین: ۲۲
خواجه حافظ شیرازی، خواجه شیراز: ۶۹،
۱۰۸ ت، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۸
- خیام نیشابوری: ۹۳
دستغیب شیرازی (آیه الله): ۲۵
رود (آئی): ۲۹
زبیر: ۷۷، ۱۸۴، ۱۹۸
زید بن ثابت: ۸۰ ت
زید بن علی: ۱۰۵
سنائی: ۱۱۴
شبستری (شیخ محمود): ۳۵
شهید اول: ۲۴
شهید ثانی: ۲۴
شیخ بهایی: ۱۱۴
صفورا: ۷۷
طباطبایی (علامه): ۱۰۱
طلحه: ۷۷، ۱۸۴، ۱۹۸
عایشه: ۳۴، ۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۸
عثمان: ۷۷، ۱۲۶
عزیز مصر: ۱۱۱
عطار (شیخ فریدالدین): ۱۳۲
عمار یاسر: ۶۵ ت
عمرو عاص: ۸۰
غروی تبریزی (آیه الله): ۳۵
فرعون: ۸۳
قاضی شوشتری (نور الله): ۲۴
قاضی طباطبایی (علامه سید علی)، مرحوم

- | | |
|--|--|
| معاویہ بن ابی سفیان، معاویہ: ۲۳، ۴۶، ۸۰، ۱۰۵ | قاضی، آقا سید علی قاضی: ۲۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۵۸ |
| ملا حسینقلی ہمدانی (آخوند): ۲۵، ۱۰۱ | کارل (الکسیس): ۲۰ |
| ملا صدرا شیرازی: ۱۲۳ ت | کربلائی (سید احمد): ۱۰۱، ۱۴۶ |
| منتظری (آیة اللہ): ۳۷ ت | گنابادی (سلطان محمد): ۲۴ |
| نرون: ۸۳ | مالک اشتر: ۴۶ |
| نمرود: ۸۳ | محمد بن حنفیہ: ۴۷، ۴۸ |
| نوری (شیخ فضل اللہ): ۲۴ | مسطقی (سید حسن): ۲۵ |
| یزید: ۸۱، ۱۰۵ | مسلم بن عقیل: ۸۱، ۱۰۵ |

فهرست اماکن و قبایل

صفین: ۶۵، ۸۰، ۱۰۵	ایران: ۲۸، ۸۸
طاق کسری: ۹۲	آلمان: ۳۱ ت
طهران: ۸۸، ۱۹۵ ت	بصره: ۱۸۱
عربستان سعودی: ۳۲، ۱۹۳	بقیع: ۹۶
کربلا: ۱۰۵	بیمارستان امام رضا علیه السلام: ۳۲، ۱۹۳
کردستان: ۳۷	بیمارستان قائم: ۱۳۶
کلیسا: ۲۱، ۲۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰	تاتار: ۸۳
کنائس، کنیسه‌ها: ۲۲، ۸۷	تخت جمشید: ۹۴ ت
کنشت: ۸۴	جده: ۳۲ ت
مدائن: ۹۲	چین: ۸۳
مدینه: ۸۵، ۱۲۳ ت	حاضرین: ۱۸، ۱۹، ۶۵
مسجد کوفه: ۵۹، ۸۰	حرم امام رضا علیه السلام: ۹۶
مسجد: ۲۲	حلب: ۶۵ ت
مشهد مقدس، مشهد، مشهد رضوی: ۳۲،	دانشگاه جده: ۱۹۳
۹۴، ۱۳۶، ۱۹۳ ت	رقه: ۶۵ ت
مکه: ۱۲۳ ت	روم: ۸۳
نجف اشرف، نجف: ۱۹، ۲۵، ۸۸، ۱۵۸	ری: ۸۱
هامبورگ: ۳۵	سقیفه بنی ساعده: ۸۰
یونان: ۸۳	شیراز: ۹۴ ت

فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: مع شرح الشيخ محمد عبده، ٤ ج، دارالمعرفة للطباعة و النشر - بيروت.

احياء العلوم: أبو حامد محمد غزالي.

اسرار ملكوت: آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني، جلد ١: انتشارات شهريار، چاپ اول، جمادى الثاني ١٤٢٥ هـ. ق؛ جلد ٢: انتشارات عرش انديشه، چاپ اول، ١٤٢٦ هـ. ق.

الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة: السيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاوس، المحقق: جواد القيومي الاصفهاني، ٣ ج، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ. ق.

اقرب الموارد فى فصح العربية و الشوارد: سعيد الخورى الشرتونى اللبنانى، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم - ايران، ١٤٠٣ هـ. ق.

الله شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائي - مشهد مقدس، طبع اول، جمادى الثانيه ١٤١٧ هـ. ق.

الهي نامه: فريد الدين عطار نيشابورى.

الأمالى: (أمالى للشيخ الصدوق): أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بابويه القمى، ١ ج، انتشارات كتابخانه اسلاميه، طبع چهارم، ١٣٦٢ هـ. ش.

امام شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ١٨ ج،

انتشارات حکمت، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ. ق.

امثال و حکم: دهخدا.

انساب الاشراف: أحمد بن يحيى بلاذرى، وفات ۲۷۹، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ ۱۳۹۴ هـ. ق.

انسان موجود ناشناخته: الكسيس كارل.

بحار الأنوار: علامه شيخ محمد باقر مجلسی، ۱۱۰ ج، طبع دارالکتب الاسلامیة (مرتضى آخوندی) طهران، و طبع الوفاء بيروت.

البلد الأمين: شيخ ابراهيم الكفعمی، مكتبة الصدوق، چاپ سنگی - طهران.

تحف العقول: حسن بن علی بن شعبة حرانی، قرن چهارم هجرى قمرى، انتشارات جامعه مدرسین - قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

تهذيب الأحكام: أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، التحقيق: السيد حسن الخرسان، تصحيح الشيخ محمد الآخوندی، ۱۰ ج، دارالکتب الاسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۵ هـ. ش.

توحيد علمى و عینى در مکاتیب حکمى و عرفانى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسینی طهرانى، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
ديوان اشعار سنایی.

ديوان اشعار شوریده شیرازی.

ديوان اشعار صائب تبریزی.

ديوان خمسه نظامی گنجوی.

ديوان خواجه حافظ: مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی، با تصحيح و اهتمام حسين پژمان، نشر: کتابفروشى فروغی.

رباعيات حکيم عمر خیام

عدّة الدّاعی و نجاح السّاعی: أحمد بن محمد بن فهد الحلّی الأسدی، صحّحه و علّق عليه أحمد الموحدى القمّی، کتابفروشى وجدانى، قم.

العقد الفريد: ابن عبد ربّه.

عوالى اللثالى العزىزية فى الأحاديث الدينية: محمد بن على بن إبراهيم الأحسانى المعروف بابن أبى جمهور، قدّم له آية الله السيد شهاب الدين النجفى المرعشى، تحقيق الشيخ الحاج آقا مجتبى العراقى، ٤ ج، مطبعة سيد الشهداء - قم، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ. ق.

غرر الحكم و درر الكلم: عبد الواحد بن محمد التميمى الأمدى، وفات ٥٥٠ هجرى قمرى، انتشارت دفتر تبليغات قم، سال ١٣٦٦.

الفصول المهمة فى معرفة الأئمة: ابن الصباغ، وفات ٨٥٥، دار الحديث للطباعة و النشر. فيض القدير (شرح الجامع الصغير): تأليف المناوى.

الكافى: أبى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، صحّحه و علّق عليه على اكبر الغفارى، ٨ ج، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الثالثة، ١٣٨٨ هـ. ق.

كشف الغمة: ابن أبى الفتح الاربلى، وفات ٦٩٣، ناشر دارالاضواء - بيروت لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٥ هـ.

كليات سعدى: شيخ شرف الدين مصلح بن عبدالله سعدى شيرازى.

گلستان سعدى: شيخ شرف الدين مصلح بن عبدالله سعدى شيرازى.

گلشن راز: شيخ محمود شبستري، ناشر: كتابخانه طهورى، طهران، طبع اول ١٣٦١ هـ. ش. مثنوى شير و شكر: شيخ بهايى.

مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين محمد رومى، طبع ميرخانى.

المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء: مولا محسن الفيض الكاشانى، تصحيح: على اكبر غفارى، ٨ ج، دفتر انتشارات اسلامى، الطبعة الثالثة ١٤١٥ هـ. ق.

المرأة فى ظلّ السلام: مريم نورالدين فضل الله.

مستدرک سفينة البحار: شيخ على النمازى الشاهرودى، تحقيق: الشيخ حسن بن على النمازى، ١٠ ج، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامى بجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة ١٤١٩ هـ. ق.

مسند أحمد: أحمد بن حنبل، ٦ ج، دار صادر - بيروت، لبنان.

مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار: أبى الفضل على الطبرسى، چاپ كتابخانه حيدريه - نجف. مطلع الانوار (دوره مهذب و محقق مكتوبات خطى، مُراسلات و مواظ): علامه آية الله

حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، مقدمه و تعليقات: آية الله حاج سيد محمد محسن

- حسینی طهرانی، ۱۴ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول ۱۴۳۱.
- مکارم الأخلاق: الطبرسی، ۱ ج، منشورات الشریف الرضی، الطبعة السادسة ۱۳۹۲ هـ. ق.
- من لا یحضره الفقیه: شیخ الصدوق أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی، صحّحه و علّق علیه علی اکبر غفاری، منشورات جامعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة فی قم المقدّسة، الطبعة الثانية.
- مناجات: خواجه عبدالله انصاری.
- نظام حقوق زن در اسلام: شهید آیه الله مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- نور ملکوت قرآن: علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، طبع اول ۱۴۱۶ هـ. ق.
- هفت اورنگ: جامی.
- وسائل الشیعة (تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة): الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، ۳۰ ج، تحقیق مؤسسة آل البيت علیه السّلام لاحیاء التراث - قم المقدّسه، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ. ق.

آثار منتشره

مجموعه تألیفات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته -
که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده به شرح ذیل است:

۱. رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

۲. اربعین در فرهنگ شیعه

۳. الشمس المشرقة: ترجمه مهر فروزان

۴. اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام

۵. حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک الی الله

۶. اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً

۷. تعلیقه بر «رساله فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی سید

محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

۸. مقدمه و ترجمه «انوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ

رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری، از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی قدس الله سره)

۹. افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

۱۰. مقدمه و تعلیقات بر «مطلع انوار» (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و

مواعظ)؛ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

۱۱. مقدمه و تصحیح «تفسیر آیه نور» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد

حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

۱۲. مقدمه و تصحیح «آیین رستگاری» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد

حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

۱۳. گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

۱۴. حیات جاوید: شرحی بر وصیّت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السّلام

در حاضرین

کتاب در دست تألیف

۱. مقدّمه و تزییلاتی بر «سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح» از حضرت علامه آیه الله العظمی

حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة

۲. جلد سوّم اسرار ملکوت

۳. ارتداد در اسلام

۴. اجتهاد و تقلید

۵. نوروز از دیدگاه عقل و شرع

رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

این رساله عصاره و خلاصه مباحثی است که حضرت آیه الله مؤلف در درس خارج فقه برای عده‌ای از فضلاء و طلاب در سال یک‌هزار و چهارصد و بیست و شش هجریه قمریه در قم ایراد، و سپس با قلمی شیوا تحریر نمودند.

این کتاب شامل یک مقدّمه و شش فصل و یک خاتمه می‌باشد.

بعضی از موضوعات و عناوین مهمّ این کتاب عبارت است از: دین همانند فطرت انسان ثابت و لایتغیر می‌باشد، تأثیر زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط پایه‌ای ندارد، حقیقت نجاست و اقسام آن از نظر لغت، استعمال لفظ نجس در عرف مشرّعه و بررسی روایات وارده، تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ و دفع اشکالات وارده بر نجاست ذاتی انسان، بررسی دقیق روایات باب و ردّ استدلال فقهاء بر نجاست ذاتی کفّار، طرح و نقد آراء و نظریات فقهاء در مسأله نجاست کفّار، طرح و نقد استدلال فقهاء در نجاست کفّار به دلیل اجماع، حمل روایات مانع بر احتیاط.

رساله اربعین در فرهنگ شیعه

این رساله در یک مقدّمه و سه فصل در سال ۱۴۲۶ هجریه قمریه منتشر گردیده است. در این

رساله عنوان «اربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی واقع شده، و به اثبات رسیده

است که این عنوان از مختصات حضرت سید الشهداء علیه السلام است؛ زیرا مکتب شیعه مبتنی بر اطاعت و انقیاد صرف از ولایت امام معصوم بوده و تخطی از آن حرام می‌باشد. در مکتبی که ولایت محور اصلی آن است هر گونه جعل حکم و تعدی از حدود ولایت بدعت محسوب شده و منافی با تعبد تلقی می‌گردد؛ لذا اربعین گرفتن برای اموات چه به قصد ورود و چه به نیت رجاء، بدعت و محرم تلقی می‌گردد؛ زیرا در سنت پیغمبر اکرم و در سیره ائمه اهل بیت علیهم السلام تا عصر غیبت صغری چنین مطالبی به چشم نمی‌خورد؛ بلکه آنچه در شرع مقدس وارد شده است سه روز عزاداری و قرائت قرآن و طلب مغفرت برای میت است که فقهای عظام هم بر این مطلب فتوا داده‌اند.

اربعین در فرهنگ شیعه اختصاص به سیدالشهداء علیه السلام دارد، و احادیث وارده از حضرات معصومین بر این معنی تصریح دارد، و حتی برای شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز ابتدا اسمی از اربعین در طول تاریخ ائمه نبوده است؛ و همین‌طور مجالس هفت و سالگرد نیز مخالف با سیره و سنت وارده از شرع مقدس می‌باشد.

در اینجا مؤلف محترم مطلب را گسترش داده و هرگونه بدعتی را که موجب از بین بردن سیره نبوی و عترت طاهرة ایشان علیهم السلام گردد، بالأخص انحرافات که در نحوه عزاداری سیدالشهداء علیه السلام رخ داده است، مورد نقد و ایراد قرار می‌دهند.

بعضی از عناوین این کتاب عبارت است از:

رابطه تکوینی و تشریحی اسلام با «اربعین»، بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی، کلام مرحوم علامه بحر العلوم در مورد عدد «چهل»، تأثیر عدد «چهل» در روایات، فلسفه قیام أباعبدالله علیه السلام، مجالس عزاداری سیدالشهداء از مبانی اصیل خود فاصله گرفته است، سیدالشهداء علیه السلام فقط در حادثه کربلا تفسیر نمی‌شود، زیارت اربعین سیدالشهداء شعار تشیع است، امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان می‌دانند، اهل بیت بعد از بازگشت از اسارت در مدینه سه روز عزاداری کرده‌اند، گوشه‌ای از انحرافات در مراسم و مجالس عزا و مراسم تدفین میت در جوامع ما، سرایت دادن اربعین به غیر امام حسین علیه السلام آن را از شعار بودن خارج می‌نماید.

الشمس المنيرة

ترجمه عربی مهر فروزان است که به همت بعضی از فضلاء و اصدقاء لبنانی مؤلف محترم به عربی ترجمه و در لبنان طبع و منتشر گردیده است. این کتاب به صورت مقاله‌ای مفصل چند روز پس از ارتحال حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه -

به عنوان: «نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه قدس الله نفسه الزکیه» توسط مؤلف معظم نوشته و بین دوستان و ارادتمندان ایشان توزیع گردید، که به صورت رساله‌ای به عربی ترجمه و منتشر گردیده است.

بعضی از عناوین این رساله چنین است: نشو و نما در مهد علم و تحصیلات ابتدائی تا نیل به رشته مهندسی فنی، هجرت به قم برای کسب معارف الهیه به عنوان تنها راه سعادت، و آشنائی با علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - صاحب تفسیر «المیزان»، هجرت به نجف اشرف پس از ارتحال والد، اساتید ایشان در علوم مختلفه، آشنائی با موحد کبیر حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس سره -، اصول تربیتی و منہاج و مبانی ایشان، شخصیت سیاسی علامه و طرح ایجاد حکومت اسلامی، هجرت به مشهد مقدس و تألیف کتب معارف و ...

أسرار ملکوت

مجموعه‌ای است در شرح حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که از دیرباز این روایت مورد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق ما بالأخص عارف کبیر و موحد عظیم الشأن مرحوم آیه الحق، حاج سید علی قاضی طباطبائی - قدس الله نفسه الزکیه - بوده است. اصل این مجموعه مذاکراتی است که حضرت مؤلف محترم بر محور مبانی عرفانی و سلوکی در مکتب عرفانی مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - با عده کثیری از ارادتمندان و تلامذه آن رجل الهی (والد معظم له) داشته که حاصل آن درس و مذاکرات به قلم شیوای ایشان به رشته تحریر کشیده و به نام «أسرار ملکوت» طبع و منتشر گردیده است. بدین ترتیب می‌توان گفت: این مجموعه علاوه بر مطالبی بس نفیس که ارائه می‌دهد، می‌تواند بهترین یادنامه و بیانگر افکار و مبانی و مقامات و شیوه رفتار مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بوده باشد. از این مجموعه دو جلد تا کنون منتشر شده است:

جلد اوّل

بعضی از عناوین این مجلد عبارتند از:

هدف غائی از تألیف کتاب نشر و بهره‌وری از نظرات مرحوم علامه طهرانی است، کتمان مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام توسط بعضی از صحابه و حرمت کتمان حقیقت، روایت مهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره فقهاء، عدم توجه به معارف الهی در حوزه نجف (عناوین این فصل بسیار مهم است)، حرمت انعزال از حق و بی تفاوتی نسبت به آن، لزوم خبرویت و بصیرت در

آمر به معروف و نمونه‌های صحیحی از امر به معروف، اختلاف مراتب نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم علیه السّلام، اطاعت از امام علیه السّلام باید مطلق باشد، تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت، بحث جدائی دین از سیاست.

جلد دوم

این مجلد از اهمّیت خاصی برخوردار است؛ زیرا مدار بحث آن انسان کامل می‌باشد.

بعضی از عناوین این جلد چنین است:

عدم کفایت اشتغال به علوم ظاهری در تحصیل مراتب یقین و کمال، اشراف اولیای الهی بر ضمائر افراد، از نمونه‌های بارز طالبین معرفت حقیقی مرحوم مطهّری - رحمة الله علیه - است، معارضه مرحوم مطهّری - رحمة الله علیه - با افکار و عقائد شریعتی، وجوب رجوع به امام علیه السّلام و یا فرد کامل و عارف واصل، عواقب سوء زعامت و ولایت کسی که خود از مراحل نفس عبور نکرده است، خصوصیات عارف واصل، اشراف کامل عارف واصل بر مشاهدات خود، گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند، عارف کامل اشراف کلی بر عالم وجود داشته از خطای در گفتار و کردار مصون است، انسان کامل امور خود را با نزول اراده و مشیّت حقّ منطبق می‌کند، نفس عارف بالله و فعل و تدبیر او عین اراده و تدبیر حضرت حقّ است، در کلام و کردار عارف کامل شکّ و تردید و احتیاط راه ندارد، تجلّی و ظهورات عارف واصل ظهور و تجلّی حضرت حقّ است، راه‌های شناخت عارف بالله و بامر الله

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجّیت اجماع مطلقاً

این اثر نگرشی است بنیادین و متقن از منظر حق به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد، که بدون هیچ اصل و ریشه‌ای الهی در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله الهیه پرداخته است. نظر به اهمّیت تأثیر در استنباط احکام و تأثیر عمیق احکام بر دنیا و آخرت مکلفین، مؤلف - حفظه الله - بدون مجامله و سهل انگاری در ادای وظیفه الهی به بررسی، نقد و در نهایت ردّ این مسأله پرداخته، و در یک مقدمه و شش فصل به تحقیق نظر عامّه و علمای شیعه (چه متقدّمین و چه متأخرین) می‌پردازد؛ و در نتیجه اعلام می‌دارد که اجماع، اصلی جز افکار ردی و سخیف عامّه نداشته و به هیچ وجه قابلیت استدلال و توان حجّیت شرعیّه را ندارد، و اعتماد و اعتنای به آن خصوصاً در قبال ادله نقلیه شرعیّه را به هیچ وجه من الوجوه جائز نمی‌شمارد، و احکام منتجّه از آن را برای تکامل نفوس بشری و سیر به مقام توحید و تحقّق به مقام انسانیت که هدف فقه و شرع است مضرّ و از مهالک می‌داند.

حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک الی الله

این کتاب مقدمه‌ای است بر ترجمهٔ فرانسهٔ رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک/اولی‌الالباب که به شرح منازل و مراحل سلوک و شرایط و آداب سلوک و سالک پرداخته، که حاصل تقریرات درس‌های اخلاقی مرحوم علامه طباطبائی - قدس سره - می‌باشد که به سبکی شیوا و جان افزا توسط مرحوم آیه‌الحق و العرفان علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس سره - نگارش یافته است. و با توجه به اهمیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عده‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، توسط مؤلف محترم به رشتهٔ تحریر درآمده، که برخی از مهمترین عناوین آن بدین قرار است: تحلیلی مقبول از مسألهٔ وحدت ادیان، ریشهٔ مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توخس حیوانی، پدیدهٔ گرایش به معنویت، اشکالات وارد بر مکتب تفکیک، شتاب حیرت‌انگیز حکمت اسلامی با ظهور ملاصدراى شیرازی، انصراف توجّه در مکتب عرفان فقط به حضرت حق، پیدایش عده‌ای محتال و مکار و دنیاپرست در عرصهٔ عرفان و تصوّف، سرگذشت علمائی که پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین به عرفان گرویدند، ویژگی‌های رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک/اولی‌الالباب، و ...

صلاة الجمعة: رسالة فقهية في وجوب صلاة الجمعة عيناً و تعييناً

این کتاب رساله‌ای است فقهی که مشتمل است بر «رسالة صلاة الجمعة» آیه‌الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - که تقریرات درس خارج فقه آیه‌الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد، و به تعلیقات نفیس حضرت آیه‌الله سید محمد محسن حسینی طهرانی آراسته گردیده است.

در ابتدای کتاب معلق محترم مقدمه‌ای بس شیوا - که خود می‌تواند به عنوان رساله‌ای مجزّی باشد - مرقوم فرموده‌اند که از اهمّ مطالب مطرح شده در آن، موضوعات ذیل می‌باشد: تأکید اکید شریعت قراء بر این فریضة الهی، فتوای منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بر وجوب عینی و تعینی صلاة جمعه، و جزم بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی و زحمات بی‌دریغ ایشان در تحقق آن در عصر خفقان پهلوی، تبیین هدف غائی صلاة جمعه که تربیت نفوس و تهذیب اخلاق است، شرایط اجمالی خطبه و خطیب در صلاة جمعه.

چنانچه از مطالعهٔ این اثر شریف به دست می‌آید مرحوم آیه‌الله الحجة شاهرودی - رحمة الله علیه - در صدد بیان عدم وجوب صلاة جمعه در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند و مرحوم علامه - رضوان الله علیه - بر اثبات وجوب صلاة جمعه عیناً و تعیناً

چه در زمان حضور یا غیبت) اصرار نموده، و به ادله‌ای متقن از کتاب و سنت و اقوال اصحاب تمسک می‌جویند، ولیکن آن را مشروط به تحقق حکومت اسلامی می‌دانند؛ ولی معلق محترم قدم را جلوتر نهاده و با همان ادله مستمسکه توسط والد محترم خویش، قائل به وجوب صلاة جمعه عیناً و تعییناً من دون أى شرط و قید لا فى الوجوب و لا فى الصّحة می‌شوند.

أنوار الملکوت: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰

هجری قمری)

این کتاب از منظری توحیدی و عرفانی و... به اسرار روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا می‌پردازد که طی سخنرانی‌هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری توسط مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در مسجد قائم طهران ایراد شده بود که چکیده آن را به عنوان دست‌نوشته در جُنگ‌های خود ثبت نموده بودند تا در فرصت مناسب با تنظیم و تبویب و شرح و توضیح، تکمیل کرده و در اختیار سالکان طریق حقیقت قرار دهند؛ که البته توفیق الهی در هنگام حیات پر برکت ایشان رفیق گردید و در چهار جلد مباحث مربوط به قرآن آن را تحت عنوان «نور ملکوت قرآن» از سلسله مباحث «أنوار الملکوت» به چاپ رساندند، ولی عنوان‌های دیگر بحث، به علت اشتغال ایشان به تألیف کتاب‌های دیگر چون: الله شناسی، معاد شناسی، امام شناسی و... به تعویق افتاده بود تا اینکه روح ملکوتی و بلند ایشان به ملاء اعلی شتافت و این امر مهم همچنان ناتمام مانده بود؛ که بعد از این واقعه مولمه، فرزند ایشان حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی حسب الامر والد محترم در ایام حیات به این امر مهم اهتمام ورزیده و به تنظیم و تحقیق و نشر این آثار نورانی و پرمحتوی پرداختند و در دو جلد مطالب مربوط به نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا را جمع آوری و تنظیم نموده و روایاتی که محتاج ترجمه بودند را ترجمه کردند تا برای عموم رهروان طریق حقّ و توحید مفید فایده قرار گیرد، و به عرصه علم و معرفت تقدیم نمودند.

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی

این کتاب که مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است، به انگیزه پاسخ و نقد نظریات و شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت، تدوین شده است که با ذکر وهمیاتی ناصواب و لاطائلاتی بی‌بنیان، پنجه در پنجه شاهین آسمان رسالت و ولایت درافکنده و پای در جای پای پیامبران و رسل نهاده و از مقام و منزلت قرآن و رسل دم می‌زند،

و آن دو را در ترازوی وهم و خیال خویش به سنجش در آورده است و سخن از صحیح و سقیم و صدق و کذب آیات بیّنات می‌راند، و برخی را مُنزَل من عند الله و بعضی را ساخته و پرداخته خیال و وهم بشری می‌شمارد.

از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء در مقام رد و پاسخ‌گوئی به این شبهات چه بسا خود، دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتّی خارج از حیطه مورد بحث می‌نمود و باعث تقریر و تثبیت نظریّات الحادی صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

فصل اول این کتاب در توحید افعالی است، و در نهایت به اثبات می‌رساند که چون انبیاء و اولیای الهی در توحید افعالی به غایت رسیده‌اند، فعل و اراده ایشان در طول فعل و اراده الهی است و توحید افعالی در افعال و امور پیامبران و اولیای الهی ظهور می‌یابد، و با این حساب دیگر خطائی در فعل و قول و احوال و افکار ایشان راه ندارد و هرگز متأثر از محیط پیرامونی و زمان حیات مادی خویش نمی‌باشند و احوال و اطوار مختلف در ایشان تأثیر نمی‌گذارند.

فصل دوم این کتاب که در آن به بررسی حقیقت علم و ادراک پرداخته و نگاه و تحلیل عرفای بالله را در علم انبیاء و اولیای کَمَل الهی علیهم السّلام تبیین می‌کند، خواننده را به این نتیجه می‌رساند که اولیای الهی چون فانی در اسم علیم پروردگار می‌شوند و به بقای حضرت حق باقی می‌گردند، لذا حقیقت علمی ایشان هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد، و رؤیت وقایع و مطالب گذشته و حال و آینده برای ایشان به علم حضوری است، و در علم حضوری نیز خطا و ضلالت و گمراهی راه ندارد.

فصل سوم این کتاب که در تحلیل حقیقت وحی و الهام است، خواننده را با حقیقت وحی آشنا می‌سازد که وحی عبارت است از: وصول به مرتبه تقدیر و مشیّت الهی و القای مطالب و معانی از آن افق بلند بر نفس آدمی، و در نهایت با توسعه در معنی وحی که مستفاد از مصادیق مورد استفاده آن در موارد مختلفه از آیات و روایات می‌باشد، این نتیجه حاصل می‌گردد که وحی و الهام اختصاص به یک عده خاص از برگزیدگان خدای متعال ندارد، لیکن بین وحی به پیامبران الهی با سایرین فرق است.

فصل چهارم که آخرین فصل این کتاب است، در آن به بررسی مطالب مطرح شده از طرفین پرداخته می‌شود و مؤلف محترم نتیجه‌گیری می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نه چون زنبور مولّد و نه مانند طوطی مقلّد است، بلکه چون به حقیقت اسماء و صفات الهی دست یافته و وفود در حریم عصمت و طهارت نموده‌اند، لذا جاودانگی و ابدیّت در انحصار کلام ایشان می‌باشد، و قلب ایشان به روی حقایق نهفته و مکتوم هستی باز است، و تشبیه حقایق و حیانی و واردات قلبی ایشان به واردات قلبی شعرا در قالب کلی اشتباه است.

از طرفی هم مؤلف محترم اشکال بر صاحب مقاله را در پیروی از مبانی عرفاء بالله

علی الخصوص قول به وحدت وجود دانستن دور از انصاف می‌دانند، و به این مطلب متذکر می‌شوند که چون در هر مطلبی به پاسخ صحیح و درست نرسیدیم، حق نداریم مبانی محکم و متقن عرفای عالی‌مقداری چون حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و جناب محیی‌الدین عربی و ملاصدرای شیرازی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - را به باد نقد و انتقاد بگیریم.

مطلع انوار [دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات، مواعظ]

این موسوعه گرانسنگ حاصل زحمات سالیان متمادی عمر شریف و پر برکت حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که توسط خود ایشان، تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ و سخنرانی‌هایی به عنوان دست‌مایه‌های اولیه جهت تدوین کتب «دوره علوم و معارف اسلام» جمع‌آوری شده بود تا در فرصت مناسب به تبویب و تنقیح و تهذیب و تحقیق آن پردازند، که الحمد لله و له المنة در سیزده مجلد به همراه مقدمه و تعلیقه‌های نفیس فرزند بزرگوار ایشان، حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی آماده طبع و نشر گردیده است، که اهم مباحث مجلدات از قرار ذیل است:

جلد اول: مشتمل بر سه بخش می‌باشد:

بخش اول: احوالات شخصی مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة.

بخش دوم: قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

بخش سوم: ملاقات‌ها و منقولات و مکتوبات و مراسلات فیما بین ایشان و بعضی بستگان و اصداق و اعزّه و اجلّه از علماء.

جلد دوم: مشتمل است بر مختصری از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان ایشان همچون:

حضرت آقای حاج سید هاشم حداد، و حضرت علامه طباطبائی، و حضرت آقا شیخ محمد جواد انصاری، و حضرت آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی، و حضرت آقای حاج شیخ عباس هاتف قوچانی؛ به ضمیمه مطالبی که در احوالات حضرت آیه الحق و العرفان قاضی طباطبائی جمع‌آوری نموده بودند.

جلد سوم: حاوی ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و برخی از شخصیت‌های

تأثیر گذار در جامعه و زمان خود همچون مرحوم میرزای شیرازی، و سید جمال‌الدین اسدآبادی و ... می‌باشد که مرحوم علامه به تحلیل و بررسی شخصیت برخی از آنها پرداخته‌اند.

جلد چهارم: مشتمل بر دو بخش کلی است:

در بخش اول، عبادات و ادعیه‌ای که ایشان در کتب مختلف روایی دیده یا توسط یکی از

اساتید اخلاق و سلوک خود اخذ نموده بودند، آورده شده است.

در بخش دوم، آیات و روایات و اشعار و حکایاتی که در باب اخلاق به طور پراکنده در سراسر مکتوبات خطی ایشان جمع آوری شده بود، تحت عنوان «ابحاث اخلاقی» مبوب و در منظر خواننده گرامی قرار گرفته است.

جلد پنجم: مشتمل بر سه بخش کلی است:

بخش اول: ابحاث فلسفی و عرفانی.

بخش دوم: ابحاث هیئت و نجوم و علوم غریبه.

بخش سوم: ابحاث ادبی و بلاغی.

اهمّ مباحث بخش اول عبارتند از: افرادی از فقهای اسلام که به علم حکمت پرداخته‌اند، کیفیت اسفار اربعه، اشکالات وارده بر شیخ احمد احسانی و تشابه آرای میرزا مهدی اصفهانی با شیخ احمد احسانی، کلمات قصار و اشعار شیوای عرفای عالی مقدار، رساله «سیر الفتوح ناظر بر کتاب پرواز روح» به همراه تقریضات مرحوم علامه بر این کتاب، برگزیده مطالب برخی از کتب فلسفی و عرفانی. در بخش دوم توضیح برخی از مصطلحات علم هیئت و نجوم و تبیین ماه‌های هلالی و قمری، آشنائی با صور فلکی و زیجات، آشنائی با نظرات بعضی علماء مطرح در علم هیئت و نجوم، به چشم می‌خورد.

و اما بخش سوم این مجلد غالباً مشتمل است بر بعضی اغلاط لغویّه و لغات مشهور و متداوله‌ای که غلط قرائت می‌شوند.

جلد ششم: در ابتدای این مجلد اجازه نامه‌های مختلف روائی و اجتهادی، و تصرف در امور حسبه مرحوم علامه توسط برخی از آیات عظام همچون آیه الله آقا بزرگ طهرانی، آیه الله خوئی، آیه الله آقا شیخ حسین حلّی، آیه الله علامه طباطبائی، آیه الله گلپایگانی و ... - قدس الله سرارهم - به چشم می‌خورد؛ سپس مباحثی که پیرامون وضع و جعل حدیث و منع از کتابت آن در صدر اسلام صورت گرفته، آورده شده است و بعد به مباحث تفسیری و روائی که به شکل متفرّق و موضوعی در سراسر مکتوبات خطی وجود داشته، پرداخته شده است.

جلد هفتم: در این مجلد به ابحاث فقهی تحت عنوان فقه عامّه و خاصّه، و مباحث اصولی توجّه شده است؛ که البته مباحث فقه خاصّه، طبق چینش و تبویب متداول در کتب فقهی تنظیم گردیده است و در آخر آن مباحث بسیار مهمّی چون نوروز و شطرنج و غنا تحت عنوان «رساله‌های مستقل» به چشم می‌خورد.

جلد هشتم و نهم: این دو مجلد مشتمل بر ابحاث کلامی است.

در جلد هشتم مباحثی توحیدی تحت عنوان «برگزیده آیات و روایات» و خطبه‌های امیرالمؤمنین

علیه السّلام، و نظرات اشاعره و معتزله و امامیه پیرامون برخی مباحث همچون «جبر و تفویض» و «حسن و قبح» و «فوقیت حضرت حق» و «عدم جسمیت ذات اقدس حق تعالی» دیده می‌شود. در ادامه پس از بیان مباحثی پیرامون تقیه به شرح و توضیح بعضی از وقایع و حوادث صدر اسلام پرداخته شده است، و در آخر نیز به مباحث معاد و علائم آخر الزّمان توجّه خاصی گردیده است. و در جلد نهم به طور خاص پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام، مطالب شایان توجّهی همچون: تاریخ موالید و وفیات ایشان، خلفای هم‌عصر ایشان و اهمّ وقایع زمان ایشان، به همراه سیره و روش کلیّ آن بزرگواران به چشم می‌خورد.

جلد دهم: در این مجلد که عمده آن یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی است، مطالبی همچون: رساله دولت اسلام، پیش نویس قانون اساسی، مقدمه کتاب شریف وظیفه فرد مسلمان، موارد پیشنهادی به مرحوم آیه الله خمینی توسط مرحوم شهید مطهری، مقدمه کتاب ولایت فقیه، دولت‌های مختلفه حاکمه بر بلاد اسلامی و کیفیت نشو و نمو شیعه، و جنایات عدیده‌ای که از صدر اسلام بر سر شیعه وارد شده است، توجّه خواننده را به خود معطوف می‌نماید. **جلد یازدهم:** در این مجلد به اباحت رجالی پیرامون شخصیت‌ها و افرادی که از صحابه یا تابعین و یا تابعین تابعین یا راویان حدیث از ائمه طاهرين علیهم السّلام می‌باشند، همچون: حضرت عبدالعظیم حسنی، ابن ابی یغفور، علی بن ابی حمزه بطنانی و ... پرداخته شده است.

و در آخر نیز مطالب متفرّقه و لطیفی که در مکتوبات خطّی به طور پراکنده مرقوم شده بود و به حسب ظاهر مکان مستقلّی برای آنها دیده نمی‌شد، تحت عنوان «نکته‌ها و اشارات» آورده شده است.

جلد دوازدهم و سیزدهم: این دو مجلد مشتمل بر خلاصه مواعظ و سخنرانی‌های نورانی حضرت علامه طهرانی - قدس الله نفسه الزّکیة - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ ه. ق می‌باشد، که در طهران ایراد فرموده‌اند.

در این مجموعه تلفیقی زیبا بین آیات الهی و روایات ائمه طاهرين علیهم السّلام و حکایات و اشعار نغز در زمینه‌های مختلف توحیدی و اخلاقی، تاریخی و کلامی به چشم می‌خورد، که می‌تواند دست‌مایه‌ای برای طالبین علوم و معارف حقه الهیه و مبلغین محترم قرار گیرد.

جلد چهاردهم: مشتمل بر فهرس عامه (آیات و روایات، اشعار و اعلام، کتب و اماکن، قبائل و طوائف، جماعات و فرق و مذاهب، منابع و مصادر) سیزده مجلد مطلع انوار می‌باشد، که توسط مجمع نشر و تحقیق آثار و مکتوبات حضرت علامه طهرانی - قدس الله رّمسه - جهت سهولت مراجعه محققین و دانشمندان و فرهیختگان عظام تدوین و تبویب گردیده است.

تفسیر آیه نور

این کتاب مشتمل بر ده مجلس است که حاصل سخنرانی‌های حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه نور در مسجد قائم طهران می‌باشد که به بررسی مکتب‌ها و نگرش‌های مختلف کلامی درباره اسماء و صفات و رؤیت و لقای حضرت حق می‌پردازد که صوت آن توسط بعضی از اصدقای ایمانی ایشان پیاده شده و پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی طبع و نشر گردیده است.

آیین رستگاری

این کتاب حاصل چندین جلسه سخنرانی است که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون آداب و ارکان سیر و سلوک إلى الله و رعایت امور لازمه جهت سیر در راه کمال و سعادت برای یکی از اصدقای ایمانی خویش، جناب آقای دکتر حاج سید حمید سجادی - حفظه الله - بیان فرمودند که صوت پیاده شده آن، پس از اصلاح و ویرایشی فی الجمله به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوار ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - مهیا برای طبع و نشر گردیده است.

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

این کتاب حاصل تقریرات تدریس حکمت متعالیه صدرالمآلهین شیرازی توسط حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - می‌باشد که صوت آن پیاده شده و به شکل مکتوب درآمده است.

از آنجا که شیوه معظم له با الهام از صدرالمآلهین شیرازی بیان تدریجی اصول و مبانی و دستاوردهای علوم الهی و مطالب عرفانی، حکمی به همراه بیان حکایات و قصص و مکاشفات و شهودات بزرگان می‌باشد که بنا داشتند به شکل مبسوط و گسترده به طرح آن مباحث بپردازند و این مهم در مجال محدود مقدور و میسر نبود، لذا به توصیه و تقاضای بسیاری از علاقه‌مندان به حکمت و فلسفه پس از تحقیق و ویرایش اجمالی توسط محققین مؤسسه مکتب وحی طبع و نشر گردید تا در مجال و موقعیت مقتضی به شرح و تفسیر تفصیلی این کتاب اقدام نمایند.

حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام

در حاضرین

این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا، بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

از آنجا که مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - در وصیت‌نامه اخلاقی و سلوکی خویش قرائت این آیین‌نامه فلاح و رستگاری را فرض و واجب نموده و از طرف دیگر بنا بر توصیه ایشان در *مطلع انوار*، ج ۴، ص ۵۲۳، مبنی بر لزوم نگارش ترجمه‌ای صحیح و روان و انتشار آن در روز عید غدیر به عنوان عیدی، لذا این مهم انگیزه‌ای شد که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به نگارش شرح و تفسیری پیرامون این وصیت‌نامه اقدام نمایند.

لیکن چون برخی شروح و ترجمه‌هایی که تاکنون بر این وصیت معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده، خالی از لطف بوده، و چه بسا نگاه گزینشی و سلیقه‌ای به برخی از فقرات این دستورالعمل زندگی و اکسیر سعادت نموده‌اند، لذا ایشان رد و ایرادها و نقض و ابرام‌هایی نیز پیرامون این شروح نموده‌اند.

باشد تا کلام امام علیه السلام به همان شکل و سیاقی که از زبان آن حضرت تراوش نموده است، بدون ابراز هیچ‌گونه سلیقه شخصی، به فطرت‌های پاک و شیفندگان کمال اهداء شود.

آثار در دست تألیف:

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

این کتاب که در دو بخش کلی تدوین شده، مقاله‌ای است ناظر بر کتاب *پرواز روح* که از خامه علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است.

در بخش اول: حضرت علامه - رضوان الله علیه - محورهای اساسی مورد توجه صاحب

کتاب *پرواز روح* را در سه امر خلاصه نموده‌اند:

اول: عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه؛

دوم: انتقاد از خواندن فلسفه؛

سوم: نهایت سیر سالک که به شناخت ولیّ مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه

منتهی می شود.

آنگاه برای پاسخ، علاوه بر استشهاد به آیات الهی و روایات اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین به تبیین جواب های حلّی و نقضی تمسک جسته، و هرگونه راه گریز و فراری را بر مخالفین مکتب عرفان و توحید مسدود نموده اند.

همچنین مشکل عمده صاحب کتاب *پرواز روح* و امثال ایشان را در نگاه استقلالی به وجود مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا لثراب مقدّمه الفداء می شمارند.

بخش دوم: مشتمل است بر تقریظاتی که حضرت علامه - رضوان الله علیه - بر پاره ای از

مطالب کتاب *پرواز روح* نگاشته اند.

لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه - رضوان الله علیه - به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود تا مورد استفاده عموم علاقه مندان قرار گیرد، لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - تقاضای برخی از اصدقای ایمانی خویش را اجابت نموده و این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده اند.

جلد سوم اسرار ملکوت

این مجلد به دنبال دو مجلد قبلی در شرح حدیث عنوان بصری می باشد، و در آن مباحثی از امام صادق علیه السلام که در ابتدای این حدیث شریف ذکر شده است، مورد توجه و دقت نظر قرار می گیرد، و همچنین مباحثی چون لزوم اهتمام پیروان اهل بیت علیهم السلام در حفظ و حراست از حریم و حدود مبانی تشیع، و رعایت مراتب ولایت در کیفیت استفاده از تعبیرات و کلمات، و عدم نفوذ شئون افراد و حدود شخصیت ها در حریم معصومین علیهم السلام، و حرمت استفاده از تعبیر مختصّه به اهل بیت عصمت و طهارت، و نیز از مباحثی چون لزوم متابعت از دستورات و برنامه های اخلاقی و سلوکی اولیای الهی و عرفای بالله در صورت عدم وصول به ولیّ حیّ و استاد کامل و مربی مهذب، سخن به تفصیل می آید.

ارتداد در اسلام

در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

مباحثی از قبیل حرمت انسان و ارزش والای حقیقت انسانیت، و محدوده آزادی، و نگرش عقل‌گرایانه به مواهب الهی در ارتباط با این پدیده خلقت و میزان مقبولیت و گرایش به آن از دیدگاه شرع، لزوم اعتبار عوامل ناآشکار در تشکّل موضوع ارتداد و عدم دخالت ظواهر و بروزهای ظاهری در تکوّن این موضوع، اختلاف فاحش و ریشه‌ای در دو دیدگاه اهل ظاهر و باطن، و لزوم پیروی از سنت و روش اولیای شرع در تشخیص این موضوع با استفاده و استناد از مراتب فعلیت و معرفت، و بسیاری از مباحث دیگر در این زمینه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اجتهاد و تقلید

این کتاب که حاصل تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی وحید عصر و فرید دهر، شیخ محمد حسین حلّی - رضوان الله علیه - در حوزه علمیه نجف است، در سال‌هایی که مرحوم والد معظم حضرت آیه الله العظمی علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - روحی فداه - در درس ایشان حضور داشته‌اند توسط ایشان به رشته تحریر و تقریر درآمده است.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بسیار نسبت به طبع و نشر این کتاب علاقه‌مند و شائق بودند و در نظر داشتند با اضافه نمودن برخی از حواشی بر ارج و میزان او بیفزایند و آن را در دسترس همگان علی‌الخصوص جامعه علمی و روحانیت قرار دهند، و خود، این مطلب را بارها به مؤلف ابراز داشتند؛ مع‌الأسف عمر شریف ایشان در ادای این مقصود مرافقت نمود و این کتاب همچنان دست نخورده جزء کتب خطی آن بزرگوار باقی ماند.

مؤلف سال‌ها پس از ارتحال ایشان روزی بر حسب اتفاق به این کتاب برخورد نمود و از مضامین عالی و مطالب رشیده آن انگشت تعجب به دندان گزید، و بسیار افسوس خورد که چرا تاکنون نسبت به نشر این سفر قویم اقدام ننموده است! حیرت و شگفتی آنجا مضاعف گردید که شاهد گردید صدور چنین مطالب از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق چگونه میسر شده است.

ولی با تمام این اوصاف به نظر رسید که هنوز جای توضیح و اضافاتی بر مطالب کتاب در ذیل و حاشیه ضروری می‌نماید، چنانچه این مسأله در کتاب شریف *صلاة الجمعة* توسط علامه معظم - قدس سره - از این قلم انجام شد.

در این کتاب از وجوب و الزام عمل طبق مبانی شرع در رابطه با اصل اجتهاد و کیفیت تحقق آن، و لزوم تقلید از مجتهد خبیر و بصیر، و شرایط تحقق موضوع در این مسأله بحث خواهد شد. به اعتقاد مؤلف تدبّر و تحقیق در این کتاب بی‌بدیل برای عموم اهل نظر و بالأخص قاطبة فضلاء و مجتهدین، حکم اکسیر اعظم و کبریت احمر را دارد.

نوروز از دیدگاه عقل و شرع

در این کتاب به مسأله نوروز و سنن متعارف در آن و اعتقاد به عید در تحویل سال جدید پرداخته شده است. در این کتاب دیدگاه شرع و عقل، و اختلاف آن با آرای توهّمی و تخیلی و انتساب آنها به شرع و دیانت، و مخالفت دین مقدّس اسلام با اسم آئین‌ها، و پرداختن به این توهّمات، بحث خواهد شد، و از معیارها و شاخص‌های وارده از جانب دین مقدّس اسلام درباره اعیاد و تشکیل مناسبت‌های مختلف سخن به میان خواهد آمد، و نسبت به ادله و مستندات وارده در این موضوع صحبت خواهد شد.

در این کتاب دیدگاه جدیدی نسبت به باورها و معتقدات در فضای ارزش‌های والای انسانی صرف نظر از ورود آن در مبانی شریعت عرضه خواهد گردید.

نکته قابل ذکر اینکه مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در زمان حیات خود در صدد تألیف کتابی در این موضوع با نام «النّیروز بدعة و ضلالة» بوده و مطالبی نیز به طور پراکنده جمع آوری نموده‌اند، و نسبت به نشر آن از خود شوق و احساس غریبی بروز می‌دادند. مؤلف نیز امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.